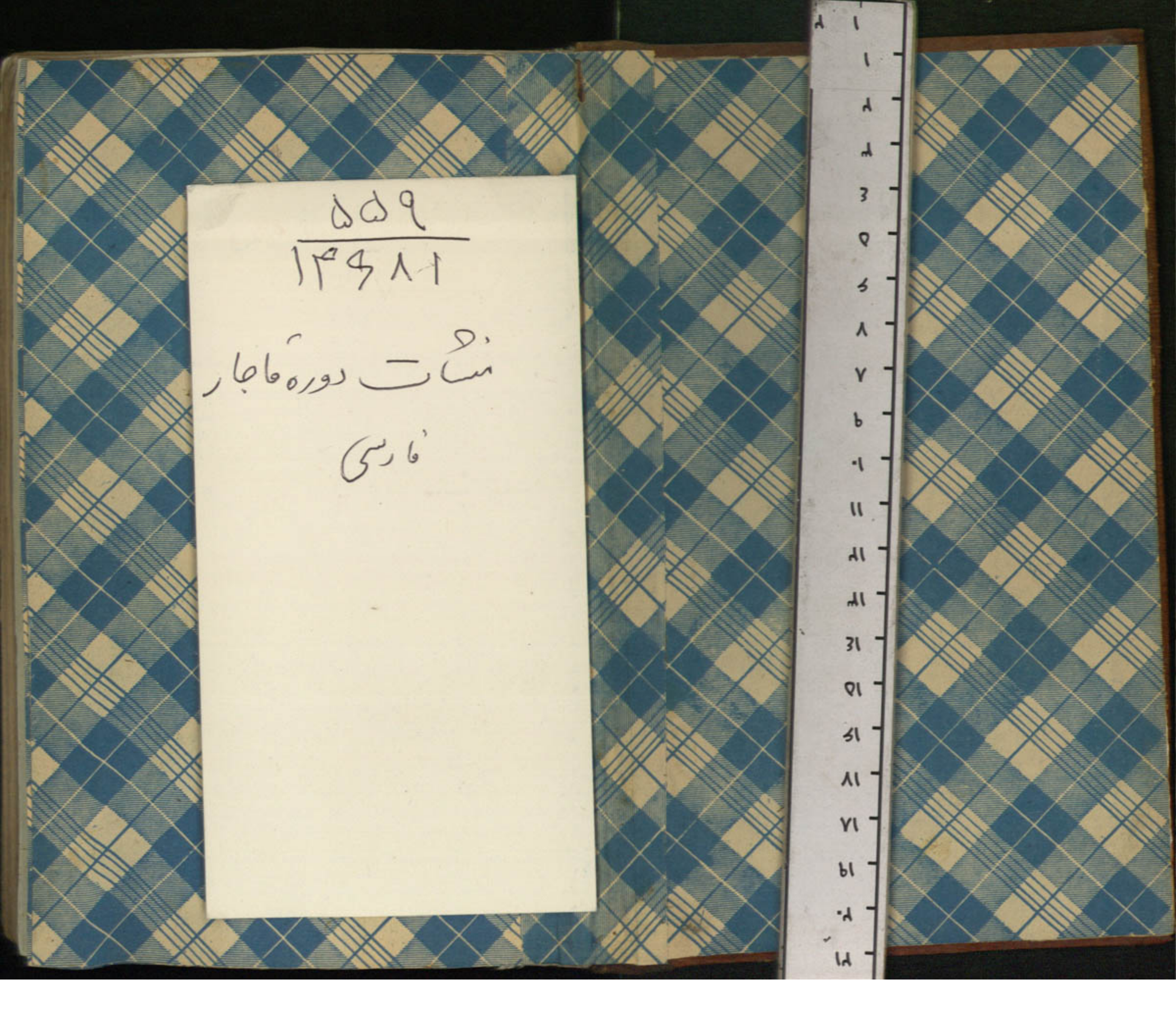
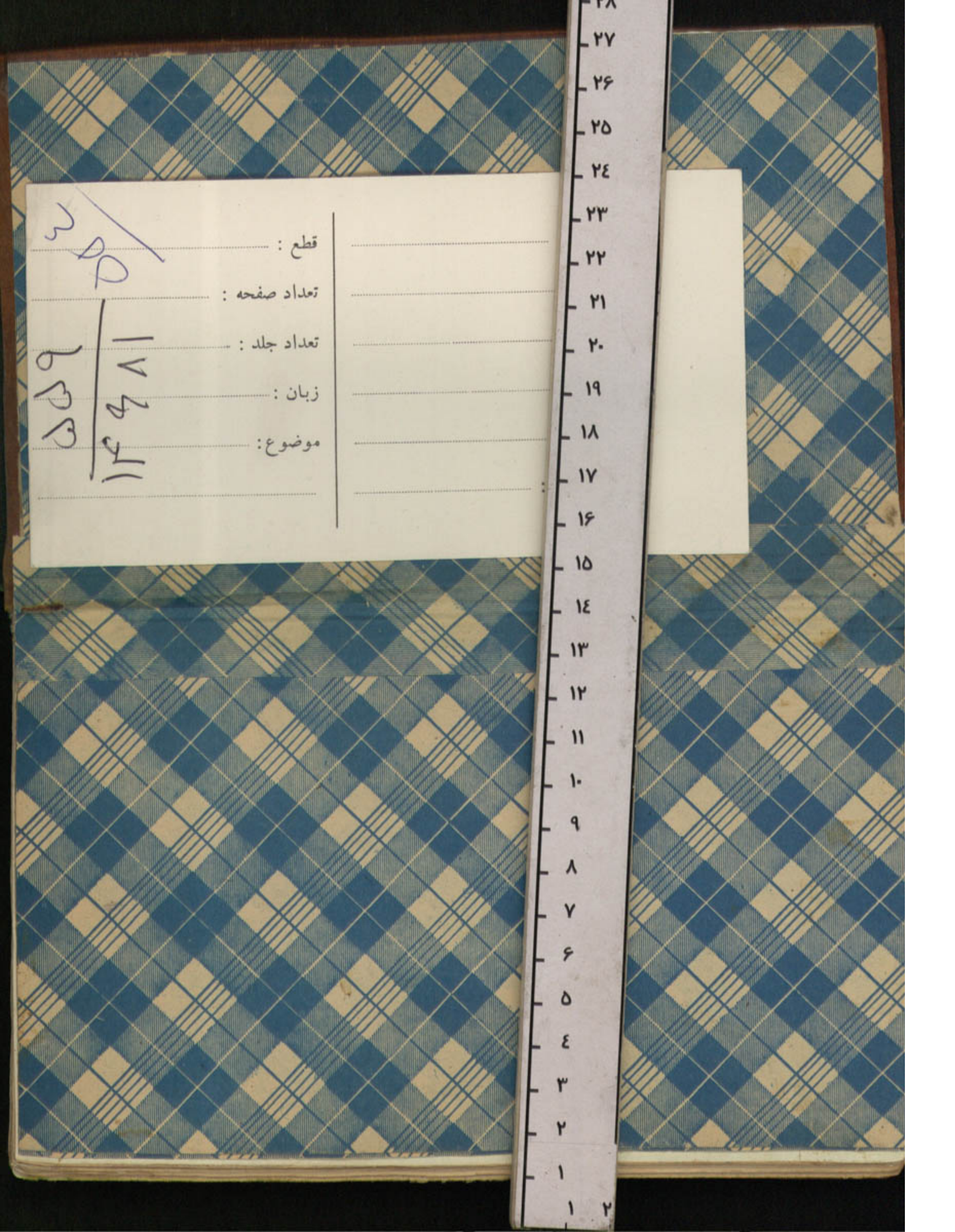



۵۵۹
۱۴۹۸۱
منشآت دوره قاجار
فارسی



قطع :
تعداد صفحه :
تعداد جلد :
زبان :
موضوع :





اگرچه سابقه معرفت و خصوصیت در میانه معهود نیست لاکن از آنجا که اوصاف حسنه و اخلاق
پسندیده شما در محافل عدیده مذکور میشود یک نوع محبت خاص و علاقه خاطر در خود نسبت بشما میبینم
که در مقام خیرخواهی خود را باعث و رفتار از شما در مقام رحمت فزایی آمده و صمیمی که
خیرخواهیم و در مرتبه اظهار فلان اتفاق افتاده در هر محافل و صحبت در حضور جناب مستطاب شریعتمدار
پناهی آقای حجة الاسلام ادام الله تعالی ایام افاضاته موقع قبول و التفات یافته بود و در حقیقه بجای
ایشان خود و خدای خود در بارگاه عالیجاه فلان از هر جهت عاری از نقایص و از هر بابت قابل
از عیب و نقص مطاهرت بحیث را شایسته و پسندیده میدانم و چیزی که موجب دل
والی گردد از گفتار این کراغ نمیگردد افسوس از قرار که بعرض رسید معلوم محبت شده است
که بعضی ارباب غرض ها هم نه گذشته و بعضی پاره اکاذیب هیچ و بی اصلی بهم بافته اند خاطر شریف را
از دین و صحبت منحرف سازند حتی این خبرها را نیز در حضور جناب مستطاب شریعتمدار آقا
جمعی را هم چنین کرده اند اگرچه روی قلب و خیالات صاف شما قطعا لا اثر آن است که
حکایات ارباب غرض عبث شده بجهت از انجام چنین ارجمند مجلس عام صفحات کلمات
مشهور و مشهود شده و برای اصری مبهم است اعراض و حقایق را هرف
خدا نخواسته نفرت و جلال خود قدری دارد و در این ملاحظه شاید مجهولات ارباب غرض
در خاطر شریف ناخوشی تاثیر کند و تردیدی در این امر رفع دارد جناب مستطاب شریعتمدار

افراید و متعلمان از آنجا که آید بعرصه شهود و در این زمان که از فرط همت و جهانداری
اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت شاهنشاه اسلامیان پناه پادشاه عدالت
دستگاه مالک ممالک محروسه ایران السلطان بن السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان
ابوالفتح و الظفر السلطان مظفرالدین شاه قاجار خلد الله تعالی سلطانه و ابد ایام دولته
علوم و معارف برافراشته بازار فصاحت و بلاغت رواج گرفته علی الخصوص در مملکت
آذربایجان که از فروغ ذات بیهمال ملکوتی صفات منظور عنایت اعلیحضرت شاهنشاه زاده آزاده
نایب الایاله عهد حضرت مستطاب اقدس اشرف امجد ارفع والا محمد علی میرزا ولیعهد کبار مهد
دولت و ولایة الکبری که بازار علم و ادب را رونقی است تازه و رواجی است بی اندازه
هر روزی از سابقش فزونتر و هر ساعتی از گذشته اش با شکوه‌تر خصوصا در این اوان که سال
که کارگذاری مملکت آذربایجان و پیشکاری بندگان حضرت اقدس اسعد امجد ارفع والا ولیعهد روحی فداه
بعهده کفایت دانشمند یگانه و امیر فرزانه مجمع البحرین حسب و نسب و مطلع النیرین فضل و ادب

حضرت مستطاب اجل اکرم عالی آقای محمد باقرخان سردار کل امیر نظام دام اجلاله العالی

موکول و محول است بخاطر تراب اقدام المؤمنین خطور نمود که خدمتی بعالم تمدن نموده مکتوبات و رسائل

مرحوم مغفور ادیب فرزانه و منشی یگانه حضرت مستطاب اجل اکرم حسنعلیخان امیر نظام رحمه الله

تعالی را که تا حال چون بنات النعش متفرق است و در جائی جمع نشده و بزیور طبع آراسته

نفعش را عام نماید که اثری از آثار عهد همایون کرده باشد انشاء الله و الله المستعان و علیه التکلان

و قبل از شروع بمقصد اجمال شرح حال آن مرحوم را که جناب جلالتمآب معتمد السلطان آقای میرزا احمد

این الصنایع دام اقباله مذکور داشته اند بعلاوه ذکر حالات و وفات در اینجا که منتهی بصیرت

نقل مینماید   مرحوم مبرور حسنعلیخان امیر نظام طاب ثراه از خانواده های قدیم ایرانند

و آباء و اجداد رئیس ایل و حاکم ولایت گروس بوده و این خانواده شرافت مخصوصی از اینجا دارند که حضرت

ثامن ضامن سلام الله علیه در مسافرت از مدینه منوره بطوس بخانه امیر عزالدین احمد رئیس ایل زنگنه گروس

که اعلی جد آن مرحوم است نزول اجلال فرموده و دست مبارک خود را بر روی سر پسران

امیر عزالدین کشیده در حق این خانواده دعا فرموده و بالجمله اجداد مرحوم حسنعلیخان

امیر نظام در سلطنت (تیموریه) (و صفویه) و افشاریه و زندیه و قاجاریه

که هر یک در قرنی صاحب تاج و تخت ایران بوده اند همه وقت دارای شئونات

عالیه و مناصب جلیله بوده و علاوه بر حکومت گروس در ممالک مشهوره ایران

حکومت کرده اند از جمله لطفعلی خان جد پنجم ایشان در عهد شاه سلیمان صفوی حاکم

و خلخالستان و حسینعلیخان ایشیک آقاسی باشی نادرشاه و محمد امین خان جد سیوم ایشان

در سلطنت کریمخان حاکم کرمان و نجفعلیخان جد ایشان در سلطنت خاقان خلد آشیان مغفور

و فرمانفرمائی نایب السلطنه و ولیعهد مبرور حاکم اردبیل و بیگلربیگی دار السلطنه تبریز و در ایام محاربه

روس با دولت ایران در هزار و دویست و بیست چاپارچی یکی از سردارهای قشون نایب السلطنه ولیعهد مبرور

و بعد از او مرحوم محمد صادق پدر مرحوم سنجعلیخان امیر نظام مدت نوزده سال حاکم
کروس بوده بالاستقلال و بالجمله جناب امیر نظام در شهور هزار و دویست و سی و شش هجری
در قصبه بیجار که دار الحکومه ولایت کروس و وطن قدیم خانواده ایشان است متولد شده و از هفت
سالگی تا هجده سالگی بلوازم درس و تحصیل پرداخته در علوم عربیه و ادبیه و تتبع در اشعار عرب
و عجم و ضبط تواریخ و حسن خط و صنعت انشا بمقامی عالی رسیدند کمالات معنوی جناب ایشان
بیش از آنست که در این مختصر صحیفه گنجیده آید و در هزار و دویست و پنجاه و سه در زمان سلطنت
شاهنشاه مبرور محمد شاه البسه الله حلل النور بسرهنگی فوج کروس منصوب در رکاب شاهنشاه از تبریز
بمحاصره هرات رفتند و در مراجعت از آن سفر با فوج کروس تقاولی دیوانخانه و ارک تبریز مامور شدند
و در مراجعت از آنجا در سن سی و یکسالگی بزیارت عتبات عالیات مشرف گشته هزار و دویست و پنجاه
و هفت با فوج کروس بانتظام [illegible] و خدمات نظامیه کرمانشاهان مامور شدند و بعد از دو سال
احضـ

احضار بدار الخلافه شده مورد عواطف شاهنشاه مبرور آمدند در مراجعت از دار الخلافه بکروس
محمد صادقخان والد ایشان مرحوم شد و مدتی در ولایت اقامت نموده تا در هزار و دویست و شصت
و چهار اوائل سلطنت شاهنشاه سعید شهید ناصر الدین شاه انار الله برهانه در ملازمت شاهزاده مرحوم سلطان
مراد میرزای حسام السلطنه با فوج کروس بتسخیر مشهد مقدس و دفع فتنه محمد حسن خان سالار مامور گشته شدند و در ایام
محاصره مشهد خدمات نمایان از ایشان بظهور رسید بعد از فراغت از آن خدمت با فوج کروس [illegible]
سرتیپی اختصاص یافتند و در اول سال هزار و دویست و شصت و هفت برفع فتنه جماعت بابیه زنجان مامور شده و در دفع فساد
و اعدام آن جماعت خدمت عمده بدین و دولت کردند و بواسطه آن خدمت بزرگ بمراتب افتخار ایشان
افزوده منصب ژنرال آجودانی و نشان و حمایل سرتیپی اول سرافراز شدند و در همین سال در رکاب
مبارک شاهنشاه سعید شهید انار الله برهانه باصفهان رفتند در این سفر نیز خدمات ایشان مقبول و مستحسن افتاده
مزید اعتبار ایشان گشت و در مراجعت از این سفر بار دیگر بزیارت عتبات عالیات قرین سعادت گردیدند در هزار و دویست

سرافراز آمده مراجعت نمودند و در ایام توقف پاریس علاوه بر ادای تکالیف رسمیه خود شان
غالب اوقات خود را بدیدن کارخانجات و مدارس و مریضخانه‌ها و سایر خانهای خیر ملک
مصروف میداشته و همه آنهارا با معان نظر ملاحظه و مشاهده نموده در ترتیبات و تربیت تحقیقات
کلی عمل می‌آوردند و در سفرهای مکرر خود شان بانگلستان و بلژیک و ایطالیا وغیره .. هر جا تشریف [illegible] شدند
نیز وقت خود شان را بتحصیل اطلاع صرف میکردند و چون میل داشتند اکثر ممالک فرنگستان را
سیاحت نمایند در پانزدهم محرم هزار و دویست و هشتاد و هشت با اجرای سفارت عازم پای تخت
مملکت روس رفته اکثر شهرها و اماکن معروف آنجارا سیاحت نموده بپاریس مراجعت کردند
و نظر بمأموریتی که بایشان رسیده بود با اجرای سفارت عازم برلن پای تخت پروس شده تمثال
همایونی را بگیلیوم دوم پادشاه پروس ابلاغ نموده با افتخار نشان معروف بکوردون [illegible] نایل
از درجه اول مراجعت کردند و بعد از هفت سال اقامت در پاریس که با همه سفرا اتحاد و مودت داشته خاطر همه را از خود [illegible]

.. حسنه داشته فضایل و مناقب شخصی خود را واضح و مبرهن کرده و زبان فرانسه را نیکو [illegible]
تحصیل نموده بودند مستدعی احضار شده در اواخر هزار و دویست و هشتاد و شش بدار الخلافه مراجعت نمودند
و چون خدمات هفت ساله ایشان در خاکپای اقدس همایونی قرین مفاخرت و در سلک وزرای شورای دولتی
کبرا منسلک شدند و بعد از یکسال اقامت در طهران مجدداً بپاریس مراجعت کرده ناپلیون سیم امپراطور
فرانسه ایشان را بااعطاء نشان لژیون دنور از درجه اول افتخار داد و چون ترقی درجات ایشان
بهم رسیده بود مستدعی احضار شده بدارالخلافه آمدند و بعد از دو سال اقامت در آستان همایون در عشر ثانی
محرم هزار و دویست و هشتاد و هشت بسفارت اسلامبول مأمور شده [illegible] خصوصی
سلطان مغفور عبدالعزیز خان شده نامهٔ همایونی را ابلاغ و از جانب سلطان مورد عنایات
و بااعطاء نشان مجیدیه از درجه اول و انفیه دان گران بهای مکلل بالماس سرافراز شدند و بعد از چند
ماه اقامت در اسلامبول از خاکپای اقدس مستدعی معافی از آن مأموریت شده در هزار و دویست و هشتاد [illegible]

نموده برتبه امیرتومانی نائل و بوزارت فواید عامه منصوب و از لوازم این شغل تسطیح راه

صعب المسلک لاریجان تا بلده آمل مأمور شدند و در مدت دو سال در تسویه و تسطیح این راه اهتمامات

لازمه بعمل آورده راهی باین سختی و صعوبت که عبور پیاده نیز در آنجا بدشواری بود بطوریکه کالسکه و عراده با کمال

سهولت حرکت نماید ساخته و آراسته گردانیدند و بعد از فراغت از این امر معززاً و محترماً مقیم دربار همایون و همه

وقت حاضر شورای دولتی بودند و در سال یکهزار و دویست و نود و یک در مسافرت اول شاهنشاه

شهید بفرنگستان با شاهزادگان عظام و وزرای فخام شرف التزام رکاب داشتند و بعد از مراجعت از این سفر

در سنه ۱۲۹۷ هزار و دویست و نود و هفت با فوج گروس و اردوی مخصوص بدفع فتنه شیخ عبید الله مأمور ساوجبلاغ

مکری شده در این مورد نیز بتدابیر صایبه و کفایتی که داشتند مصدر خدمات بزرگ شده آتش این فتنه عظیم را با

تدبیر و ضرب شمشیر فرو نشاندند و در ازای این خدمت بحکومت ساوجبلاغ و صاین قلعه منصوب و در قلیل زمانی

آن ولایت پرآشوب را منظم و اهالی آنجا را که بکلی متوحش و متواری شده بودند مستمال نموده و ولایت را آباد

گردند

گردند و با تدبیر و تمهیدی که لایق کفایت ایشان بود حمزه آقا رئیس طایفه منکور را که مایه فتنه و شریک شیخ عبید الله

بود با هشت نفر برادرزاده و اقوام او که در شجاعت نظیر نداشتند بسزای افعال ناشایسته رسانیده

خاطر دولت را کاملا آسوده نمودند و این خدمت ضمیمه خدمات سابقه ایشان گردیده مورد مرحم شاهانه

گشته موجب علو شأن و مکان ولایت صاین قلعه را ضمیمه ابدی ولایت گروس و حکومت آنرا ابداً

نسلاً بعد نسل بایشان مرحمت فرمودند و در همین سال حکومت ارومیه و خوی را نیز ضمیمه حکومت ساوجبلاغ

و صاین قلعه و گروس نموده بلقب سالار لشکری و اعطای شمشیر مرصع حکمرانی این پنج ولایت را بعهده کفایت

ایشان رجوع فرمودند و بواسطه حسن ارادت و فرط لیاقت که در این مورد نیز از ایشان بمنصه ظهور رسید

به پیشکاری مطلق و ریاست کل قشون آذربایجان و وزارت حضرت مستطاب اقدس ولایتعهد منصوب و بلقب

جلیل امیر نظامی و اعطای شمشیر دیگر مرصع قرین مباهات شده از ارومیه بدار السلطنه تبریز رفتند و هفت سال تمام

با استقلال و اقتدار کامل و حسن سلوک و لطف و صولتی هرچه تمامتر بامر خطیر مشغول بودند و در نظم و رفع

اشرار و نظم ولایات و تعیین حدود و ترقی قشون آذربایجان اهتمامی بکار بردند که بدرجهٔ اشتهار رسید

و بپاداش خدمات لایقه و استحقاق شخصی ایشان از جانب سنی الجوانب همایونی با عطای نشان

قدس و سردوشی مکلل بالماس قرین افتخار آمده و هم در این اوان از اعلیحضرت امپراطور روس نیز نشان عقاب سفید

از درجهٔ اول سرافراز شدند و در اواخر شهر صفر هزار و سیصد و نه هجری بدار الخلافه طهران احضار و بعد

از دو ماه توقف در آستان مبارک بحکمرانی ایالتین کرمانشاهان و کردستان مأمور و منصوب شده و مدت

سه سال ایالتین مزبورتین را بطوری اداره نمودند که بر مراتب اعتماد شاهنشاه سعید شهید انار الله برهانه نسبت با ایشان فزوده

حکومت همدان و ملایر و نهاوند و تویسرکان را نیز ضمیمهٔ ادارهٔ ایشان نموده کلیه ایالات مرجوعه ایشان را

بایالت مرکزیه موسوم فرمودند و تا اواخر هزار و سیصد و چهارده بحکمرانی ایالت مرکزیه مشغول بودند و بعد با همت

امور مملکت آذربایجان جناب مستطاب معظم با سمت پیشکاری آذربایجان بخدمت حضرت مستطاب اشرف امجد

اسعد اعظم والا محمد علی میرزا ولیعهد دولت علیه دامت شوکته مأمور گشته از کرمانشاهان بتبریز رسیدند و تا

هزار و

هزار و سیصد و هفده به پیشکاری حضرت والا مشغول بوده و در اوائل سال مزبور از راه روسیه

بمشهد مقدس مشرف شده و بطهران مراجعت نمودند و بحکومت کرمان و نظم امور آنسامان مأمور شده

بکرمان رفتند و بحکمرانی آن حدود مشغول بودند و در ماه مبارک هزار و سیصد و هفده برحمت ایزدی واصل گردیدند

در جوار حضرت قطب العارفین و غوث السالکین السید السند شاه نعمة الله ولی اعلی الله تعالی درجاته تحت القبه حرمش

مدفون گردیدند تغمده الله بغفرانه

۱۸

فدایت شوم چون مخلص را از دیرباز و سالیان دراز با مرحوم وقایع نگار دوستی صادقانه در میان بود

حفظ بقای شئونات المرحوم را بقدر امکان خواسته در حق اولاد و احفاد و اعقاب ایشان لازم میداند علاوه صوری

و معنوی آن مرحوم متروک نماند و آن شیوهٔ مرضیه همیشه مسلوک باشد مقرب الخاقان آقا میرزا داود وقایع نگار

سلمه الله تعالی که به پدر بزرگوار خلقا و خلقا و منطقا کمال شباهت دارد میباید بجهت تغییر لباس اصیل شناس

متقدمین رحمهم الله را روا ندارد و روح مرحوم میرزا شفیع صدر اعظم و آن طبقه مرحوم را شاد نماید و حفظ سلسله را

درینمسئله ار دنست بدهد فرقی که با پدر والاگهر داشت کوتاهی ریشش بود آنرا هم که بامر اعلیحضرت اقدس شهنشاهی

روحنا فداه بلند کرد و صورتاً شباهت را تکمیل نمود و نقصی که هست در لباس است بنابر مکتوبی

قبای صوف چکنی و یکثوب کلیجه ماهوت چاکدار همراه عقرب الکافان آقا میرزا موسی برسم ارمغان بجهت ایشان

فرستاد و خواست که اجازه بدهند آقای مشار الیه این تحصیل را بعرض خاکپای مبارک رسانیده امر مقرر

فرمایند آقای وقایع نگار حضار و بپوشیدن لباس قدیم افتخار حاصل نموده روح مرحوم امین الدوله اصفهانی را

خرسند و روان آقای علی آبادی و نوائی را شاد کنند اینکه قبای بی یخه هدیه کرد از امساک نبوده بلکه حرص

اهل قدس و صفا را اینکه لاقبا بودن شایسته و سزاوار است ولی چون همت ایشان بلوحش اغلب چکنی

ناچار شوند زیرا پوشیدن فرع دوختن خواهد بود معین است که این استدعا در خاکپای مقرون باجابت خواهد بود

و سرکار وقایع نگار از زی پدر نیک اختر خارج نشده از حکم کلیه قدمه بعد این خواهند کرد میراث

پدر خواهی سبک پدر آموز با اختر فرخنده و با طالع فیروز زیاده مصدع نمیشوم محرم الحرام ۱۳

بهم

این صفحه بهو افتاده است

جناب فخامت نصاب آقا میرزا ابوتراب خان دام اقباله

مرحمت و واگذار شده احدی غیر از معزی الیه حق

و نشر آن ندارد و هر کس اقدام نماید مورد

مواخذه شده و آنچه طبع نماید ضبط خواهد شد

ذیحجه الحرام ۱۳۲۰

عریضه ایست که مرحوم مبرور حسنعلیخان امیر نظام ناشر آثار به

بخاکپای اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت شاهنشاه

اسلامیان پناه ناصرالدین شاه غازی اللهم ابده تعالی جل النور

نوشته است

هو المستعان

پندنامه یحیویه

بسم الله الرحمن الرحیم

وصیت نامه میرزا حسنعلیخان امیر نظام گروسی است به پسر خود یحیی خان

سرتیپ در حالت نقاهت و ناخوشی نوشته در وقتیکه بندگان شاهنشاه اعظم ناصر الدین

شاه قاجار در چمن سلطانیه موکب زده همایون خیمه بردند یا یحیی خذ الکتاب بقوة

و آتیناه الحکم صبیا نیم شبی در لشکرگاه سلطانیه که قبه خرگاه خدیو کیهان خدم و خسرو

ستاره حشم سلطان سلاطین جهان ناصر الملة والدین خلد الله ملکه و دولته از بسیط خاک

بقمهٔ افلاک پیوسته جمهور طبقات چاکران و قاطبهٔ طوایف بندگان در سایهٔ

عاطفت پادشاه جهان پناه پهلو بر بستر استراحت نهاده فرحمند از رنج تک و تاز

لشکر بیماری رحمت چون بار دیگر کانم نیازت رفته جگر ... از رفقه

بود ... همه آرام گرفته شب از نیمه گذشته   آنکه در خواب نشد چشم من پروین است

خیمن م

در چنین حالی هر طرف نظر کردم جز ناله و آه و زاری و غیر از ضعف و ناتوانی پرستاری

در کنار خود ندیدم   همه با آه و ناله بصبح خفت   همه با رنج و غصه بصبح بار

چون بحال خود نیک نگریستم از استیلای مرض بر مزاج یقین دانستم که نوبت عمر

به پایان رسیده بی بر بنیاد که مدتی بدن بیچاره دست از تصرف باز دارد

و آرزوهای مرا در کار تو نبوسیدی و حرمان بحال ناامیدی پس صواب چنان دیدم که

کلماتی چند بسبیل پند به یادگار بنویسم تا اگر خدا خواهد چون بمقام رشد رسیدی بنده را

کار بندی تا از عمر و زندگانی برخوردار باشی پس ای یحیی بدین ترا آنست که زنهار با

گروهی که از خدا نترسند نزدیکی مکن و با اراذل و فرومایگان همنشینی مکن که صحبت بد ساعت

عاقبت بد دارد و در اندک روزگاری ف دو دین و دنیا آرد   همنشین تو از تو به باید

تا ترا عقل و دین بیفزاید   پس بر آن باش که جز با خردمندان و دانش پژوهان بسر نبری عمر گرانبها را

در کارهای طلبی و عمرهای خاصی صرف نکنی پیوسته همت خود را بکارهای شگرف و بزرگ

بکاری ودل را بران محکم و قوی دار تا طبیعت تو بران خو کند و به پستی و سستی

نگراید تا توانی دست کرم پیشه کن و کریم و حقیر را از بخل غنی است در نهان از بخل

واسا ک بر حذر باش که در جهان تیره بختی و خیره روئی آرد داد و جهان جود را

با ظهار رقت ضایع و ناچیز مگردان شیرین زبان و خوش گفتار باش سخن را همه وقت رعایت

رعایت کن و در ایجاز و خصایص سخن و کلام بکوش که از اطناب و تطویل

شنونده را ملال خیزد و تو نیز بهرزه درائی و خیره روئی مشهور گردی و از ادای الفاظ

مغلقه و عبارات غریبه نوسه کن و سعی کن که مسخره مردم نشوی اگرچه هر آن طبعت از حصاص نقص

جهالت ولاکن غالب این است که مردم سخن را مکروه شمارند پس تا بر

از قبول سخن تجرد داشته باشی تا در مجلس بفراخور مقام و در خور طباع سخن گوئی بر تو باد که در تحصیل

علوم ادبیه جهد وافی بجا آوری و اگر از علوم بهره نیابی از سخن محض بتقلید بادای الفاظ

مغلقه

مغلقه و امثال غریبه مبادرت مکن چه ادای این الفاظ از بن مردم بی سواد بر سبیل نادر جاری میشود

و چون بر سبیل جاری نشود موجب مسخره و استهزا است که در حسن خط بکوش که زینت ظاهر را نیکو پیرایه است

و در اقدام بکارها پس از ملاحظه صلاح و فساد آن شتاب مکن کار امروز بفردا میفکن اگر ترا

دشمنی باشد هرگاه برای که صلح را طالب است با وی جنگ مکن و در صورت اقدام مکن بران باش

تا جنگ را بازگشتی اگرچه دانی که شان انگشتی اگر جنگ با هر چه باشد جنگ هنر باید بجا بهیچ

درنگ چون یقین دانی که سر صلح و دوستی فرود نیارد تو نیز در صلح کوب و دم دمار او در اسکمک

که درنگ کردن کار خصم را بر تو چیره نماید و او را مکابره و تیره باهر آگاه گرداند و همچنین ایة تسخیر قوم

باغی که چندانکه بی ضرورت تصرف آن تاخیر افتد تسخیر آن دشوار آید و بسا باطل

برنیاید و لشکر را نیز بواسطه خطر گرفته و آزرده گردد و خوف و هراس لدی خصم الرای باشد

اگرچه در هر حال جز برهنمائی عقل کار رحلت کردن نهی ولکن در مقام جنگ همه وقت قنی

عقل را کار بیاید بست زیرا که قوه عقل غالب آید او را راه سلامت نماید و چون قوه سخره

غالب آید به بیدلی و جبن کشد و چون بی جسارت باشی بهنگام در دفع خصم فرومانی

ناچار باید رو به هزیمت نهاده ننگ فرار بر خود قرار دهی و در نزد مردان بدنام گردی

به نحوی که سیدنا و مولانا حضرت سید الشهدا روحی له الفداء فرموده اذا کانت

الابدان للموت خلقتها فموت الفتی والله بالسیف اجمل

اینکه نوشتم یکی از شرایط دفع خصم و آداب جنگ است نه اینکه در همه جا بی محابا

اقدام نمائی چه گفته‌اند به تندی سبک دست بردن به تیغ به دندان گزد

پشت دست دریغ بدادن مال به سپاهی و لشکریان جانی بکن تا بر تو ببازند جان

خود دریغ ننماید همواره سپاه خود را بالقهر و غلبه دشمن امیدوار می و دلداری ده و خصم را

به نزد ایشان بحقارت منسوب کن و آنچه خصم از جان دار مکر دشمن ایمن مباش از شرایط

حزم و آگاهی را از دست مده در مقام رزم طلب مدار در وقت رخت خود را پایگاه

و رنج و تعب مکن بخوردن غذاهای لطیف در همه وقت طبیعت را عادت مده

که باندک تغیر عادتی رنجور و بیمار شوی و علتهای صعب روی دهد اگر چه طبیب حاذق

باشی حفظ صحت را بالقوه طبیعت باز گذار و تا ضرورت کلی نشود تا توانی از

استعمال دوا اقدام مکن چون تزویج شعار نمائی جهد کن با سلسله بزرگان و نجبا پیوند

نمائی چه فرزندی که از نجابت کلام بوجود آید او را در شرافت گوهر و استعداد امتیاز دیگر است

و نیز جهد کن که جمیله و خوش گفتار و کشاده رو و پرهیزکار باشی چه اگر جز این بود اگر همه از نجابت

سلاطین و ملوک است از تند خلقی سلوک نتوان کرد و از هر جهت سبب تباهی عیش گردد

و حق این است کمال جمال در قبول طهارت هر چه دل را آید در دیده نکو آید چنانکه دیدیم جمعی را

که بحسن ظاهر آراسته بودند و قبول خاطر نشدند پس اگر فرشته بود ما در دل نکو نیاید

نکو نماید و هرگاه خدا خواسته برنج عفت ناپسندیده گرفتار آیی مردانه تاب آر و در نگاه داشت حفظ

نام و ننگ بفرمان یزدان تصریح جهان را کار بند و در جانب راستی کم

در آنست و چندانکه توانی از تعدد ازدواج برحذر باش طلبکار خانه و ملک هشتی

مکن که جز نقصان اعتباری ندارد و در هیچ مقام خود را از شرافت نسب مباهی

و از مجد و صفات آبا و اجداد سخن مگوی و جهد کن که خود بالاله شایسته و در خور

مدحت باشی بفرموده مولای متقیان علی المرتضی علیه السلام الشرف

بالهمم العالیه لا بالرمم البالیه ایضا از شاه ولایت پناه روحی له الفداء است

ان الفتی من یقول ها انا ذا لیس الفتی من یقول کان ابی عیب

و عار مردم آشکار مکن بر کشف اسرار حرص مورز سخن زشت بهیچکس مگوی از زشت

گفتار باش و بهیچ روی گرد دروغ مگرد و رعایت جانب خویشان را

ضایع و مهمل مگذار و دست و عمارا توقیر و تعظیم کن و با همه کس بطریق انصاف

و شهرا سخن مگوی و حقوق زیردستان را فراموش مکن بلی وفا را شعار خود ساز

صنعت

که صفتی است سخت و ناپسندیده و با مردم روزگار در شدت و رخا و در هر وقت

بیک نهج رفتار کن و با دوستان جفا و بی مهری مکن و حلیت دلی و شکسته نفسی

درویش مسلکی صفتی است که خداوندش را همه وقت در میان جان جای دهند

و صدارت کرسی و بالانشین را قدری ننهند اگر تورا سختی و تنگدستی روی دهد

اقلا گشایش از اغیار خدا مخواه دست حاجت جز پیش خداوندی که کریم است

و رحیم است و غفور است و دود و شفیعی بهتر از امان و توبه در جمیع ارکانها

مجوی آنجا که در طلب اسباب ظاهری گریزی نباشد تو آلوده باش اندر دهر

صبر کن و صحبت بفرومایگان و هر مبر وجود را زبون و دونان مکن و از کشته کریمان

و نو دولتان چشم نیکی توقع مدار که تا طاعت تو را در تنگدستی درویشانه وقعی ننهند

و لعصیا رحاجت تو التفات نکنند اگر حاجتی از ایشان بر آید هزار بار منت

کم ارزند و در نزد خداوند جهت تحمل زحمت از قبول غفلت گوارا رست چنانکه سید اولیا

علی المرتضی میفرماید لنقل الصخرة من قلل الجبال احب الی

من منن الرجال اگر خواهی که عرض ناموس درامان باشد دست

بعرض و ناموس دیگران دراز مکن اگر خواهی که از ارتکاب معاصی ایمن باشی بشرب خمر اقدام

مکن که سرمایه گناهان است و شیطان لعین را بهتر از شرب اسباب اضلال و اغوا نیست

اگرچه خیالم این بود که از دقایق تهذیب اخلاق نکته در این اوراق فرو گذار نشود

لاکن زمانه بر این حالت تحریر بر جود نمیدهد و این مختصر را نیز بواسطه دلبستگی که به آن داشتم

و دارم با وجود شدت ضعف و ناتوانی تحریر کردم اگرچه مقصودم از نوشتن حاصل نشد

و لاکن بر سبیل اجمال کلمه جامع کلمات است می‌نویسم که کمتر از هرگز ره ایزدی گر تو

[illegible] زنهار در هیچ مقامی پای برجه روا مدار و از راه بندگی و

ستایش غفلت نا ورزی بر هیا است که هیچ دلکش در مقام بندگی جز قصور این

محمدی

محمدی صلی الله علیه و آله در معرض نخفتند و رستگاری دنیا و آخرت جز بولای

ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین صورت نه بندد و چون چنین دانی و از نواهی

ایشان هر یکی کار بندی خودت را از صد هزار بند و از زمره بهتر و کامتر رستگار

انچه نوشتم از پرتو انوار ایشان ذره است امید که حقتعالی از انبیای تمثلای ان نور اعلی

مقاصد و مطالب دنیا و آخرت فائز و بهره مند گرداند و بصلاحیت و بندگی

مفاسد امور خزانه این غریق بحر معاصی را صلاح آورد انه علی

کل شیء قدیر لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم

وصلی الله علی محمد و آله اجمعین اللهم احینی

حیات محمد و آله و امتنی مماتهم و

توفنی فی ملتهم واحشرنی فی

زمرتهم ولا تفرق بینی و بینهم طرفة

عین ابداً فی الدنیا والاخرة

۲ شهر صفر مطابق [illegible] ۱۳

سواد دستخط مبارک الحکم نقط

هو

شاهزاده عبا

میرزا انشاءات مرحوم حسنعلیخان

امیرنظام که تا بحال طبع نشده امتیاز

طبع و نشر آن تا مدت پنجسال مخصوص میرزا

ابوترابخان بوده دیگری حق و نشر آن ندارد و هرکس

با انقضای مدت مزبوره طبع نماید مورد

مواخذه شده ضبط خواهد شد

تحریراً فی شهر ذی حجة الحرام

۱۳۲۰

حسب الامر بندگان حضرت اقدس امجد اسعد والا ولیعهد

روحنا فداه که با انقضای مدت پنجسال طبع و نشر منشآت مرحوم مبرور

حسنعلیخان امیرنظام رحمه الله تعالی با ثبیار و اختصاص حق

جناب

جناب فخامت نصاب آقا میرزا ابوترابخان دام اقباله

مرحمت و واگذار شده احدی غیر از معزی الیه حق طبع

و نشر آن ندارد و هرکس اقدام نماید مورد مواخذه شده و آنچه طبع نماید

ضبط خواهد شد شهر ذیحجه الحرام ۱۳۲۰

عریضه ایست که مرحوم مبرور حسنعلیخان امیرنظام طاب ثراه

بخاکپای اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت شاهنشاه

اسلامیان پناه ناصرالدین شاه غازی البسه الله تعالی

حلل النور نوشته است

قربان خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت شوم از زیارت دستخط مبارک اعلی و وصول جلوه آفتاب
طلعت همایون که از روی مراحم شاهانه بواسطه تصدق غلام زاده بافتخار چاکر جان نثار مرحمت و اصدار
و حکم باحضار شده بود تارک افتخار غلام فدوی با یوان کیوان رسید حق جل و علی سایه اقبال اعلیحضرت
اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه را پاینده و مستدام دارد و جان همه چاکران و قاطبه اهل ایران را
وقایه ذات مقدس و تصدق وجود مبارک نماید و چاکر فدوی نیز غلام زاده یحیی را بجهت تصدق تربیت کرده
بود و برای همین میخواست که در راه دولت در سر خدمت جان خود را نثار نماید و از دلایل سعادت او بود که در خوانی
تصدق وجود مبارک شد و اگرچه خود جان نثار مقارن ورود موکب مسعود همایون بهمدان بشرف اندوز
خاکپای مبارک خواهد شد اما باقتضای تکلیف چاکری تعجیل در عرض این فقره و اطلاع خاطر همایون را اوجب و الزم شمرده
جسارت مینماید که بر رأی انور همایون مشهود و معلوم است که فوج کروس چه فوجی بود و از بدو این دولت پاینده مدار
تا امروز چه خدمتها کردند و چاکر جان نثار در چند سال در پا دار کردن افراد و نظم و ترتیب اینها چه زحمتها کشیده
بعد

بود و حالا بر وجه حقیقت عرض باید کرد که از وبای کرمان و فوت آنهمه صاحب منصب و سرباز خلل
عظیمی در این فوج راه یافته و آنچه تا بحال خبر رسیده علاوه بر جمع کثیری که از وبا تلف شده جمعی دیگر هم
از این بلیه فرار کرده اند و رشته نظم فوجی بدان اعتبار گسیخته شده اگرچه غلام جان نثار بهرام خان برادرزاده را
که سالها است خدمت کرده و سابقاً هم در این فوج سرهنگ بوده بچاپاری بطهران فرستاده [illegible]
که او را با سرهنگی و سرپرستی آنها مأمور و روانه کرمان بفرمایند اما این فقره محل ملاحظه و چاکر جان نثار را [illegible]
که اگر بان تعجیل و در چنین سالی که ارباب و رعیت ولایت کمال پریشانی و استیصال دارند مطالبه عوض این جمع متوفا شود
ولایت کرمان یکپاره ویران و منهدم خواهد شد و جمع کردن و سر هم آوردن سربازهای فراری هم در ولایات
و اطراف با موانع زیادی که هست بسهولت دست نخواهد داد و مدتها مهلت و مواظبت کلی لازمست که باز دیگران
فوج بحالت اول رجوع نماید بنابراین مشکلات و این صدمه بزرگی که از تقدیرات آسمانی باین فوج رسیده
چاکر جان نثار چنان میداند که دیگر ماندن بقیه فوج در کرمان حاصلی ندارد و اگر رأی مبارک اقدس اعلی و خانزاده

قرار گیرد امر و مقرر فرمایند که بقیه فوج را از کرمان مرخص نفرمایند که انشاءالله با توپخیره و مدارا

بطوریکه این ولایت خراب نشود و عوض این همه خاک پای متوفا گرفته شود و در ظل عاطفت علیه

قوی شوکت شاهنشاهی دیگر این فوج دایر و مترتب گردد تا رأی انور همایون چه اقتضا نماید والسلام

الامر الاشرف الارفع الاقدس الاعلی مطاع

فدایت شوم   با آن صبری که در تحمل رنج از سرکار دیدم حق شکایت از ضعف و نکبت ندارید

و آنچه هست انشاءالله تعالی رفع خواهد شد بیچاره من که هر روز برنجی و هر ساعت بدردی گرفتارم و از عقبی

که از خدمت مرخص شده ام درد پا کاری با من کرده است که کس را چنین عقیده و با کس چنین مبادا و میرزا کشتی

همین یک کار را خوب کرده که در خدمت سرکار بشکوی نموده و آقا سرکار میدید که نخورد

از غرامیت از جناب عالی همین استدعا دارم که از او بپرسید که با او چه کرده ام و او چه میخواهد هیچ

داعی و بموجبی عیالش را از کروس بطهران آورد و هر قدر او را مراجعت دادن نهاد دعوت

و دلالت کردیم سودی نبخشید گفتیم خود داند و اصرار نباید کرد و اگر شغل نظارت دکار تحریری داشتم

داشتم با میرزا و در میان این چند نفر آدمی که دارم مشارالیه بود دیگر چه عرض کنم

که از میرزا چه حالتها بروز کرد «فیالها قصة فی شرحها طول» و البته یک کلمه هم گفتم

و یا اهانتی کردم مدتها از دود کرد و بخار رنیق ناخوش شد و گویا اختلالی در دماغش بهم رسید که هنوز

باقی است عریضه با کمال ضراعت در استعفا از خدمت نوشت پذیرفتم گفتم قصیده بنویسان

نقد و هیچ خرواری که دارد برود آسوده باشد یکوقت خبردار شدم که میرزا بجهت سپهسالار

عریضه نوشته و استدعا کرده است که در حوزه ایشان بخدمت مشغول باشد جواب مساعدی نشنید

عریضه دیگر بجناب آقا نوشت و از آنجا هم سر خورد و من از حرکات او غصه ها خوردم حالا بسر کار تهیجی

شده بسیار خوب و کاش از اول همین کار را کرده بود اما نمیدانم چه میخواهد مقصودش چه چیز است صریح

و آشکار بگوید بسر خودت و ارواح پدرم با اینهمه غلط کاریها و ناسپاسیها باز از او رنجی ندارم

و حتی المقدور در اصلاح کار او سعی خواهم کرد و از تکالیف فوق قوه خودم عذر میخواهم خیلی مصلحتم عفو بفرمایید

در و ردمنزل سردر و دفضای اطاق را مملو از تشریفات دیدم از قبیل شده جای و آجیل و اقسام

حلویات و انواع میوجات بالضروره سوال کردم که باب اینهمه نعمت از کجا بر روی ما مفتوح شده

گفتند از شاهزاده آزاده عالی همت آدابدان آقای حضرت سلطنه است شبها بردیم و نحیه کردیم

و محض اینکه همگی از این انعام و اکرام سرکار والا بهره مند شوند برای همه‌ها آن قسمتی فرستادیم

دولت و شاکر نعمت شدند و همگی آرزو کردیم کاش سرکار والا هم در منزل تشریف میداشتند خلاصه

با اظهار حال مسترحمانه این محضر را نوشتم اطلاع فرداما کاوکان است و در آن بطوریکه فرموده اید حاجات

لازمه بعمل آمده به کار اطلاع خواهم داد زیاده زحمت نمیدهم ایام عزت و جلالت مستدام

فدایت شوم رقیمه سلطانیه انجاب که هر سطری از آن رشک لؤلؤ خوشاب و هر شطری

از آن غیرت لآلی قباب بود زیارت شد آفرین خدای را بر آن کلک و بیان سحر آفرین که چنان نگار

که دوستان خود را از طهران به لاریجان دوای دل و راحت جان فرستد بهتر از این و نمود قدر تر

از این هیچ ادیبی شعری نیاورده است و اگر خود مصلح الدین سعدی هم مورد استعمال این شعر را میدانست

رو که بر آمد تر الکلک سخنگو آنچه علی ابد و الشعار بر آمد تصرف حضرت ملک ادام الله تعالی

ایام افاضاته نیز نکته خیلی نازک و لطیفی بود و تصرف بوجه حسن همین است بلی در این زمان

دیار که سلطان صفت بمیرود و صد هزار دل با او چنانکه در پی سلطان رود سپاه

حال ایشان بحکم تیر مژگان تیغ ابرو دام گیسو بهرچه دادت خدا از بهر صید خاطر است

ایشان بست مقدماتی چیدید و مرغباتی ترتیب دادند که شاید این شمع سر گرفته دگر چهره بر فروزد

و این پیر سالخورده جوانی از سر گیرد اما نبذه بمفاد ان الانسان علی نفسه بصیرة دیدم که کار مرده

من با نقشه تریاق اینها بر نمیآید و تیر شکسته من با سپر آهنین اینها بر نمیآید و چون میدانستم که این

قوم را کسی باید که صفات ثلاثه آن مصرع مشهور یغما در او جمع باشد و من فاقد همه آنها هست

بودم در حالتیکه دولتی چون دل بخار آمده بود بر بخت خندان و بر خود گریان با زبانی که حج شعر

شوان داد دستی بذیل عصمت ایشان نزده از در عتبه‌شان درآمدم و بعبارة اخری

گرگی بودم یوسفی شدم که لقد همّت به وهمّ بها لولا ان رای برهان ربّه مصداق

حال من شد و از آن کوچه بسلامت گذشتم حافظ از کوچهٔ رندان بسلامت بگذر تا خرابت نکند

صحبت بدنامی چند بیچاره شهر گرفته بصحرا میروند تا فایده‌شان عام باشد و شمول این وزارت

فواید عامه اسمی بی‌رسم و قالبی بی‌روح نباشد از گرمی هوای طهران شکایتی فرموده بودید اینجا هم جمعی از

همراهان بواسطهٔ شدت هوا ناخوش افتاده‌اند در این روزها شرفیاب خواهم شد ۱۳۲۲

عرض میشود رقیمهٔ کریمه که توسط پست مرقوم فرموده بودید رسیده موجب خوشوقتی

گردید و از مژدهٔ سلامتی مزاج وهاج نواب مستطاب والا کمال مسرت رو نمود بحکم حرکات

برات دار مزاحماً مصدع حضور مبارک شده بودم که مدتی به تعلل بگذرانند تا تنخواه تدارک شود

مرقوم فرموده بودید که تنخواه نقد در صندوقخانهٔ مبارکه نبوده ولی موجود دارید در حق ملازمان نواب مستطاب والا

۵۴

کمال بی‌پولی بدون مجلی غیر از گفتهٔ شیخ سعدی علیه الرحمه ندارد که میگوید قرار در کف آزادگان

نگیرد مال نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال و ضیاء بسرو گفت کسی میوه نمیآری

جواب داد که آزادگان تهی دستند حالا که اقرار موجود غله فرموده اید اطلاع از حالت مساکین

دارید که زیر برف و باران مانده بهتر این است که یکصد خروار غله مرحمت فرمایند و نقداً مبلغی

ما را مردمان قانع هستیم بقول شخصی گنگ حالا شد شیره مباش زمستان است و بی برگ و بار

پیر امرد

ای باد نوروزی پاپا ساست و تاریکی شتابی ای قوض هستیم واگر مرحمت غله غیره و خرجی دارید

شکسته نقشند بهیزم قناعت میتوان کرد و بدلگرمی مرحمت بندگان نواب مستطاب والا سردی زمستان را

چاره میتوان نمود حواله فرمائید از جزیرهٔ شاهی هیزم بیارند و این مصرع را در مقام عذر نخوانید

جزیره که مکان تو از آب گرفت بقول طبیب مشتری دلت بلرزد کاشش را خودم میگذارم

قیمت هیزم را خودم کارسازی نمایم آنچه با بندگان نواب والاست همین کرایه است

فدیت شوم   مرقومهٔ جناب جلال عالی با منظومهٔ فخر الشعرا رسید و معلوم شد که جناب
عالی با مقتضای لطفی که بمن دارید او را با نشاد دادن قصاید تحریص و ترغیب فرموده اند انصافاً قصاید را
خوب و با مزه گفته این جوان میرزا شوکلات که می کشیم قوهٔ نفس کشیدن ندارد و شوق قاآنی بر سر او میماند
و می نشست و او را دست انداخته و با او شوخیها میکردیم حالا می پرسید که چه طبعی دارد چه قدر
جوان خوش قریحهٔ با استعدادی است جواب کاغذ او را نوشته و صلهٔ هم برای او فرستاده ام لطف
فرموده باو برسانید آمدیم بر سر مطالب دیگر هیچ دلخور و دلتنگ نباشید که حیف باشد دل شما از تشویش
باشد چه باید کرد بقول مرحوم میرزا نظرعلی حکیمباشی بز نو بیک که وارک نه دید پیچید مورا داریم
و نه نفس عیسی را باید سوخت و ساخت تا دستی از غیب برون آید و کاری بکند چنانچه حالی از نیک خود تهیه
برنز یا سیه یونیز افندیم ورقهٔ دیگر با آنکه مقروض بنده بیک است هستید باز هم از بابت بچگی و زرنگی
که دارید حسن طلبی فرموده و از من آب خواسته اید اگرچه تا ندهی نمیدهند معهذا دندان بر جگر گذاشته

سر [illegible]

گر با بیدم شدن بر باروت بابلی   اسب خوبی خدمت جناب عالی خواهم فرستاد
یعنی وقتی که خبر وصول مطلب الیه من از خوانین ماکو رسید آنوقت عریضه مبنی بر تشکر خواهم نوشت
و اسبی که لایق پسند عالی باشد خواهم فرستاد ورنه روزی نعوذ بالله من بازخم چه ای

الآخره سنه هزار و سیصده ۱۳۱۰ مخلص قدیم حسنعلی است

مخدوما مهربانا   عالیشان رستمخان پیک از تبریز مراجعت کرد و معلوم شد در باب
معامله گندمی که با او کرده بودید بعد از ضرر و خسارت زیادی که بر او وارد آمده اسبابی برای او
فراهم آورده اید که دویست ده خروار گندمی که حق طلق او بوده جبار را رد کرده و بعد از
خسارتها و مرارتهای زیاد بقیهٔ قیمت ملکش را هم باو داده اید حق و انصاف این است که چنان خلاف
اعتقادی که سالها بود به درستکاری و امانت و دیانت شما داشتم چه در مسئله و چه در سایر موارد
دیگر از شما پاره چیزهای خلاف امانت دیده ام تکلیف شرعی خود دانسته که این تفصیل را بشما بنویسم

و الا وقتیکه چهار دانگ چشمه نفیش شما منتقل شد محض اینکه خیال شما آسوده شود دو دانگ دیگر هم

در ملکیت شما قرار گیرد مکرر برستمخان بیک نوشتم و تکلیف کردم که دو دانگ دیگر را بشما واگذارد او با اصرار

و ابرام من از ملک موروثی خودش صرف نظر کرده با ضرر فاحش بشما واگذار کرد و مبلغی از قیمت ملک را با کمال زبری

گرفته و مابقی را سند دادید تا اینکه آقا میر محمد حسین پسر خودتانرا که برای رسیدگی و ضبط و ربط املاک

خودتان بچشمه نفیش فرستادید آقا میر محمد حسین که در کارهای شما وکیل و مختار و همان آمدن او بچشمه نفیش وکالت

و دخالت مطلقه او را در امور راجعه بشما ثابت میکرد بصرافت طبع خودش رستمخان بیک را تکلیف کرد

که عوض طلبش گندم قبول نماید و با وجود اینکه آنوقت گندم تسعیری نداشت و نهایت نرخ در شهر ار

و نه هزار بود رستمخان بیک محض گذشتن کار از قبول گندم مضایقه نکرد و دویست و ده خروار گندم که موجود

در انبار چشمه نفیش بود از قرار یک تومان و هزار قبول نموده و گندم را تحویل گرفته مقبوض و قابض گردید و [illegible]

و بدل نمودند و خود آقا میر محمد حسین هم صیغه شرعی جاری کرده و گندم بقانون شرع و عادت تجارت

حق

حق طلق رستمخان بیک شد بعد از چند روز که گندم فی الجمله رو بترقی گذاشت شما از این معامله پشیمان

بر آمده بعنوان اینکه آقا میر محمد حسین وکیل و مختار و یا رشید و بالغ نبوده مقدمات نکول از آن معامله را

ترتیب دادید و بدون اخطار برستمخان بیک و امضای آقا میر حسین انبار ممهور او را شکسته [illegible]

خروار از آنرا چه بسنندج حمل کرد و چه بمصرف فروش رسانید رستمخان بیک هر قدر او را منع کرد مفید

نشد و بالاخره آمده وقوع این امر و صحت این معامله از جناب مستطاب شیخ علی سلمه الله حکم

قطعی گرفت که وکالت آقا میر محمد حسین ثابت و معامله صحیح است و تصرف شما در آن گندم حرام و محض

غصبیت معهذا اعتنائی نکردید و رستمخان بیک صورت معامله و سواد حکم جناب مستطاب شیخ سلمه الله را

نزد علیرضاخان بطهران فرستاد و او با جناب جلالتمآب نصیر الدوله گفتگو کرده قرار دادند که گندم

حق رستمخان بیک باشد و با تلگراف اطلاع دادند معهذا بر روشنه انظار عموم اصحاب معرفت

نواب مستطاب اشرف والا آقای نایب السلطنه و جناب جلالتمآب نصیر الدوله عرض

گردید و خود تا نزاع حق و رستمخان یکپر اغارت کرد و متعدی بخرج داده‌اید و انغبار تهار اگه مطلق

حقیقت مذهب عرض گردید و بدتر از همه نوشته‌اید که رستمخان یک پانصد خروار گندم شما را

غصب و تصرف کرده است و حال آنکه تمام گندم دویست و ده خروار بوده و یکصد و بیست خروارش را

آقا میر محمد حسین همان وقت چه حمل کرده و چه فروخته بود و فقط نود خروار دیگر را رستمخان یک قلم ضبط کرده بود

و بالاخره اسباب اشتباهکاری را بطوری محکم گردید که مقرب الخاقان محمد حسنخان مامور تادیه داده شد

که یکصد و پنجاه خروار گندم از رستمخان یک اخذ و دریافت نماید و حال آنکه ما خودی رستمخان همان نود خروار

بود و اینهم خلاف واقع دیگر بود که اظهار کرده بودند و برای رفع این اختلاف رستمخان یکپا این عرض حق

مرافعه دعوت گردید و بالجمله ظهور این نوع معاملات و این نوع اشتباهکاریها و بی اعتنائیها و اظهارات

بر خلاف واقع که بکلی منافی امانت و دیانت و مخالف شرع و عرف و مغایر رسوم اعتبار تجارتی

بود و مخصوصا از شما مظنون و متصور نبود باعث حیرت و تعجب شده بی پرده می‌نویسم که بر خلاف

آن عموا کرام

آن اعتقاد و اعتمادی که سالها بود در درستکاری شما و خانواده شما داشتم اعتمادی برای من بملاحظات

و معاملات شما نمانده تکلیف خود دانستم که حقیقت اعتقاد خودم را بشما اظهار نمایم و این فقره را

با دلیل و برهان بجناب جلالتمآب نصیر الله وله عرض و اظهار نمایم تا جناب ایشان هم که به تجارت کاری

و عدالت طبیعی معروف و مسلمند مطلع شوند زیاده چه اظهار شود اقم شهر رجب ۱۳۳

علت فدک — سرکار قبله‌گاهی حاجی خسروخان دام مجده العالی مکرر فرموده‌اند که جناب مستطاب اکرم

آقا زاده معظم علمه الله تعالی تحریرات این بنده را تحسین و تمجید فرموده‌اند اگرچه از لطف که جنابعالی بعین الرضا

نظر کرده و خط ناقص و معیوب مرا هنر شمرده‌اند تارک افتخار بر ایوان کیوان برافراشته‌ام اما از خجالت

دیگر سر خجلت در پیش دارم و بدون شکسته نفسی و بر وجه حقیقت عرض می‌نمایم که خط این بنده چندان محکمی

ندارد و اگر در میان چند سطر کلمه مطبوع افتد نادرست و بر نادر حکم نتوان کرد بلی این بنده تقدیم خطوط

استادان بزرگوار را خوب میشناسند اما بحقیقت قایل و معتقد آن نبوده‌ام مرحوم

چیز نویسم و از این فن شریف بهره و نصیبی دارم   طاووس را بنقش و نگاری که هست خلق

تحسین کنند و او خجل از زشت پای خویش   خاصه این اوقات آلام و اسقام روحانی و جسمانی از جهات

عدیده بر من حمله آورده و مطلقاً حال فراغی نیست که چیزی توان نوشت و صحبتی توان کرد

بسیار بی ادبی کردم و امید عفو دارم ۱۹ ربیع ثانی ۱۳

آقا جان   باز این چه دردسر است که تو عارض شده که کمر ما را شکست و دل ما را خون کرد

اگر چه عم تخفیف آن انحراف کرده بود اما باز هم خیلی نگرانم و امیدوارم که تا رسیدن این نوشته

بکلی رفع شده و تکدر افهام را از اعاده صحت خود و خوشوقت نمائی چون دو سه هفته از کاغذ بهوی رسنده

بود میخواستم قلمی برداشته شرحی از تنبلی تو در نوشتن کاغذ بنویسم معلوم شد که درد کمر ما نیز بوده

و حق داشته امیرزاده نیز در اینجا بنوبه شدیدی دچار شده و شش روز بستری بود اطبا جمع شدند

و خوب معالجه کردند و از دیروز تب قطع شده و انشاء الله در هفت و هشتم اینها را به کردستان خواهم فرستاد رمضان

میدانم علت چیست چه طور است البته خودت شرح احوالت را بنویس عمر انشاء بود موعظت

تو در حفظ احترام خودش خیلی رضامندی کرده بود آفرین بر تو و خدا ترا اجر زیاد دهاد و طول عمر

و صحت مزاج عطا فرماید کاغذ نویسی زیاد دارم و پیش از این فرصت ندارم عفو نمایم ۱۳۱۱

یا روحی و مهجة قلبی   دیروز از نظرات کواکب سعود که منتج نتایج محموده است چند قطعه

کبک دری کثیر اللحم عزیز الشحم بهی المنظر شهی المخبر که گوئی شاعر عرب این بیت را خود

در حق او سروده   اکرم به حملا طابت مطاعمه   من جملة جاور الفرق شر وانا مضمون

دیدی آن قهقهه کبک خرامان حافظ   که سرپنجه شاهین قضا غافل بود   از ذکر خدا افتاده و بطبخ خانه

مبارکه روی نهاده همینه اند میرشکار با نشک و نمک و حمله پلنگی در روضة الحدید صید گردند

یا مرحوم شیخ الاسلام و زبدة الشعرا آن قبچی بهود دش بقید آورد چندی پیش جناب آقا

پیقرچی بوئی بوصول این کبکها در ماسیاتی برده ما را منواثیق هو گده و ایمان مغلظه صبا وقت

نقیب و فصاحت خطیب و وجاهت میرزا حبیب و دیانت فاضل زنجانی و عدالت حاجی

بستانی و شجاعت تفنگچیان مکانی و شیپور قارداش امین السلطانی عرفان و شیپورچی حاجی بیگ سیاتقانی

و زهرهای هیربای ملا ابوطالب خلیچانی و تخوری محمد جعفرخان قاجار و نسابی مرحوم حاجی مطلبخان مستشار صدر

تجسم محقق عیاری قراجه داغی و با اعتقاد مستقیم فاضل دوانی مراغی و کم روئی ملا عبدالعلی اکول و مهارت مرحوم

حاجی هاشم بیک در علم معقول و مناسبت قوای مثنوی قاردوشاب و سلامت اشعار مرحوم شمس المعالی

در عربیت و اعراب و کمفی مرحوم ملا عبدالعلی جناب و ثبوت سلیمه کذب و اما سید علی

محمد باب و حسرت محمد ابراهیم خان وزیر نظام شاه چراغ میر اب و حجاب مادام الاوباحات

میرزا سلیمان کزیراز نسبت قمار و غیرها لست اذکرها کانها او عمیت

اجواف قمار قسم داده بود که این گیهای مجانی بحضور ایشان صرف شد

احتراز از خبث این ایمان مغلطه محترمه که عقود جواهر مخزونه گنج پرویز و نقود رایجه تجار احرار نثار کنند

تبریز یکباره ان وفا شواند کرد داعی و سبب شد که امشب را که شب شنبه پیر دوستم

با حضور ایشان و سرکار شما این طیور مثنویه بریان صرف شود لهذا زحمت میدهم که امشب را بدون

هیچ عذری تشریف آورده ساعتی از صحبتهای حضرت ادیب معلی وقت باشیم

بشر فرض عالی میرساند رقیمهٔ کریمه بضمیمهٔ کتاب اخلاق ناصری شرف وصول

ارزانی داشت میدانم از ان توجهیکه در اتمام کتاب مبذول فرموده بودید بچه زبان اجمال

تشکر و امتنان نمایم که کافی باشد مجملاً نهایت انتخاب فرموده و کمال امتنان دارم

و از برکت وجود انجناب کتابی تمام شد که از هر جهته امتیاز دارد الا اینکه قدری معنی مغلوط است

و انهم با اصل نسخه مغلوط بوده و یا آقا میرزا باقر سلمه الله مستغرق حسن خط خودش بوده و اغلاط

بصحت کلمات نگذاشته امیدوارم که وقتی بیاید و چندان بیتوتی باشد که باز هم شرف حضور

آنجناب و نعمت صحبت اهل بیت حکمت را دریابم و هم مساعدت ایشان غلطهای

کتاب را تصحیح نمایم وَعَسَى الَّذِي أَهدى لِيُوسُفَ أَهلَهُ وَأَعَزَّهُ فِي السِّجنِ

وَهُوَ الأَسيرُ أَن يَستَجيبَ لَنا وَيَجمَعَ شَملَنا وَاللهُ رَبُّ العالَمينَ قَديرٌ

در باب تقرری آنجناب که قاطعان ارزاق مبلغی از آن کسر کرده اند در مجلسی که معتمد السلطان

صدیق الدوله نیز حاضر بود براعت استهلالی کردم و مقدماتی ترتیب دادم که باعتقاد خودم تجویز رد نمیداشت

اما معلوم شد که قو هم کاسجاره وابداً خود را آشنا نکرده اینطور جواب داد که من ابداً خودم را

داخل این کارها نکرده ام و کم و زیاد مقرریها و مواجبها با خود حضرت اقدس والا است چون هیچ

نوع روی خیر و سلامتی ندیدم در دل گفتم ذَهَبَ الَّذينَ يُعاشُ في أَكنافِهِم وَبَقوا

الَّذينَ وُجودُهُم لا يَنفَعُ خیلی شرمنده شدم که این خدمت را انجام نتوانستم داد

و صدیق الدوله اینقدر گفت که بهتر است خود جناب ادیب بلا واسطه در این باب بخدام آستان

والا

والا اظهار نمایند که بقبول و اجابت نزدیکتر است و بالجمله حالت اینها خبر ما بکلی عدم ثبات

که بقول مرحوم مغفور حکیم طالب شراه کمپاره و بالمره تعاون بر تمدن را بطاق نسیان گذاشته اند

چند روز قبل پنجاه تومان مواجب نور چشمی میرزا محمد علی را وجه نقد فرستادم و بنا دارم به یک مباشر

کارهای ولایتی خودم نوشته ام که تدارکات مقرره دار الحکمه را بعلاوه آنچه مخصوص خود آنجناب باشد

بفرستند و البته خواهد فرستاد تحصیل کلام الله را با صفات الهیه فراموش نخواهید فرمود والسلام

مخصوص مخلص را بجناب مستطاب آقا میرزا شمس الدین و شمس الادبا سلمه الله تعالی برسانید

زیاده زحمت نمیدهد شهر ذی قعده الحرام ۱۲۹۹ از ارومیه

فدایت شوم یا رُقعَةً وَرَدَت عَلَيَّ كَأَنَّها دُرٌّ غَذَتهُ أَصدافُ

الآذانِ كَشَفَت هُمومي كُلَّها فَتَرَحَّبَت عَنّي بِها الأَحزانُ وَالأَشجانُ

لَقَد وَرَدَ عَلَيَّ كِتابٌ كَريمٌ تَتَلَقّى بِاسمِ الكَريمِ فَيا لَهُ مِن بَليغٍ فَصيحٍ

متین بلسان پارسی مبین. فصیح العبارة ملیح الاشارات فاحسن
منشیها ومنشدها یکل عن وصفها لسان الفصحاء فکان مکان العین
من قرة عینه وحل محل الروح من حسن موقع بالفاظ اعذب من الماء
الزلال ومعان الطف من نسیم الشمال کان صغری وکبری
من فواقعها حصباء در علی ارض من الذهب رقیمه شریفه را حالا که اتفاق
آمدم زیارت نمودم از ادوجی دیدم مصور وکوکبی دیدم منور حقیقة مطلب محض دوش
مضمون نوشته بود دیدم توام گفت لا عین رأت ولا اذن سمعت نزدیک است
دیوان برای خلد کند سواد نسخه او بر بیاض دیده حور سوغات مراغه که از جهة
اختصاص وامتیاز داشت فرستاده بودید رسید تو چه ارمغان آری که
بدوستان فرستی به از این چه ارمغانی که تو خویشتن بیائی بنده هیچ وقت اضحی بجهة

عالی نبوده ام حالا که فرستاده اید ترک ادب میدانم که اعاده بدهم والسلام
عرض میشود رقیمه مشترکه جناب مستطاب آقا میرزا محمد علی صفا سلمه الله تعالی شرف وصول
ارزانی داشت واگر در قضیه هائله دیخان مرحوم مبرور حکیم طاب ثراه که روانش محیط انوار الهی باد
تسلیه نکرده و تعزیه ننوشته ام علتش این است که این مصیبت را بر خودم وارد و خودم را اهل
تعزیه داری و سوگواری اولی و احق دانسته ام و خدا گواه است که از وقوع این قضیه بجدی محزون و
متاسفم که مزیدی بر آن متصور نیست و همانا مکارم اخلاق محامد صفات وحسن محاوره و آداب
معاشرة ومراتب فضل ومقامات حکمت و دیگر شئونات عالیه آن جهان ادبیت و خلاصه انسانیت
بمنزله ومشابه تمثالی است که پیوسته در نظرم مجسم و همواره در خاطرم مصور است که نه هیچ شاغلی او را مشغول
میشوم ونه با هیچ مانعی او را فراموش مینمایم نور او در من و مسیر تحت وفوق بر سر و بر گردنم چون تاج
وطوق و در مقابل الم روحانی وعلة جسمانی آنمرحوم اعلی الله مقامه چیزیکه باعث تسلیه قلب و تخفیف

مرحوم

خاطر من است بقاء وجود و سلامت مزاج جناب مستطاب آقا میرزا علیمحمد سلمه الله تعالی که جناب ایشان

که در جمیع مراتب و همه عوالم نایب مناب بالارث و قایم مقام بالاستحقاق آن مرحوم شدند شعر

چونکه گل رفت و گلستان شد خراب　بوی گل را از که جوئیم از گلاب　حق جل و علی روان آن مرحوم را

در اعلا علیین جا داده عامه بارماند کان را از فیوضات روحانی کلامات قدسیه آن مایه مبنه و بوده آنچه بیادگار

بیت الحکمه فرستاده هدیه محقری است ان شاء الله تعالی اضعاف آن متمر خواهد بود در جواب مرقومات

جناب مستطاب استاذنا المعظم آقا میرزا علیمحمد ادام الله علینا برکاته که اظهار میل مطالعه آن را

من فرموده بودند عرض میکنم　سالها دل طلب جام جم از ما میکرد　آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد

یعنی خداوند خط و استاد بالانفراد این صنعت خود ایشانند و بدون تذکیه نفس خط من چون قوت

ترقی نداشته و هرقدر در پختگی آن سعی کرده ام خام تر شده و این است نمونه اش که می بینید از آنچه مرقوم

فرموده بودید آقا میرزا کاتب خلاق ناصر را تمام کرده است خیلی مسرور و خوشوقت شدم البته بخدمت رسید

[signature]

که جزوهای دیگر را مثل این شش جزوی که در پیش من است جدول کشیده اگر خودشان انجام آن نمی آیند

با خود بیاورند و الا خدمت جناب میرزا بفرستید که معجلا برای من ارسال فرمایند و طلا علاوه نکنیم

نظر بقراری که داده بودیم در ازاء آن شش جزو شش تومان بایشان رسیده و هرچه باقی باشد بضمیمه

هدیه بایشان خواهد رسید که الصاف خوب نوشته و رقعه نوشته اند صفحه پایان رسید و میدان

سلام و ثنای جناب حکیم آقا محمد سلمه الله تعالی و میرزا صلانخان شکر شد لطف فرموده مراتب اخلاص و اشتیاق

مرا بحکیم الطف ارسانند و امیر اصلانخان اطمینان بدهید که الصف دیگر قیمت حمام را با پاشان هم

رسانید والبته اندعای مرحوم مغفور حکیم جناب شاه از برای شیخ ایشان مستجاب است زیاده زحمتش

نمیدهم والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته چهارم شهر ربیع الاول ۱۲۹۹

مخدوما مهربانا　بیکاری و شغلی شما از راه مضایقه نبوده و خود تان میدانید که من رعایت

احترام و حفظ مقام شما را بر خود لازم میدانم و از هیچ نوع محبت و مهربانی مضایقه

ندارم از این هدیه که فرستاده اید نهایت امتنان حاصل شد و چون هدایا و تشریفات مرحوم

مغفور وقایع نگار برای دوستان و مخلصین خود شان مختصر حلوای گز بود و با یک قوطی

از کام چندین نفر را شیرین میکرد خواستم که شما از رسم مألوف و عادت معهوده ایشان

تجاوز ننمائید لهذا همان جعبه های گز بهم نغز کفایت کرده ممنون شدم و کرواتهای

جابی را اعاده دادم والسلام خیر ختام

معتمد السلطنه واقعا در هیچ نقطه راحت آسودگی ندارم هر کجا خواهد خدا دوزخ کند

اوج را بر مرغ دام فخ کند شاهد حال من است جواب عریضجات و راپورتهارا

نوشته لفاً فرستادم و تعجیل در ان امر را لازم ندانسته قطع و فصل از هر حیث بشما موقوف

کرد و من شما را مرد با خلق و فضل بجا آورده ام اگر در فرستادن شما تردیدی باشد از این شخص

[illegible]

مشکل میدانم کاری ساخته شود یکنفر که صاحب سواد و خط باشد خواهش دارم امروز

یا فردا برای ما معین نمائید بلکه امروز نمائید که پس فردا انجا نیستیم و یکی دو نفر هم آمده اند لیکن

عجالة هیچکدام را مطمئن نکرده ام جلال

مقرب الخاقان اشهد بالله راضی باین زحمت شما نبودم خاصه در حالتیکه من شما را

از خود میدانم دیگر رسومات و تعارفات از وضع یگانگی و اتحاد دور است باری خیلی

زحمت کشیده اید و زیاده از حد ممنون شدم

عرض میشود چون هیچوقت از ذکر خیر و یاد جنابعالی خارج نیستم چند روز قبل متذکر شدم که

رقم مبارک در امضاء و فرمان همیون امامت جمعه جنابعالی صادر نشده لهذا انجناب فیروز السلطنه که تفهیم

رقم امضای فرمان را نوشته و بصحه و مهر مبارک حضرت اقدس اشرف امجد والا دامت شوکته

رسانده خدمت عالی بفرستد اینک رقم را تمام کرده فرستادم ایام افاضاتکم مستطیله والسلام

فدیت شوم خودتان می‌پسندید که من در رسیدگی به عرایض مردم و رفع ظلم از ضعفا تا چه درجه
سعی میکنم که خواب و آرام را بر خود حرام کرده‌ام در عریضه یحیی نام نیز بخشی که اگر عذر کار
شما رسید حکم نوشته همانطور که خواسته بودید میرزا علی‌اشرف را مأمور کرده‌ام که برود آل علی را
حتماً بدارالسلطنه بیاورد که در آنجا احقاق و رسیدگی شود حکم را بخدمت شما فرستادم که بعارض نماید
و او را اطمینان بدهید میرزا علی‌اشرف هم خدمت شما میرسد حکم و استشهادها را با دستورالعملی که لازم است
باو بدهید که فردا برود آل علی را بیاورد والسلام خیر ختام

مقرب الخاقانا بحمدالله تعالی شما خلف الصدق مرحوم وقایع‌نگار و خلفا و خلفای قائم مقام و جانشین
بالاستحقاق ایشان هستید و اتحاد قلبی من با شما موروثی است فرزندی میرزا علیرضا خان و خط او را
دیدم و خوشوقت شدم که ماشاءالله جوان قابل و مستعد و از همان آشیانه است خطش هم بسیار
خوب و بدرجه خوش‌نویسی است آفرین بر شما که او را خوب تربیت کرده اینکه سه بنا و آلبومها را قبول
کردم

کردم و ممنون شدم

حکم حق و حسابی همان است که سابقاً درین باب شده بود که از اراضی و حدودیکه در تصرف مقرب الخاقان
خسروخان بوده و مقرب الخاقان موتمن فرحه است خان موتمن علاوه بر آن حدود متصرفی خسروخان
حق ندارد مداخله بکند و تکلیف شما این است که از دیوانخانه عدلیه مأمور درستی بفرستید برود همان
حدود متصرفی خسروخان را معین نموده قرار بدهد که از آن حدود تخطی و تجاوز نشود و طرفین را از تخطی
منع و ممنون دارد بیست و دوم شهر رجب المرجب ۱۳۱۵

حقیقت و صورت امر از قراریست که در دیوانخانه عدلیه دارالسلطنه تبریز نوشته شده و خود این بنده در کلیه
آسمان جاه اسناد شرعیه و عرفیه مالکین فرح‌آباد و حصار رحیم سلطان و آقا کریم را ملاحظه کرده و ثابت
و محقق شده است که مقرب الخاقان میرزا شفیع خان موتمن دیوان که مالک بالفعل کوزه‌کنان است

حق هیچ نوع ادعائی بر مزارع مزبوره ندارد و مکان ملک فی سلخ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۲

فدیت شوم   چون این فقره ضرورت کلی دارد باز هم زحمت میدهم که در خدمت جناب جلالتمآب

آقای امین الدوله دام اقباله مطلب را تجدید و تکرار نمائید و بهمین طور که نوشته اید این مطلب را مثبت بدارید

ضرورت کلی در جزو یادداشتهای مخصوص بگنجانید شهر ربیع الاول ۱۳۰۸

معتمد السلطان میرزا محمد خان مستوفی   نسبت بعمل کردستان هم دو هزار تومان خدمت جناب جلالتمآب

آقای امین السلطان وزیر اعظم دام جلاله العالی بندگی خواهد شد و این نکته را خاطر نشان بکنند که نظم

الدوله ولایت را خوب نگاه نداشته سهل است خیلی بیچاره و بی عرضگی حرکت کرده و مردم کردستان

ابداً اعتنائی باو ندارند ۲۲ ربیع الاول ۱۳۰۸

فدیت شوم   انشاء الله تعالی ورود جناب عالی مبارک است و رفع کسالت و خستگی را شده است

بشکر قدوم جناب عالی هر چه نثار نمائیم کم است تا باین یک طاقه شال ناقابل چه رسد عجالةً در راه آهن

شاه عبدالعظیم روی داده و ما دام که حالت مردم و اهالی مملکت این است متوقع نباید بود که

بهبودی و ترقی در کارها بهم برسد با ظهور این وضعها و انتشار این خبرها که معلوم است که راه آهن ما را

سقاط دیگر تنبیه به و کدام تعبه خارجه است که در ساختن راه شوشه از او اهل حق تقربی یا حرکت

نمائید بیست ششم شهر ربیع الاول ۱۳۰۸

عرض میشود   این راپورتی که از اعمال مولانا بجناب عالی رسیده مؤید و مصدق آن راپورت دروغ است

من امروز شرح مفصلی بمولانا نوشتم که این چه کار است که میکنید و همین طور که نوشته اید ساعت

بساعت منتظر حکم تلگرافی و تعرضات دارالخلافه هستم و مینالم که تا کی و تا چند این بار بر دوش خودم را

در مرافعه سیئات اعمال این آقا و این عزیز چه قدر صرف نمایم و از جناب عالی ممنون شدم

که این اطلاعات را دادید یادداشتی از اصول مولانا برداشتم و اصل را اعاده دادم والسلام

معتمد السلطان   کاغذها را مهر کرده فرستادم در باب روانه کردن این کاغذ انچه

استنباط کردم این بود که خود پیا فندی راضی بفرستادن وست و فرستادن این کاغذ به یکی

عنوان و اظهار کرده و حالا که شما اینطور اظهار کرده اید برای من هم تردیدی نیست و حالا بهتر

اینست که عیسی خان را بفرستید و پیغام بدهید که از روز چنین قرار داده اید و خواهش کرده اید [illegible] نفر

غلام بدهیم این یکنفر را که در اینجاست نقرا داغ برده آن یکی دیگر که در اینجا محبوس است تسلیم نمایند

که هر دو را حکومت قراچه داغ بفرستند بسرحدداران شما تسلیم نمایند و حالا غلامهای ما حاضرند

هر وقت قرار میدهید آنها را بقوسولگری بفرستیم که آن یکنفر را ببرند یا ببینیم چه میگویند جواب

جواب میدهند و مطلب بدست آمده از انقرار رفتار بشود و السلام خیر ختام

قربان   چون جناب جلالتماب آقای امین السلطان دام اجلاله درد و تکلیف

خودشان امیر تومانی را هم ضمیمه نشان قدس فرموده بودند و مخلص شما باعتبار سربازی

[illegible]

ترقی رتبه نظامی را عاشقم اینست که نشان مبارکه را عنوان امیر تومانی داده بودم

حالا که اینطور است عنوان امیر تومانی را از او برداشته نشان قدس است که قدس است

اشهد بالله افتخار و دلخوشی خودم را وقتی کامل میدانم که حق جناب عالی این زاد انعام مخلص حسینعلی است

اشهد بالله همین طور است که نوشته اید و خداوند بر عزت شان بیفزاید که وجود شان

مغتنم است و انصافا شرایط ملاطفت و مواظبت را بعمل آورده اند جناب عالی خلوص و اعتقاد

قلبی مخلص را کماهو حقه بسرکار ایشان خاطر نشان نمایید همانطور که فرموده اید میرزا محمد [illegible]

که صدور فرمان لازم نیست و البته در این مورد تقدیم خدمتی بجناب جلالی معظم له خواهد شد

خدمت جناب مستطاب اشرف اکرم سرکار مشیر الدوله وزیر امور خارجه دام اجلاله

باقتضای مراسم ارادت در ساعت تحویل عرض تهنیت شده بود و حالا با تشکر از ظهور

التفات مبارک و سعادت این عید سعید و سال جدید را با مزید شوکت و اجلال حضرت تعالی

تجدید و تکرار مینمایم سعادت بزرگ نصیب جناب ساعدالملک است که از نعمت حضور حضرت تعالی

بهره‌مند و مستفیض است

آقایان محترم — میتوانم امروز را مثل یکی از ایام دلخوشی خودم بدانم که به تشکیل چنین مدرسه

موفق شده‌ام این مدرسه را که کارخانه ادمیت است بمبارکی مفتوح نمایم این مدرسه از چندین

جهة شرافت مخصوصی دارد که اولا در تحت حمایت حضرت اقدس اشرف امجد والا ولیعهد دامت

شوکته است و بمناسبت اسم مبارک خودشان ام المدارس مظفریه نامیده‌اند و دیگر اینکه

شاگردها و متعلمین این مدرسه از خانواده قدیم و نجبای آذربایجان منتخب شده‌اند و من اینها را مثل فرزند خودم میدانم

و بر من لازمست که تشکر خود مرا از پدران محترم این متعلمین اظهار نمایم که بمن اعتقاد کرده و این مدرسه را با اطفال عزیز

خودشان افتخار داده‌اند نهایت اطمینان دارم که با لیاقت ذاتی خودشان معلم لایق و قابلی مثل مشیو لاپیر

ترقیات کاملی در تحصیل آنها بهم رسیده برای ملت و دولت خودشان نافع و مفید باشند

[illegible]

کاغذیست بجناب مستطاب شریعتمدار ملاذ الانام آقای حاجی میرزا محمد علی ملاباشی آذربایجان سلمه الله

عرض میشود — رقیمه کریمه که رایحه محبت از او ساطع و لایحه مودت از او لامع بود با هدایای تبرکیه

در درجه خود نهایت امتیاز و اختصاص داشت رسیده — تو چه ارمغانی آری که به دوستان فرستی

به از این چه ارمغانی که تو خویشتن بیائی — با نهایت اشتیاق متمنی است که از دعای خیر دریغ نفرمایند

والسلام علیکم و علی من حضر لدیکم

عرض میشود — رقیمه جناب عالی شرف وصول ارزانی داشت و از سلامتی احوال شریف کمال مسرت

و خوشوقتی حاصل شد از یادآوری و تهنیت جناب عالی ممنون شدم — حقوق مودت موروثی جناب عالی

و خلوص و ارادت بنده همیشه ثابت و هیچوقت فراموش نخواهد شد — در باب تغییر علیه دیوانی املاک

متعلق بخودتان شرحی مرقوم فرموده بودید آنچه لازم بود بجناب [illegible]ت انتساب مستشار السلطنه [illegible]

فرستادم که آنچه سنه ماضیه در تسعیر غله تخفیف داده شده در هذه السنه نیز تخفیف منظور بدارید زیاده زحمت است

کاغذیست بعلیین رتبت مرحوم مغفور حاجی میرزا موسی آقای ثقة الاسلام

طاب ثراه نوشته

عرض میشود رقیمهٔ جناب عالی شرف وصول ارزانی داشت و از صحت مزاج شریف کمال مسرت و خوشوقتی روی داد اگرچه در وقت حرکت از تبریز جناب مستطاب آقا میرزا علی سلمه الله تعالی زحمت کشیده بجهة وداع آمده بودند اما چون خود جناب عالی در شهر تشریف نداشتید و شرط وداع بعمل نیامد خیلی متأسف بودم حقوق ملاطفتهای جناب عالی ثابت است و در هر جا که باشم فراموش نخواهد شد یک نسخه قرآن جناب عالی برسم امانت در نزد مخلص بود با همین پسته اعاده دادم و همه اوقات منتظر وصول رقیمه جات هستم والسلام

تفریغ حساب دکتر کاستالدی با میرزا جلیل خان تا بچشم تنگ خواهد بود و مشکل بنظر میاید که دو تبار بسامانه نهایتی

۵۱

بران قرار توان داد و از سفارش مسیو برنه مطلع شدم اولا چه شده و چه اتفاق افتاده که کاتولیکها از جان خودشان امنیت نداشته باشند اگر یکنفر ارمنی مجهول الحال که تبعیتش بدولت ایران معلوم نیست و میگویند اصلا تبعه روس است یکنفر کاتولیک را بقتل رسانده باشد باعث سلب امنیت کاتولیکهای دیگر نمیتواند بود خود قاتل که فرار کرده برای جستجو و بدست آوردن او احکام مؤکده صادر کرده و مأمور مخصوص فرستاده ایم و دیگر تعیین نموده ایم جمعی از معتبرین تبعهٔ خودمان که مردمان آبرومند و تاجرهای معروف هستند بی هیچ دلیل و حجتی مسئول آن یکنفر قرار بدهیم و نهایت تکلیف ما سعی و اهتمام در پیدا کردن قاتل است که هیچ کوتاهی نکرده ایم و منتظر نتیجهٔ احکام و مأموریت مأمور باید بود و همین طورها بمسیو برنه جواب بدهید و بهمین دلایلی که نوشتم مخابره این طور تلگرافی که نوشته اید اقتضا نداشت محض تأکید در گرفتاری و جستجوی قاتل تلگرافی بحاجی اسمعیل خان نوشته تا فرستادم

جناب جلالت انتصابا   کاغذهای مزخرف و موسیو حسن افندی و مسیو ریمبلد نبود

و بلکه از آن کاغذ که به من نوشته بود به همه جنرال قونسولها بدهید و مخصوصا با فندی و مسیو ریمبلد اظهار نمایید

که این مرد با این تهور و جسارت نمیدانم از تبعه کدام دولت است و بعینی خان هم کار کنداکی ایم نوشته

که تذکره او را نخواهد اگر تذکره اش را ارائه نمود بسیار خوب و الا با او اطلاع میدهیم و مینویسیم که او را

از سلماس تبعید نماید و بهمین طور بعینی خان بنویسید و بمیرزا غلامعلی خان گفتم که بمیرزا محمود خان چه بنویسید

بالا برکرم مهربانا   چقدر ممنون شدم از آن تفصیلی که محرمانه و از روی کمال محبت بمن اطلاع داده

بودید و چقدر ممنون شدم از آقا حسن که مرا از پاره تردید بیرون آورده بر من ثابت و مدلل شد

که بعد از آنکه مثل او سفیه مطلق و احمق صرفی راه آن طور فشار را برای خود مفتوح دیده و کوششها خواهد آماده

این نوع مزخرفات بوده است دیگر هیچ تربیت و آدابی نباید جست   بیرون کشید باید از این ورطه خطر

خویش   وعده من و شما تا چهار ماه دیگر گذشته خودم را از قید حسابها و عمل مالیه آن بنده

فارغ نمایم و بلوازم استخلاص و شرایط حفظ اعتبار پنجاه ساله خودم مشغول شوم اگر چه آن برادر اسلامی

که در عالم دوستی با من قدم زده و البته یک اندازه از خلق و خوی طبیعت من مطلع شده اید اما ممکن است که آنطور که لازم است درجه

مطلع نشده و استنباط نکرده باشند که من خودم را باصطلاح ابن ابی الحدید از ابنای ضیم میدانم و تحمل

ناملایمات نشوم خودم را بمهلکهها و مخاطرات عظیمه انداخته و بفضل الله تعالی این دنائت و ضعف نفس را بر خود

هموار نکرده ام که برای اینکه فلان منصب را بمن واگذارند و یا مرا در فلان شغل باقی بدارند از در پاره دنیا دارها که مغنی

و صفا دست بخشش تملق و ضعف نفس است بر آیم خاصه حالا که عمر با زیاده از حد که بوده رسیده ام و دیگر حالت

اصلی و طبیعت فطری و نه وضع حالیه ام اقتضای آن را دارد که زیر بار بعضی ناملایمات بروم با شتمی و عداوت شیر

مرحوم سپهسالار و اعتزال و تبذل دو ساله من کسی احدی یارای این نبود که در دارالخلافه پاره انتسابی با اثر لانه

بمن بدهد و حالا در دارالسلطنه مثل آقا حسن   هر رطب و یابسی بخواهد میگوید و کسی نیست که دندان او را خورد کرده

بگوید که چه نامربوط میگوئی سهل است ریسمانها با او میدهند که بیشتر بگوید و چون شما و سایر دوستان من که در خدمت میدید

ان احمق چه نشستی در دلها کرده از روی کمال خیرخواهی و دوستی از یکطرف در انجا بمقام رفع

شبهه و مدافعه بر می‌آیید و از طرف دیگر اشاره میکنید که من خودم ملزوم برفع شبهات

و اصلاح اثرها و اقوال و روایات آغا حسن بر آیم و حال انکه اقدام بر نظر این نوع مزخرفات و تن

نوع شبهات برای من ناگوارتر است از استماع این مزخرفات و ان بیادر تصور نکنید که این حرفها

در پرده مانده است بلکه داستانی است که افسانه هر انجمن است و از هزار طرف بمن رسیده است

و تکلیف خود مرا دانسته ام جائیکه پیشک و مشک بکر نکهت عطار گو مشدد دکان زیاده

زحمت نمیدهم ششم ذی حجه ۱۳۰۰

برادر مهربانا کاغذهای سابق شما رسیده و کاغذ آخر شما امروز که یکشنبه پنجم ربیع الثانی است رسید

حقیقت این است که در نوشتن جواب کاغذهای سابق شما تعمد کردم و در نوشتن این کاغذ آخر شما

مضایقه داشتم زیرا که یکسال است تجاوز است که ضمیمه همه کاغذهای خودتان را یک مطلب جمع کنید کم

که اولاً ان مطلب فی حد ذاته مصدق و مسلم من نیست و با اصل حالت طبیعت و اعتقادی

من منافات کلی دارد و دلیلش از آفتاب روشن تر است و تو لیست که گنگی بر آن بند

ثانیاً اگرچه بقدری که در فن انشا و تسلطی که در تطبیق اشعار مثنوی دارید هر دفعه مطلب را بلباسی

دیگر جلوه داده اید لکن معنی و مفهوم همه اینها یکیست و بعبارت اخری مطلب مکرر بوده است چون و

شنیده ام که حدیثی که ان دوباره شود چو صبر کرد و گرچه خوش بود چو شکر بنا براین اصلاً طبیعتم

از تکرار مطالعه مطلب واحد و نوشتن جواب مصنوعی ملول گشته قابل نوشتن چیزی نداشت و حالا هم

مختصر را بشما مینویسیم که من سالهاست با شما یکنوع مودت و محبت مخصوصی داشته ام و بنای کتابت من

با شما بر پاره مطایبات بوده است و در ان صمیمیت هر وقت بشما چیزی مینوشتم یا چیزی از شما مطالعه

میکردم از روی میل و رغبت طبیعی بوده است حالا هم اگر میل مکاتبه با من دارید همان گنجینه را بگیرید و رغبت

که بقبول طبیعت نزدیکتر است و دیگر یک کلمه حرف از کله و یک حرف از گله و شکایت را که افغان

قیاس و تقلا حد من با شما کم محبت شده ام بر زبان نیاورید که مطلوب نیست و از همین کاغذ که مطلب را

صاف و ساده و جاده مستقیم و بی اعوجاجی شما نموده ام بر شما معلوم خواهد شد که تا چه درجه

با شما در مقام صفا و بی ساختگی هستم این آردلباشی گوشت تلخ را توسط آردلباشی کرده

سعی و اهتمام شما رقم او را صادر کرده فرستاد متعهد از دادن رسومات جان میکند و حالا

باید بروز محصل و تقاضای رسومات را وصول کرده بفرستم و خواهم فرستاد زیاده زحمت

نمیدهم پنجم شهر ربیع الثانی ۱۴

برادر مکرما با این پسته دو پاکت از شما رسید و معلوم نشد که همانطور که من جواب استغفار

شما را در پشت کاغذ دیگر نوشته فرستاده بودم شما هم از مضمون آن با اطلاع و آرام شده

و خیالتان بجای دیگر رفته است و حالا لابد تصریح مینمایم که آنچه من نوشته ام در جواب شقاق شما

در مسئله کارخانه آدم است و من بر سبیل تعریض و بر وجه کنایه و اشاره شما نوشته بودم که

جواب آن مسئله غامضه را از آن شخص عزیزی که هر از پرسیده اند خود شخص و جمعی را بواسطه

جهالتی که دارد مرارت اندیشه سؤال نماید و آنچه نوشته ام که ممدوح اکابر آفاق و مجموعه

مکارم اخلاق است از راه تمسخر و استهزا است و از جمله قضیه برعکس است اخلاص من به هو گفتم

بودم که جواب را در پشت کاغذ دیگر نوشته بودم و شما هم با همه نکته دانی مطلب را ملتفت نشده

خیال دیگر کرده اید سهوی بسهوی معطوف و دیگر حاجت تکرار نیست و حالا عین همان کاغذ را که عبارت است

در پشت او جواب نوشتیم لفافه فرستادم از اظهار محبتی که نسبت به فرزندی عبدالحسین کرده اید بر من امتنان

افزود و میدانم که نسبت باو قلباً محبت دارید حقیقت این است که از این خیال انقطاع در سر

من میپیچید و شب و روز معذب بودم این روزها مثل اینکه بستوه آمده و ذله شده باشم

اندک اندک علاقه که نسبت باو داشتم از من سلب شده و مثل اینست که او را فراموش کرده

باشم از قراری که نوشته اید داده اید سرداری مقبول دوزی بهای و تمام نمایید چون نمیخواستم

بپوشیدن این نوع لباسها عادت نمایید و هیچوقت پوشیده است و لباس نظامی

مقبول دوزی هم ممنوع و متروک است خواهش دارم که از صرافت و تمام آن گذشته و اگر

فرستادن علامت محبتی را برای آقا لازم بدانید بفرستادن چیزهای مختصر از قبیل مقراض و عطر

و امثال آن کفایت نمایید لعنت خدا بر آن محمدعلی خان که مرا در پیش شما خجل کرد عجب آدم نالایق و

بی‌معنی بوده است حیف که جناب شما بر او افتاد هر طور هست چشمش را کور کرده یکصد تومان از او

گرفته میفرستم از قراری که نوشته بودید در دوستی شما عارض نموده دستتان درد نکند چهم

شهر جمادی الاولی

برادر مکرم مهربانا   در مسئله دفع حمزه آقا از همه کس و از هر طرف تهنیت نامها رسیده و آنچه نوشته بودید

واسطه انعقاد و بمنزله قلاده بود و لطفی دیگر نداشت   همه گویند سخن گفتن سعدی دگر است

هم

همه دانند مزامیر نه همچون داود   بلی باصطلاح بیهقی کار شکرف و امری بزرگ

افتاد و جهان از او پر آوازه گشت و لله الحمد که رشته فساد آن بریده و آب [illegible] مثل رشته

حیاتش قطع شد و آتش فتنه که بالا گرفته بود با آب تدبیر فرونشست کاغذ دیگران برادر نیز

که مقوی و مؤید کاغذ اول و مشتمل بر اخبار آبدار و پاره مطالب دیگر بود دو روز قبل رسید

و عذر تاخیر در جواب تحریرات شما را خیلی قبیح دانسته ام و مخصوصا در این ایام عید [illegible] قیامت

که باصطلاح مرحوم میرزا سردار طاب ثراه کو فرصت و گرنه خدا گواه است که تقصیر [illegible]

شما نکرده ام در این کاغذ آخر نوشته بودید که رقیمه را که جناب معاون در جواب شما نوشته [illegible]

پاکت خودتان برای من فرستاده اید چنین کاغذی نبود و شاید چنانکه غالبا می‌شود در وقت

بستن پاکت فراموش شده است حالا هم فرستادن آن لزومی ندارد که بر صدق [illegible] شاهد

و بینه لازم نیست آنچه سابقا نوشته ام که اگر میل آمدن ساوجبلاغ دارید [illegible] اسباب را فراهم

آزرم از روی کمال میل و نیت واقعی من بوده و اما عیب کار و مانع اجرای این نیت

این بوده که از ابتداء الی یومنا هذا و ساعتنا هذه هیچوقت میل طبیعی ما من در این ولایت

نداشته و غالباً در تدارک معافی از این کار بوده و خود را عاریه دانسته و میدانم و الا از شما

سزاوار همراهی من و از شما نزدیکتر همدان من کسی نیست و حالا هم اگر بدانم که بماندن [illegible] من

در اینجا مجبور خواهم بود البته میل تسلیم و با کمال میل اصرار میکنم که شما را نفرستند و عجالةً در [illegible]

علاء الملک مراغه شرحی بمقرب الخاقان مشیر الوزاره نوشته باره‌ء میه فرستادم که همان کاغذ را با ملاحظه جناب

جلالتمآب اجل اکرم امیر نظام برسانند و اگر واقعاً بطوری که نوشته اید عمل [illegible] دیوانی [illegible]

امور کلیه آذربایجان بگماشتگان سرکار ایشان واگذشته باشند حکم عمل علاء الملک مراغه را بعهده شما صادر

کرده بفرستند و هر چه پیکه رسید معجلاً شما اطلاع خواهم داد حقیقت این است که از اختلالی که در کارهای

[illegible] این شکر بهم رسیده خیلی دلتنگ و افسرده شده ام و چون خودشان چند روز قبل شرحی

نوشتم

مشعر بر اوقات تلخی خود نوشته بود اینکه جوابی نوشته نفاوت فرستادم که شما در جزو نوشتجات

خودتان با سفارش مخصوص نفرستید عجالةً زیاده بر این زحمت نمیدهم شهر شوال [illegible]

برادر مهربان ما شاهزاده [illegible]خان مرحوم عادتی داشت که هر وقت میخواست چیزی را کولی...

تعریف نماید میگفت کار را خراب است و هر شخصی را که میخواست از روی تمسخر و استهزا اعلم و افضل زمان قلمداد

میگفت فاضل خان است و حالا نمیدانم چه شده که آن برادر در کشف این مطلب و حل این مسئله [illegible]

حاضر و موجود دار السلطنه را گذاشته از من سوال کرده اید سالها دل طلب جام جم از ما میکرد آنچه

خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد البته در این ماده و هر چه از جنس و تقویت بمولانا [illegible]

که ممدوح اکابر آفاق است و مجموع مکارم اخلاق چند روز است که احوالم [illegible]

و این مختصر را با درد سر شدید نوشتم که نگویید جواب نگذاشتید مرا [illegible] ثانی

برادر مکرم ما باز هم از مطالعه نوشته آخر شما مسرت و ابتهاجی کامل حاصل شد [illegible]

کمال امتنان است که هرچندی یکبار بنوشتجات مطبوع بامزه جانفزا خودتان مرا مسرور مینمایید اصطلاح

فرنگیها بدبختانه قادر آقا مزه دکمه‌های دوخته خالی ماند این مردمان گردی میکنند و از اینها بنسبت

که باشانی بحضرت قابض الارواح تسلیم نمایند آمدیم بر سر عزت‌الله خان ملی تصور و تحقیق شما هر دو

صحیح است اما پاره خوشکلها هستند که خیلی شوخ و بدکوشند و انچه که آدمیزاد از انحال تا شوخی بس

میدهد دارند و این عزت‌الله خان شما هم از این جنس و از آن قبیل است و هرچه در تمدید جشن شما ام

که نظر خودم را فریب داده او را منظور قرار بدهم نشده و از اینجاست که سعدی گفته شاهد آن نیست که

موئی و میانی دارد بنده طلعت آن باش که آنی دارد این بیچاره ابدا آنی ندارد و بیگم انجمن را

تحقیق بپرم از این غصه است که چرا بی آنست و یکی نیست از او بپرسد که خوب تو که بجات بیمه داری

مادرت هم شاهزاده خانمست لباس کردی هم که با خاصیت سیمی و شهی است بیموقع انجام صورت

هم فردا فردا خوب است قدی هم برافراخته و روئی برافروخته با این فصیح المقالی چرا پرینسی

بدل نمیزنی و بعبارة اخری چرا آن چیزی که آدم از همه شئونات و از همه ملاحظاتش بکند دو دستی

بچانه تو بزند در تو نیست یکه هیچ داغ با جله خورده و رفته است رفتیم که از پکار بینی به فرض

یکی را نبینیم انها که همه چیز داشته‌اند خود فیض ته پیک همه را با بیه و بایسه کرده و آبادی دلها نگشته

اینهائی هم که از آن خانواده محترمه تازه برروی کار آمده اند مثل اولاد مرحوم میرزا موسی نایب لونی

از جنس بشر منشید و هریک یکجور هستند که ناجور و ملایمند وضع سلیم خاصه طبعی که متقوم و معین

چیزها ست از اینها رم میکند و بالاخره چون دیدم که خیر و برکتی در این ولایت نمانده آبادی ناچار

از مسلک و هنجاری که داشتم منحرف گشتم و با کمال تأسف از جاده کوبیده که بود عدول کرده رو

براهی دیگر نهادم و کرویه را انتشار کردم که تا چهار و پنجاه دیگر برای سلمی خانم برادری خواهد آمد که اسم شریفش

عمر آقا خواهد بود و یا خواهری که اسمش عایشه خانم و شما که آقا میرزا موسی دوست عزیز من هستید

از حالا باید در تدارک و تهیه کلاغی و چارقد گلدوزی باشید که مولود منتظر با اسم شمس کلاه خانم و باشد

اظهارات خانم محترمه شما با زبان ترکی و از روی کمال سادگی خیلی از بیانات فارسی خوب دمان بهتر و قول

نزدیکتر بود و اینک بعید مبارک و میمون دوازده عدد امپریال خدمت ایشان فرستادم که پیش شما روغن

چرب نیز تا ایشان و نیز چرب تر و نرمتر ش را برای خود شما بفرستم شب شنبه بیست و یکم ذیقعده

و بیاد شما این صفحه را تحریر کردم والسلام خیر ختام

حالت جناب امین الملک را خوب تشریح کرده بودید ایشان فهمیدند یعنی در همین روز گذشته که جمعه بود شیخ محسن خان کارهای ایشان را

ایشان خدمت جناب جلالتمآب امیر نظام نوشتم و کلام این است که خیلی مفید و مؤثر شد بسیار متشکرم

ذی قعده الحرام ۱۳۰۲

کاغذیست که مرحوم امیر نظام مرحوم میرزا عباسخان قوام الدوله نوشته

فدایت شوم باز قلمی بر داشته و دو اسبی بر من چاره تماشه بود دید آقای مولای من قوام الدوله

مدیر داخله و وکیل مهام مملکت آذربایجان بقول مرحوم مغفور مؤید الدوله که با این شکر میگفت ملکان جهان را

ضمنا

ضمنا تا بهار را متحیرم نمیدانم که تو خود چه نام داری آنوقت که میرزا عباس خان شکر

خالی بودی بنده مخلص و معتقد سرکار بودم و بر صدر عظمی و ریاست مطلقه سرکار قول

گذاشته بودم حالا که قوام الدوله وزیر داخله و وکیل آذربایجان محرم اسرار سلطنت فلان فلان

هستید اگر ادعای الوهیت بکنید آمنا و صدقنا کدام احمق مطلق است که جلالت شما را

ندارد والعیاذ بالله ملازمان عالی را بچشم حقارت ببیند و آنکه کم تر دیده داشته و ندانسته که ایشان

کدام یکی از من و جناب ناصر الملک و جناب عالی بالاتر است ساده و بی چیز بوده است بنده و

ناصر الملک را کجا میبرند ما للتراب و رب الارباب تو با زیرتنچه و با صعوه ضعیف

و تهدیدشان شما بالاتر است و فرستادن لایحه هم لازم نبود زیرا که شما بی [illegible]

دست و پا کوتاه را الحمد بلند شما مخلوط کرد والا از آن شکوه بسته برای صدر اعظمی آمده بود

و از حرکات و سکنات او چیزهای مضحک مینویسند و خنده باید کرد بقول مرحوم مغفور [illegible]

ما نیز دو پا هدف هر نوع حادثه ایم اگر بکشتی باب دل جنابعالی نشده تدارکش ممکن نیست لازم بود ما را

شدت زیر رکاب بخشید مرقومهٔ سرکاری را که نامهٔ عمل خودم بود بنظر انور حضرت اقدس والا ارسال داشتم و مخصوصا

از آنچه بفلان آقا نوشته بودید خوششان آمده خندیدند دستخط مبنی بر کمال مرحمت بشما نوشتند که توسط

حاجی محمد خان زیارت خواهید کرد در باب عنوانات جدید و کشف معادن و راه سازی فرموده بودید که کارها را

بطبیعت گذاشته و دست روی هم گذارده اظهار حیات میکنیم اگر کارها را بطبیعت گذارده بودیم و دست را

روی هم گذاشته بودیم آذربایجان شما باین انتظام نبود و شهر تبریز که آشیانهٔ الواط و اشرار است

باین امنیت نمیشد که باصطلاح عوام آب از آب و عنوانات جدید و کشف معادن و راه سازی

هم از این چیزهاست که هزار مرتبه گفته و نوشته ام و قرار نامه ها مبادله شده فایده بر آن مترتب

نشده است دیگر چه بگویم و چه بنویسم و عنوانات جدید هم باعث ازدیاد خرج است و حال آنکه

من تا یک خرج لازمی را بعرض برسانم هزار ملاحظه میکنم و دستم میلرزد پس بهتر همینست که دور آنرا از من

من متوقع نباشید و همین قدر که باج زین را نگاه داریم اکتفا نمایید چرا که آهسته رفتن و بمنزل رسیدن

بهتر از تاختن و برو افتادن است و آنچه مرقوم فرموده بودید تمام آذربایجان را میخواهیم و لقمه را از دهن

جنابعالی بیرون ندارم بنده میدانم که دهن جنابعالی را باید دوخت اما بولایت مطلقهٔ علی که خود من

آتش بخورد زده دهن سوخته ام و بالفرض که اینطور نباشد و تمام آذربایجان را بخورم در صورتیکه جنابعالی

تمام ایران را بلع میفرمایید بگذارید بنده هم شاگرد مدرسهٔ جنابعالی باشم و تمام آذربایجان را بخورم

و دیگر از جان چیزی نمیخواهم امید ۲۳ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

کاغذیست که مرحوم میرزا نظام مرحوم مبرور امیر حسین خان شجاع الدوله نوشته

فدیت شوم   رقیمهٔ مشحون بانواع ملاطفت بندگان عالی زیارت شد عجب است که من در ادای تکالیف خلاص

خودم بغفلت و قصور معترفم و سرکار عالی باقتضای بزرگمنشی که دارید اظهار مهربانی فرموده و با هم کفایت

نکرده بفرستادن آنقدر برگ شرمساری و خجلت من افزوده اید   عاجزم از ثنای توجه آنکه گرانی

چنین بدانم آه خوب حالا فرمایید ببینم باعث غیبت سرکار عالی از اینجا چه بوده و اگر

باز با ان زبان بازیها که خاصه وجود شریف است پولتیک بخرج من داده و بان عبارتهای شام

طهماسبی کج مینویسید که محض شرف سجده عتبه خاقان دربار خلافت تقبیل آستان ملک پاسبان بطهران آمده ام

مولویها ور ندارد این کلام و باید بقول مرحوم مغفور آصف الدوله راستش بگوید که برای چه تشریف آورده سرو باز

بجز سجده بکمال داشته ام و خدارا شکر مینمایم که باخلاص بلا استحقاق موفق و بالتفات قلبی جناب عالی امیدوار شده ام

و از حقتعالی مسئلت مینمایم که مرا باداء حق منشهای شریف که مایه مفاخرت ملت و شریعت و مصدر امر از

گونه خیر و برکت است موفق فرمایند بمنه وجوده فردا که یکشنبه است ناظر با آتش و آب ناز العلی

مشرف خواهد شد از شاد فرمودن ان نشاه رتبه ریختها پیری و همه ضعفها بقوت مبدل خواهد شد که

سلامت همه آفاق در سلامت تست زیاده زحمتی نمیدهم

کاغذیست مرحوم مغفور حسنعلیخان امیر نظام بمرحوم مغفور مبرور شاهزاده فرهاد میرزا ور
زمان

فرمان فرما رحمه الله تعالی نوشته است

قربانت شوم دستخط مبارک را زیارت کردم و از محرومی خودم از وصول ان تقدیمه دیگر که در حد منت

نواب علیه عالیه سرور السلطنه دام شوکتها مفقود شده هزاران تاسف دارم اگر در عریضه نگاری تاخیری

و یا در عرض مراتب بندگی غفلتی کرده باشم در مقابل خدمت بزرگی که نمود جان جوهر آشنا فدایان حسین صاحب

سپر بلا کرده وجود مبارک حضرت والا را از خطر عظیمی رهانده ام و بپاداش انخدمت مستحق مرحمت تقدیم

که از حضرت والا مدارا احترام و نشان افتخار بر این بنده برسد و باصطلاح حضرت والا خود نجات

خیلی خوشبخت بدانند که از این ورطه نجات یافتید و جان بازی من در میدان بندگی ثابت و محقق

گردید دیگر از حال و کار خودم عرض نمیکنم که چه رنجها متحمل میکنم و از چه کوه و کمرها بالا میروم از این

کوهها که حضرت والا فرمایید و نه از انکه جناب قوام الدوله با امیروند کارهای آشفته

خرج زیاد و دخل کم توقعات بی اندازه مردمان داعیه طلب اشخاص معترض الطاقه و شهر ارومی

باب روزنامه‌های مجهول و اشتباهکاریها مفتوح گشته و غیره غیره که نمی‌آید بتحریر و در بیان

نمیگنجد و باز هم حضرت والا را تبریک و تهنیت باید گفت که از آفتی عظیم و رنجی بزرگ خلاص شدند

و تهنیتی دیگر باید عرض کرد بان وجود پیرش شاهزاده نصرة الدوله است که بی اتفاق و ریا شایستهٔ تحسین و تحقیق

فرزندی حضرت والاست به نیکوئی پدرش امید است از خدا که دو فا اندر ... پدر چهار

روز قبل از صدمه روزه جزئی کسالتی با ایشان عارض و الحمد لله بزودی رفع شد غالباً با این بنده است

ماشاءالله از سرور الملک خانم که واقعاً جان شیرین و حب نبات است چه عرض نمایم میرزا عبدالوهاب را

بمیرزی اسکندران فرستاده‌ام و تا بحال عمل میرزی تمام نشده است

کاغذیست که بحضرت مستطاب اشرف امجد آقا میرزا علی اصغر خان صدر اعظم اتابک دام اجلاله نوشته است

فدیت شوم حال ذریعهٔ معتمد السلطان میرزا ابوالقاسم خان و مستعفی از عریضه مد

الهم

والبته نسبت و قرابت او را با مخلص در نظر دارید و میدانید که والدهٔ بنده زاده عبدالحسین

عموزادهٔ ایشان است و حق ملاطفت جناب عالی با بنده این است که نسبت با ایشان التفات مخصوص

بفرمایید و همانطوریکه حضرت اسعد امجد والا ولیعهد دامت شوکته از جناب عالی هم خواهش

نموده‌اند با اقتضای تعصبی که در ترقی نوع دارید و ما بیچاره‌ها را پشت پا زده عقب نشانده‌اید در ترقی رتبه

استیفای ایشان توجه کاملی بفرمایید و او را زودتر مراجعت بدهید که هم خودش بر احکام جناب عالی

مفید بوده و هم شما حکومت آرزومندانه‌ای ایشان است و حق این است که در عالم حجاج بن یوسف الدوله

شفقی بکردش نرسد و عبید الله ابن زیاد عرضه داشته باشد و بنویسد شرح حال خود مرا با قول او کرم

با وجود طلاقت لسان و فصاحت بیان از مخلص هر چه عرض نمایم باعث زحمت جناب عالی است

ایام شوکت و نباهت مستدام باد

کاغذیست که با میر الامرا العظام خلیل زین العابدین خان حسام الملک همدانی نوشته

فدایت شوم — از وصول رقیمهٔ شریفه که مشعر بر سلامت احوال و استقامت مزاج شریف
و مشتمل بر کمال ملاطفت و مودت بود نهایت مسرت و انبساط رویداد در مسئلهٔ امر خیر
الامراء العظام نور چشم گرامی غلامرضا خان حفظه الله تعالی بمانظور که در جواب مکرر جناب عالی نوشته بودم
در موقع شایسته و بطوری که لایق و سزاوار بود از خاکپای مبارک حضرت اقدس امجد والا روحی فداه
شدم با اقتضای چاکرنوازی مطلق که نسبت باین بنده و نظر مرحمت مخصوصی که بیادگار مرحوم مغفور حسام الملک
نسبت بشما دارند استدعای من موقع قبول یافته این امر خیر را امضا فرمودند انشاءالله تعالی مبارک
و میمون و بانواع سعادت مقرون است و چون خواسته بودید که لوازم این کار و تکلیف جناب عالی در این
مورد معلوم نماید باملاحظه تخفیف مخارج نسبت بمخارج سایر شاهزادگان بدستیاری نواب مستطاب
والا شاهزاده عبدالمجید میرزا امیراخور سرکاری دویست تومان که با جناب عالی مودت مخصوصی دارند
بصورت خرجی که تکرار آن ممکن نبود در لف مراسله که شاهزاده امیراخور بجناب عالی نوشته فرستاده شد چون

ایام محرم در پیش است هرچه زودتر این امر خیر صورت بگیرد بهتر است و لازم است که جناب عالی
سعی نموده شال و انگشتر و سایر اشیائی که باید علی الرسم خودتان از آنجا بفرستید با شخص معتبر
روانه دارید و هزار تومان قیمت تدارکات و مخارج لازمه را هم بهر وسیله که مناسب میدانید
ارسال فرمائید و من خودم باقتضای تکلیفی که از ارادت بجناب عالی دارم ساعت سعدی معین کرده ام که الان منعقد
کرده عقد را بمبارکی قبل از محرم جاری نمائیم و از ربیع الاول ظرف لوازم عروسی و فرستادن عروس را بپا داریم
اگر مناسب بدانید مخلص را از جانب نور چشم گرامی غلامرضا خان وکالت بدهید تا در مجلسی که با جمله علما
برای اجرای صیغهٔ عقد مرتب خواهد شد مخلص نیز یکی از علما را وکالت داده صیغهٔ عقد را بمبارکی جاری نمایم
سایر تفصیلات را نواب شاهزاده میرآخور خواهد نوشت زیاده زحمت نمیدهم

کاغذیست که بمرحوم مغفور حاجی صدرالدوله رحمة الله تعالی نوشته

مخدوما مکرما — خدا گواه است که روزی نمیرود و شبی نمیگذرد که از سرکار شما یاد نکنم و بر دوری تأسف

نباشم و اگر غیر از ضرورت بودن سرکار شما در خدمت حضرت امجد اشرف والا آقای عضدالسلطنه

دامت شوکته العالی بود ابداً راضی به دوری سرکار نمیشدم و امروز قطع داشتم و خودم را دلچسپی منشادم

که البته در رکاب مبارک باز خواهند آمد انیم نشد و بر مراتب تأسف افزود

اشاره به من خود دم تا چند روز دیگر به سمنج آمده یکی دو روز در اینجا میمانم و شما را البته ملاقات میکنم چون بود

کفایت و نکته دانیها که خاصه خودتان است هیچ لازم نمیدانم که در مواظبت نظم در بخانه و ترتیب امور متعلقه

به حضرت امجد والا آقای عضدالسلطنه دامت شوکته تأکید نمایم و کمال اطمینان حاصل است که با وجود

سرکار شما همه کارها آراسته خواهد بود والسلام

کاغذیست که مرحوم میرزا یوسفخان مستشارالدوله نوشته است

جلالتمآب نوشتجات میرزا احمدخان را دیدیم واقعاً بسیار قابل و کافیست و در نهایت که این

طور با افسرده و دماغ سوخته باشد همین نسخه مشروحه دایر جز بار راه را با وزارت خارجه فرستید و در ضمن

پیمان لیاقت او وزارت خارجه را با اهمیت مأموریت او در باب زیاده ضرورت معاش متذکر نماید و در دستخط جناب خان

بجرم اینکه در وقوع منازعه فیمابین جیدا امو و جلالبهیا و فتح خود و فرستادن کوچک معاون جیش زائد الطاقت

و بجرم اینکه نسبت به میرزا احمدخان بی‌احترامی کرده ملازمه مؤاخذه بعمل آورد مخصوصاً او را التماس کند که از میرزا محمدخان

عذرخواهی بدو رضنه بدهد والسلام

کاغذیست مرحوم مغفور حاجی محسن خان مشیرالدوله اوقاتیکه در اسلامبول سفیر کبیر بود

نوشته است

فدیت شوم نمیدانم اسمش را چه بگذارم و اگر شخص عاقل بیاید و مارا بپرسد چه جواب بدهیم که ما هر از

سابقه و رابطه و با هر از مناسبات و مقتضیات نه یکدیگر چیزی مینویسیم و نه از احوال یکدیگر میپرسیم

چنان عهد دیرین شده فراموش که پنداری خیالی بود و خوابی گاهی میخواهم که خودم را طرف

تقصیر قرار بدهم می‌بینم که طبیعت نمیخواهد که جنابعالی را فرو تقصیر [illegible]

چندان توقعی ندارم و بی انصافی است که مسلمانی را به تکلیف اولی متهم نمایم و برای رفع این وسوسه که خیالم

یکطرفی شود و بتوانم در مقام محاکمه برائت ذمه خود اقامه حجت نمایم باظهار اراده مبادرت

کرده مینویسم [illegible] چون همیشه در تور و کار [illegible] اهتمامات [illegible] و مساعی

جمیله جناب عالی در دفعه سابق و لاحق [illegible] بود [illegible] خوب و ادوار

رشته نظامی جناب عالی با پاداش ان خدمت خیلی بجا و سزاوار بود انشاء الله تعالی مبارک است و چند [illegible] قلم

جناب عالی در ان مقدمه کار کرد که شمشیر من هم خدمتی بانشایافت کرد تا محقق شود که سیف و قلم [illegible] توامان

قدیم و دست بگردن یکدیگرند روز نامه اختر حق گفت که بوبال [illegible] خلاف [illegible] بود که از ماها [illegible]

و ضیافتهای بو بروپ جناب عالی خبر میداد و مثل این بود که من خود حاضر و ناظرم و می بینم که چه [illegible]

میگسترانید و چه نقشها میزنید او بدان حسن که جا دوست [illegible] خلق حیله ها و انگردن

بچنین باب اندر و دیگر مثل من نیست که از علت مزاج و استیلای پیری و غلبه ضعف و ناتوانی

الم

حواس خمسه اش مختل و قوای اربعه اش ساقط شده محض جان است که ماشاء الله تر و تازه و شاب از

اگر گوئی نه و بخواهی که شیخوخیت بخرج من بدهی قبول ندارم و عکس شریف را در پیش جناب ساعد الملک

دیده ام و از خوب خوبتر شده و اگر عکس مرا ببینی قایل و معتقد خواهی شد که قلب ماهیت محال نیست

باری بهر جهت چنانکه خبر دارید امیر نظام مرحوم بسکته تامه شمع العلاج از رنج این دنیای فانی

خلاص شد و باصطلاح انظر فها خدمتهای محوله بان مرحوم من جمله شد مبوا و عنوانا صورت استعفایی

نوشتم بموقع قبول نیافت سهل است جوابی مبنی بر رد صریح و تغیر صادر شد دیدم که [illegible]

نازکی است و مسلک شیخ علیه ما علیه در میان است وارد وهای [illegible] متعدده [illegible] شده است

و کسی دیگر نیست که مسبوق کار باشد لابد و ناچار باقتضای تکلیف چاکری که [illegible]

نگاه داشتم و در استعفا اصرار نکردم تا شرفیابی شیخ بان تفصیلی که اطلاع دارید [illegible]

بی نظمی و خلافی در سرحدات وارد و با هم رسید دیدم که ضرورت استعفا فوری آن [illegible] تکلیفی

که در آن وقت بر من وارد بود رفع شد و نظر بموانع مشکلات زیادی که در تقاضای ماموریت محوله پیش بود

بود بلافاصله استعفای خود مرا جدا و قویاً بنجاکپای اقدس عرض کردم و تلگرافخانه ارومیه در انحلال رفع

از مخابرات مطوّل ما در سه شبانه روز چاپارخانه بود در هر دقیقه تلگرافات از دستگاه بیرون میآمد

بالاخره تحاشی صرف و انکار صریح من غالب آمده مرا از کفالت امور نظامیه که لازمه ماموریت

در تبریز بود معاف فرمودند و نظر بملاحظاتی که در انتظام ولایت سرحدیه دارند اصرار فرمودند که طبعاً

علیه همیونی اداره ولایتهای سرحدیه را که عبارت از صاین قلعه و ساوجبلاغ و ارومیه و خوی و سلماس است

از ملکیه و مالیه و عسکریه بعهده من محول فرمودند و چون دیدم که دیگر چاره نیست اطاعت کردم و در اول

صفر به تبریز رفته شرف حضور حضرت والا ولیعهد را دریافته و بعد از پنجاه روز توقف

در تبریز که بعهده اداره هیأت رسمی بودم مراجعت کرده بارومیه آمدم که مرکز ولایات سرحدیه است و الان

چند روز است اینجا مقیم و متوقف و با ضعف بنیه و علت مزاجی که دارم بی هیچ راحتی و آسایشی شب و روز با مشکلات هم

که هست تبویه و تمشیه کارها مشغولم تا چه پیش آید و چه اقتضا نماید اینست شرح حال و گذارش

من که علی الاجمال عرض و تجدید به ذمه من از نسبت تغافل و فراموشکاری بری شد تا ببینیم که بعد

چه میکنند و گذشته ها را چگونه تلافی و تدارک میفرمایید زیاده زحمت نمیدهم

کاغذیست که بحضرت مستطاب اشرف والا شاهزاده مسعود میرزای ظل السلطان دام جلاله نوشته است

قربان حضور مبارکت شوم — مرقومه مبارکه که توسط نواب مستطاب والا شاهزاده نصرة الدوله زیارت شد

و انظور مرحمت حضرت والا درباره بندگی و فدویت افزود شرحی هم که بحضرت ارفع امجد والا روحی فداه

عرض کرده بودید زیارت کردم شکر و منت خدایرا که از اهتمامات مجاهدانه این بنده در استحکام مودت

بین الحضرتین نتیجه کاملی بدست آمده روزی نمیرود و ساعتی نمیگذرد که حضرت امجد والا روحی فداه از آنحضرت

یاد نکند و از مرقومات تحریری و تلگرافی آنحضرت نیز معلوم میشود که [illegible] تعلق [illegible] امجد

والا روحی فداه تا چه درجه است و بر هر کس که خیرخواه اید و وجود مبارک است لازمست که بقای حیات

خالص من الحضرتین را از حق تعالی مسئلت نماید و برای اینجانب کمال افتخار خواهد بود که بزیارت ترقیات

مطالع و رجوع عنایات حضرت امجد والا دامت شوکته سرافراز باشد و الامر الاجل مطاع

برادر عزیزا   مدتیست از شما کاغذی نرسیده و من هم بواسطه کثرت مشغله خصوصاً با عزم

رفتن بدار السلطنه تبریز فرصت احوالپرسی شما را نداشتم حالا که مراجعت کرده و بارومیه آمده‌ام

نظر بکمال محبتی که نسبت بشما دارم این کاغذ را مخصوصاً نوشته احوال شما را میپرسم خدا گواه است

که در عین مشاغل کثیره هیچوقت از یاد شما غافل نبوده‌ام سهل است غالب خیالم متوجه شما بوده است زیرا که

انس و علاقه مخصوصی نسبت بشماها رسانده‌ام و خودتان می‌بینید که در کارهای شما و اصلاح حال عامه اعیان

و اهالی ولایت مکری با همه آن اشکالاتی که روی داده بود چه زحمتها کشیده‌ام و مقصود من از همه آن زحمات و تدبیر

فوق العاده آسودگی و امنیت و رفاه حال شما بوده و حالا نیت من همین است [illegible] از تبریز

و مرحمتی از حضور حضرت اقدس اسعد والا ولیعهد دام اقباله شوکته از راه نیابت و ساوجبلاغ آمده
شما را ببینم و یکی دو شب عید در اینجا باشم لیکن اوامر علیه همیونی و مقتضیات امور انحدود مرا از آن
خیال و امنیت و انتظام ان ولایت منصرف کرد و ان شاء الله ده و پانزده روز بعد از عید مرخص و درکن شماها
و سرکشی بکارهای شما خواهم آمد در توصیه و سفارش همه شماها سابقا و لاحقا فرزندی حاجی اللهیار خان تاکید زیادی
شده و مخصوصا در حفظ حالت و رعایت تمام قضایا مشبع با و القا شده که البته از تمام اقرار رفتار خواهد کرد
و بر شما لازم است که شرط متابعت بعمل آورید و از خیرخواهی و صلاح دید او غفلت نکنید که انظار ... تقوی
حاجی اللهیار خان را از خودم دانسته باینجا فرستاده ام شما را هم از خودم میدانم

کاغذیست که مرحوم مغفور مبرور علیین رتبت حاجی میرزا جواد آقای
مجتهد طاب ثراه نوشته است

بشرف عرض میرساند از تلگرافخانه مبارکه حسب اشاره علیه همیونی سواد اندشه مبارک

تلگرافی را که بجناب مستطاب عالی شرف صدور یافته برای من فرستاده اید و پیوسته عین شرح
همایونی را مستقیما بجناب مستطاب عالی ابلاغ نموده اند و از مدلول آن مطلع شده اید چون از
خارج و داخل و مخصوصا از بعضی مخابرات و مکاتبات و از بعضی سفارشات جناب مستطاب عالی
چنان استنباط و تفرس نموده ام که برای جناب مستطاب عالی سوء ظن بهم رسیده و شبهه عارض شده
که گویا مخلص بوقوع این اختلاف تمایل نموده ام برای رفع شبهه خدا را استشهاد میطلبم و بذات
پاک پروردگار قسم یاد میکنم که قصد و نیت واقعی و مدار رفتار مخلص در این واقعه پس از بوطئه خلاف افتاد
بطور خوشی رفع نمایم و باقسام مختلف چاره جوییها کردم که این غائله را باصلاح بگذرانم و حسن نیت
نیت و ایستادگی و ثبات مخلص در اجرای این مقصود بدرجه بود که پاره ملاحظات و تعصبات بر من وارد
آمد و چون مسئله بوسائل مختلفه اهمیت کلی بهم رساند کار را بشدت کشید و اصلاح گذشت و چاره
باقی نماند و برای اثبات حسن نیت خودم و رفع شبهه جناب مستطاب عالی پاره مطالب را بمیرزا هادی

گفته ام که بجناب مستطاب عالی عرض نماید والله علی ما نقول وکیل وحالا که دستخط مبارک رسید بی اقتضای

وقت و مصلحت اینطور سرفصه و یافته و گویا مکرر جناب عالی بجناب قوام الدوله مؤیدین فرمایش شده

البته باقتضای آن قرار و طوریکه لازمست باجرای آن اقدام بفرمایید) ایضا مرحوم

مغفور علیین رتبت حاجی میرزا جواد آقای مجتهد طاب ثراه نوشته است

بشرف عرض عالی میرساند رقیمه کریمه زیارت شد از تأخیر که در جواب مرقومات سابقه رویداده خجل و شرمسار

دارم و امیدوارم که حمل بر قصور نفرمایید که ضمیر منیر جناب مستطاب عالی شاهد صدق خلوص و حسن عقیده

سابق و لاحق این مخلص است و از حقتعالی حصول سعادت شرفیابی خدمت را همه وقت مسئلت داشته ام در چند

روز اقامت دار السلطنه تبریز آقازادگان معظم سلمهما الله تعالی نظر باساس وداد ابوی ماجد

بزرگوار خودشان نسبت بمن ملاطفت فرمودند که مزیدی بر آن متصور نیست و هنوز هم که کسب شرف شده

مکارم ایشان هستم امید که خود آنها صاحب چندین چنین پسر شوند و آنها هم هر یک صاحب

چندان

چندان چنین آثار در باب سلالة الاطیاب آقا میر عبد اللطیف سلمه الله تعالی توصیه و سفارش

فرموده بودند از روزیکه وارد آنجا شده اند نظر بسفارشات سابق جناب مستطاب عالی در رعایت

احترام جناب مستطاب ایشان غفلت نشده امروز با هم که عازم مراجعت هستند در تدارک روانه کردن

ایشان کوتاهی نخواهد شد و برای مخلص سعادت عظمی است که بانجام فرمایشات و رجوعات

جناب مستطاب عالی موفق شوم زیاده عرضی ندارم آقازادگان معظم سلمهما الله تعالی را سلام میرسانم معروضه

دوم صفر ۱۳۰۱

کاغذیست که بجناب جلالتمآب اجل میرزا محمد خان وکیل الدوله نوشته است

مقرب الخاقانا هفته قبل نوشته بودید که حضرت امجد ارفع والا آقای نایب السلطنه امیر کبیر وزیر

جنگ روحی فداه میفرمایند که مقصود از احضار حاجی میرزا اسمعیل سررشته دار فوج خاصه نبوده

مگر ملاحظه قطره و قواره او و من در جواب شما نوشتم حالا که اینطور است چون غیبت خود او بوده برای

و ناخوشی سینه که دارد ممکن نیست عکس او را می‌فرستم که بنظر مبارک حضرت والا برسانید

یکقطعه عکس او را با انضمام پنجاه تومان برات تجارتی القار ارسال نمودم که تقدیم نموده بنظر برسانند

و مستدعی‌ام شوید که او را از خرج و زحمت این سفر معاف فرمایند و هر کس برای او ادعائی دارد مقرر فرمایند

بآذربایجان آمده اینجا از روی حقانیت رسیدگی و احقاق حق خواهد شد ۱۳۰۱

فدایت شوم   میرزا حسن خان از کثرت حق شناسی و صدق وفائی که دارد [illegible]

او   زیر پایش پرنیان آید همی   با حالت پیری خویش را از قراولان سه چهار خمسه بن [illegible]

این زحمتی که بر خود قرار داده خجالت کشیدم تلافی و تدارک این زحمت و زحمتها و امانت و صداقتهای او را

بشما حواله کرده و مثل اینکه یکی از اقارب خودم را بشما سپرده باشم او را بشما میسپارم که از هر جهت حامی و تقویت او

باشید و احترام او را رعایت نمایند در محل دهات که جای خود دارد در حکومت اسکو و دهخوارقان هم

باید لازمه تقویت بعمل آید   میرزا محمود خان پسرش جوان بسیار قابلی است و انصافاً در گرفتاری اشرار

دهخوارقان خدمت عمده کرده و مخصوصاً بحضور مبارک عرض نمایید که اگر اشرار انجا با میرزا آورده

باعث اختلال آن نواحی خواهند شد و باز هم در سفارش میرزا حسن خان و رعایت او تأکید کرده

فدایت شوم   مدتها بود که انتظار رقیمه سرکار را داشتم و در حالتی که من خودم هم تملق

بود دریغ نموده و دریغه نوشته بودم خودم را آماده و مستعد گله و شکایت [illegible] کرده

بودم و در این اثنا و این حیص بیص که آسمان تماشای عجیب و رنگهای تازه بروی کار آورده بود رقیمه مورخه ۱۳

ذیقعده جناب عالی رسید و شکایت نقش مرا باطل کرد و واقعاً روزگار را دیدی که چه اسبابی

چیده و چه بساطی برچیده و بقول مرحوم قائم‌مقام چرخ بازیگر ازین بازیچه‌ها بسیار دارد و حالا

من نمیدانم که از ماضی گویم و یا از حال بنویسیم و یا از استقبال خبر بدهم ماضی که گذشت و هر چه

بوده و هر چه شده همه را دانسته و شنیده اید حال هم بالفعل و بتجدد صورتاً و [illegible] علامات

معموله متداوله خوبست حرف در سر استقبال است که ظلمات بعضیها فوق بعضی بنظر می‌آید

وباهزار دلیل موجه ثابت میتوانم کرد که کفایت این امر از طریق عقل خارج است و بر زحمات کوه و دریا پیش

که طی کردن آنها کار حضرت فیل است   وین همان چشمه خورشید جهان افروز است   که همی تافت بر آرامگه

عاد و ثمود   ریشه انهارا آب میپوساند و بنیان آنهارا زیر و زبر کرده و بصدق این مطلب شاهد اولا

خود سرکار است که میدانید بر سر ما چه آمد و شاهد دیگر حال مرحوم میرزا نظام است که با آن تفضیلات و اقتدار

و آن اعتبار که برای خودش بدست آورده بود عجالةً در کشتی سرحد است و بالاخره عزیمت طهران نمود و معلوم

بگویم و ثابت نمایم که کثرت اشتغال خیال و درماندگی در این کار برای ایشان باعث شکسته و حادثه ناگهانی

شد تا من چه برسد که ناخوش هفت ساله ام و مخاطرات و محذوراتی می بینم و با اشخاصی [illegible]

شده ام که از زمین تا آسمان از هم دوریم و علاوه بر سایر مشکلات عادت طبیعی و سبک و سیاق الفاظم

بیچاره و ضعیفها منافات کلی دارد و سرهم رفته بحکم عقل و قانون تجربه و اقتضای حکمت در تدارک تدبیر

استعفا و استخلاصم و اگر سرکار شما مرد میدانید و آن تجربه ها را کافی نمیدانید بسم الله هر وقت و هر موقع

بالجمله

تجدید عمل بهتر از این نیست والسلام

مخدوما مکرما   این کاغذ شمارا با علیقلیخان دیدم حقیقت صدقش این است که بر محبت من افزود

وحذار از شهادت مطلبم که همه وقت در مقام رفع دلتنگی شما بوده و میباشم و ابدا از شما این تقاضارا

قبول نخواهم کرد در مسئله پانچی و شنذآباد بهر درجه که خواسته باشید نسبت بشما تقویت خواهم کرد حکم را

همانطور که مسوده کرده و فرستاده اید بگویم بنویسند و بعلیقلیخان نیز سپردم که همه وقت حاضر

خدمت آنمخدوم باشد

عالیجناب ملا عباس   اظهار فصاحت در عربیت و عرض مطلب با سجع و قافیه لازمی در مشت

اگر بدون تقیید و با عبارات معموله ادا میکردید کافی بود و حالا هر مطلبی که دارید بتوسط نواب مستطاب والا

شاهزاده نصرة السلطنه امیر دیوانخانه اظهار و این نوع شهره مراهم نمائید که طلب حالی شمارا

وصول خواهند داشت نواب مستطاب والا شاهزاده نصرة السلطنه امیر دیوانخانه [illegible]

این دفعه ملا عباس اظهار فضیلت و نستعلیق نویسی خود را تخفیف داده است و شما هم بیاید

مطلب او را دریافت کرده منظور او را دانسته رسیدگی و احقاق حق نمائید ۱۳۱

معتمد السلطان   من همیشه و هر ساعت با شما کار دارم و اگر گاهی خود شما به استعفای دنبال عمل شخصی

خواسته باشید راحت شوید و امروز هم از آنجهت است که با اینکه خیال داشتم هم نوشتن کتابچه [illegible] لعلها

مشغول باشم و زحمت شما بدهم محض آسودگی شما امروز را موقوف کردم و انشاء الله از فردا باید مشغول

بایکار باشید والسلام

بشنوید ای دوستان این داستان   که نواب مستطاب اشرف والا اکبر عظمت مدار روشن شاهزاده والا [illegible] حاجی بابا

الدوله سرتیپ اول و رئیس قشون آذربایجان دام اجلاله چند ماه قبل که تقویم [illegible] شاهزاده بادیگان [illegible]

الخلافه ... شده بدار السلطنه تشریف آورده راقم الحروف و مسود این اوراق که فخر [illegible]

هستم دو چیز خواهش فرموده بودند یکی کرایس اسب قشاوی الخلقه که باصطلاح مرحوم مغفور مؤید الدوله [illegible]

هفت سین او از (سر و سینه و ساق و ساعد و ستان و سم و سرین) ممتاز و بعبارة

اخری بی‌بی باشد که رخش رستم و شبدیز خسرو و قران الطغیانهای و عرضه داشت بنویسند

شکر و منت خدا را که بعد از سعی و اهتمامی که شایسته مقام اخلاص بود بانجام این خدمت موفق شده

که اسبی خدمت سرکار ایشان فرستادم که نه تنها در اسبیت تمام ملکه مظهر اقسام عجایبات

چارپا و در مقام خود اعجاب مخلوقات بود زیرا که گوشش مثل گاو و چشمش مانند فیل و گردنش

نظیر زرافه و کفلش شبیه بز و دمش علیل‌تر بود و از علاماتی که بودن آنها را در اسب ممدوح

و بفال نیک دانسته‌اند قوشه پیشانی و پنج نعل و ستی پایه داشت و علاوه بر این

جامع امتیازات دیگر بود از جمله از کثرت تهور از هر چیزی اگر هم سایه خودش بود رم

میکرد و محض اینکه صاحبش را از احتیاج بساعت مستغنی نماید در هر دقیقه شصت دفعه

سکندری میزد و از بس بوریفه و خوشراه بود از طلوع فجر تا غروب شمس [illegible] روز

قمچی بقول ترکها انجاق تکمیل شرعی طی مسافت میکرد و بهر نهری که میرسید باحتمال اینکه صاحبش
حاجت بغسل ارتماسی دارد یکمرتبه در آب میخوابید و بمحض اینکه چشمش بیک سربالائی میافتاد بملاحظهٔ
اینکه مبادا از کثرت خستگی و رنجی برسد مثل میخ بر زمین دوخته میشد و قدم از قدم برنداشته بزبان
حال میگفت گر معزم زنی و گر دونیم که من از جای خود نمی جنبم و بالجمله نواب والا
مزبور را با صفات مرقومه و اوصاف مسطوره غنیمت شمرده مقدم او را گرامی داشته و بازاء سعی
من از قید این گونه ما درازگوش حقی عظیم بر من ثابت فرمودند و او را سرحلقهٔ بهایان خاصه خود قرار دادند
و البته نکته سنجان قیاس توانند کرد که بهای دیگر سرکار والا چه شأن و مقامی داشته اند که این گره
درة الصدف و واسطة العقد و شمس القلادة آنها واقع شده است و اما فرمایش دیگر والا مستطاب
والا حضرت که محکار کرده بود که گویا در عالم تصور و خیال غ دشمان و را رب النوع و ملکهٔ آفاق فرض
کرده و در فرستادن آن لعبت موهوم تأکیدی بلیغ فرموده بودند اگرچه شیرت من بواسطهٔ جلیقه گردیده
[illegible]

گردید از قبول این تکلیف امتناع داشت که دختر کرد در سمت کنیزی و عنوان خدمتکاری آن والا
بفرستم اما نظر بقسوی و بنابر اجتهاد مرحوم حسنعلیخان شاهسون افشار که خود شاهزاده تفصیلش را از نظر
دارند برای تاج و تبدیل نژاد طوعا و کرها خود را راضی کردم و چون ضمیر اینکار راجع بولایت مکری بود
بعمدة الامرا سیف الدین خان حاکم آنجا را نوشتم که هرچه زودتر دختر کردی بفرستید مشارالیه بعد از اهمالات
حسنه دختری فرستاد که رشک ماه و غیرت آفتاب بود و مجملی از صورت حال و وصف جمال او
اینست که سرش کچل و چشمش احول صورتش آبله دارد و بقول سعدی آب زیر بینیش از پرده نی گذشته و لب
زیرینش که بیان فرو هشته دهانی فراخ و دندانی زرد و چانه دراز و بینی لاغر و قوس علیهما مغلاب
و تفضل وقتیکه چشمم بچنین لعبتی افتاد در بیم آمد که ولایت مکری از این آیهٔ حسن و مایهٔ جمال خالی ماند
گوهر گران بها بدست چه بها افتد لهذا او را با صد عز و تمکین مرخص دادم و برای سلامتی سفر این شعر را
بگوش او خواندم علی الصباح هر آنکس بروی تو خیزد صباح روز سلامت بر او [illegible]

چنانکه تو در صحبت او بایستی   ولی چنانکه تو ئی درجهان کجا باشد باتفصیلات مذکور سرکار والا

باید منتظر باشند تا انشاء الله دختری دیگر بخدمت سرکار فرستاده شود چون واجب بود

عرض شد دوم ربیع الثانی ۱۲۰۱ مخلص حسنعلی

کاغذیست که مرحوم مبرور حسنعلی خان امیر نظام بمرحوم حکیم الهی نوشته است

روحی فداک ای محتشم   لبیک لبیک الصنم   ای روی تو شمس الضحی   وی موی تو بدر الظلم

در مملکت ما قیامت دیگری است که یفر المرء من اخیه وصاحبته وبنیه شاه بر سر عبدالله بن جعفر است که تا خودتان

خودتان و ... قرار داده اید آسمان بار امانت نتوانست کشید   قرعه فال بنام من دیوانه زدند فحملها

الانسان انه کان ظلوما جهولا   ای ظلوما جهولا   هرچه هست در حضرت حکیم است و ارشادات حکیم و برکات

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست   در باغ لاله روید و در شوره زار خس   گل تا بون حکمت جناب آقای میر شمس

الدین است   و اگر میرزا عبدالله خارست گو باش که گل بیخار میسر نمیشود   گل بیخار جهان آدم صاحب نظر اند

و آن شخص شریف خود حضرت حکیم دام الله برکاته است و نظیر ندارد بنده دیگر مرحوم فرمانفرما نیستم

که در نوشتن عنوان قرار کرده شعری بخرج جناب عالی هم قبله گاها مینویسم   خداوندا نمینویسم و اگر

خواسته باشم شعری را عنوان قرار بدهم   این شعر انوری را مینویسم   صاحبا نه ملکا هم نه چرا نگم ترا

مدح تا وصف تو نیست چه جای لقبت   دوری محرومی از خدمت جناب عالی همه وقت برای من تلخ

عظیم است خاصه این سفر که یکباره تنها هستم و دل و اپسی های چند دارم نمیدانم شکارها را از انجا بگذرانی

کرده برای بنده فرستاده بودید که در سر توجه جناب عالی نسبت بمن شاهد بزرگی بود و بر سر یک از آنها

هزاران شکر دارم   مثنوی   از تو هزاران شکر داشت ... بر روشت عجاله از سوغات

مازندران قدری از مرکبات که این اوقات بسیار عزیز الوجود است بحضرت حکیم سلمه الله تعالی

فرستادم تا مرغ و ماهی برسیم و تقدیم نمائیم خانواده و اهل البیت را علی العموم سلام میرسانم

و زیاده خاطر شریف را مزاحمت نمیرسانم والسلام

فدایت شوم   بنظرم میاید که اینهمه آه و ناله و داد و فریاد سرکار شما از خداست که روزه را تقرر
فرموده   اما از ترس نمیتوانید چیزی بگوئید   ومن بیچاره و ملک مسکین و لسان الملک بیچاره را بتیر [illegible]
بزیر رکاب کشیده بهیچ ترتیب و آداب فحشمان میدهید مثلا بنده را خسرو خان بک میدهید
ملک و لسان الملک را بکلمه مشترکه ابلیس منویسید بخدا اینطور روزه گرفتن بر شما حرامست
شارع مقدس اینروزه را برای تهذیب اخلاق و توجه بمبدء و رعایت مواسات بر ما فرض کرده
اگر بنای شما بروزه گرفتن و فحش گفتن است از من بشما امانت روزه را بخورید که هذا اقرب للتقوی و اگر میترسید
که آقا پیک بان خیشوم مشئومش شما را تکفیر نماید هر روز اینجا تشریف آورده با بنده در نهار [illegible]
فی الفور ارجاب شرکت بفرمایید و دیگر بر خدا و رسول عاصی نشوید و مردمان محترم را دشنام ندهید بنده
هم دو روز است که خیلی بیحالم و کارم برحمت دادن طول و زان کشیده است زیاده عرضی ندارم
فدایت شوم   دیروز سرکار قبله گاهی آقا میرزا علی سلمه الله تعالی بعیادت بنده مخلص نوازی دارند بجا آرند

بعیادت بنده تشریف آورده رقعه را که دران چند روز خدمت ایشان نوشته بودید ارائه فرمودند
و بنده را تمیز و تقویم تعرضات سرکار قرار دادند خواندم و دیدم و چنین استنباط کردم سرکار
از جای دیگر دلی انباشته داشته اید و آقای بیچاره را عرضه اعتراض قرار داده اید و گرنه انصاف را
ساحت قدس جناب آقا از تخیلات و تصورات بری است و از آنچه تصریحا و تلویحا بایشان
نسبت داده اند عاریند و هیچ گمان نمیرود و باور نمیتوان کرد که آقا حتی مسند موروث ملک
ملک خزاین ارض شوند بقدر جوی از قدر مخلصین خود بکاهند و بچشم حقارت در آنها نظر کنند
پس اعتراضات سرکار مسلم نشد و جای آنست که تشریف قدوم ارزانی داشته تمهید معذرت [illegible]
بپردازیم و خاطر جناب آقا را ازین رنج فارغ نمائیم زیاده مصدع نمیشود والسلام.
فدایت شوم   این حبیب   فلان کاری کرده است که بکلیم اشتقاق معنی و ثبات انجمن بس او
از همه جا صرف نظر بفرمائید تا باین مکروه چه رسد باو گفتم و تاکید کردم انجمن را اگر آلوده کرد

و برفت حاضر کرده با آقا پیک که لمعهٔ نور و حاکی طور است تسلیم نماید بلی دیروز پیغام گزار بندگان

اشرف رسید اما چون وقت گذشته بود عذر خواستم و نرفتم و شنیدم که در غیاب بنده خیلی ملاطفت

فرموده بودند از اعتراض خانمین محترمه بنده هم بشکیک افتادم که در خوبیت و هم معلمه داشته اند

زیرا که در نزد ایشان چنین وانموده اید که با بنده اید و چون هفته بهفته و ماه بماه سرکار را اینجا نمی بینند معلوم

میشود که حدس حضرت صحیح است در کوی تو معروفم و از روی تو مایوس باشد که انشاء الله زود از سر برخیزم

و بواسطهٔ آقا پیک سلمه الله تعالی بحضرات سفارش نمایم که بغلط نیفتند و این شمار را بردارند و اگر

یکشب و آنجا ماند برای پاک کردن بوده است والسلام شد تمام

هدیت سوم چندانکه از ظهور ملاطفتها و صدور رقیمجات و وصول هدایای جناب جلالتمآب عالی تشکر دارم

از تأخیر یکه در عرض جواب و اظهار مراتب ارادت رویداده شرمنده و خجلم و چیزیکه مایهٔ تسلی است که تقصیر

و تأخیر در ذریعه نگاری از قصور ارادت و طریق غفلت نبوده و تکیه و اعتماد بعفو و اغماض جناب عالی با کرم قبلها

خودم دست بهم داده مانع ذریعه نگاری و مایهٔ خجلت و شرمساری شده است و شکر خدای را که این

اخلاصم کالجبل لا تحرکه العواصف ثابت و راسخ است و تغییر پذیر نیست و بعد از تمهید

معذرت و اظهار مراتب ارادت جناب جلالتمآب عالی را بوجود نور چشم مکرم خان کار آزموده

قابل و لایق است تهنیت میگویم و امید دارم که خود او صاحب چندین چنین پسر شوند و انها هم هر یک

صاحب چندان چنین اثر باقتضای لیاقت ذاتی و آثار رشد یکه بحمد الله از ناصیهٔ او پیدا است امروزها

حکومت مرند او را بحکومت سراب و گرمرود مبدل کرده ایم و انشاء الله سه چهار روز بعد از عید

نوروز که انشاء الله تعالی بر جناب جلالتمآب عالی و همه خانوادهٔ جلیله مبارک و مسعود است

او را روانه مینمائیم باش تا صبح دولتش بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است از کار و حال مخلص

سؤال نفرمائید با عمری بهشتاد رسیده و بنیهٔ تحلیل رفته و قوای از کار افتاده با مشکلاتی که

جناب جلالتمآب عالی بهتر میدانید بخدمت پر زحمت و کارهای پر خوف و خطر از قبیل امر گیلان

مشغولم نه پای رفتن و نه جای ماندن مبادا کار کسی اینگونه مشکل و با همه موانع

و مشکلات بحمدالله تعالی تا امروز بنوعی راه برده ام که عیب و نقصی روی نداده عجالتا فقرا

از حق تعالی مسئلت مینمایم چندی قبل شنیدم که جناب جلالتمآب عالی از اینجا جناب حاجی آقا کرد دو طاقه

سنجاب خواسته اید در همان وقت مخلص خواستم که انجام آن خدمت را مخصوص خود قرار

دهم آمادت تبریز هیچ به سنجاب بدست خوب نیامد حتی از اردبیل هم خواستم ممکن نشد

لهذا بر سکوت رجوع کردم و این روزها دو طاقه سنجاب ممتاز فرستاده بودند که با همین

بسته ارسال خدمت شده و امیدوارم که لایق و پسند جناب جلالتمآب عالی بوده مخلص

قدیم خود را بالقبول آن سرافراز فرمایند زیاده مصدع نمیشوم و همه اوقات متصدی وصول

رقیمجات و رجوع فرمایشات هستم ۲۰ شهر جمیدی الثانیه ۱۳۰۵

عریضه ایست که باعلیحضرت شاهنشاه شهید اعلی الله درجته نوشته است

[illegible]

تصدق خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت شوم دستخط مبارک زیارت شد امر و مقرر

فرموده اند که دنباله اقدامات و ترتیباتی که در کار شاهسون و نظم انحدود داده شود قطع

نشود تصدق خاکپای همایونت شوم این جان نثار از تصدق سر شاهنشاه تکلیف چاکری و

عبودیت خود را میداند و در هر امری که پای اوفی مصلحت دولت در میان و مقرون

برضای خاطر مبارک ... جان و مال خود را نثار مینماید تا پای مصلحت بزرگ دولت پیش آید

که متضمن هر از ملاحظه است و در اینمورد میر اسدالله خان سهل است که اگر برادر صلبی و بطنی خود

جان نثار باشد ابدا حمایتی از او نخواهم داشت و سر هم رفته دنباله ان ترتیبات را از دست

نداده و نخواهم داد و از روزیکه مصطفی قلیخان امیر تومان رفته الی الان در پیشرفت خدمت مامور هم

با او ساعت بساعت و دقیقه بدقیقه تقویتهای قولی و فعلی و تحریری نسبت باو عمل آمده و خواهد آمد

و این نوع تقویت از تکالیف لازمه چاکری جان نثار است و تاج و تخت شاهنشاه روحنا فداه

که حضرت امجد والا دامت شوکته نیز بطوری خاطر خود را مصروف بتکمیل این کار و ترتیبات

و تقویت امیر تومان فرموده اند که مزیدی بران متصور نیست و در صورتیکه خود را

در خاکپای اقدس مسئول نظم و امنیت انجا میدانند لامحاله و بالضروره دنباله این

ترتیب را از دست نخواهند داد و تا نقطه آخر در تکمیل انتظام و موجبات امنیت انجا وجود

سعی خواهند نمود و بالجمله از روزیکه امیر تومان باردبیل رفته انچه لازم بود باو دستور

العمل داده و تقویت نموده و انچه خواسته مجری داشته و انچه را نوشته تمه را تصدیق

و هر کس را گفته دست بسته باو فرستاده ایم از جمله جعفرخان ایل بیگی شاهسون اردبیل را دست بسته برای

او فرستاده ایم و عبارت تلگراف که در این باب از او رسیده این است محض اطلاع [illegible]

و مرحمت بفدوی که جعفرخان را تحت الحفظ نموده روانه فرمودند خداوند سایه بندگان اجل را از سر فدوی

کم نفرماید چند روز قبل هم که دو نفر کدخدای فولادلو را که ملتجی بانجا آمده و بخانه مجتهد رفته بودند بتبریز

که بود انها را بیرون کرده محبوساً و مغلولاً برای او فرستادیم و عبارت تلگراف

که در فرستادن انها از مشار الیه رسیده این است تلگراف بندگان اجل در فرستادن [illegible]

و حاجی سیفعلی الان در سه فرسخی شهر اردبیل زیارت شد و از این مرحمت جناب اجل عالی مع

خستگیهای چند ماهه فدوی رفع شد و جای هزار گونه شکر [illegible] فدوی دارد) حکم عزل او

احضار میر اسدالله خان را هم در همان ساعتی که دستخط مبارک زیارت شد بدون

هیچ ملاحظه برای او فرستادیم و در این باب نیز تلگرافی مبنی بر اظهار کمال تشکر و رضامندی

از او رسیده و از قراریکه خود امیر تومان تلگراف کرده میر اسدالله خان نزد او رفته و مفهوم

تلگرافهای امیر تومان این است که خود او در مقام اصلاح امر و رفع رنجش از میر اسدالله خان است

و مقصود از این عبارت و اطلاع عرض این است که در خاکپای مبارک مشهود و معلوم باشد که

با ان ملاحظاتی که هست و خاصه با ماموریت این جزائی که تازه در دار [illegible] شد دنباله

این ترتیبات از دست داده نخواهد شد سهلست در تکمیل این لازمه اهتمام بعمل خواهد

آمد از جانب حضرت والا نیز دیروز خلعتی برای امیر تومان مرحمت و ارسال شد الامر

الاقدس الاعلی مطاع زیاده جسارتست

عریضه ایست باعلیحضرت اقدس شاهنشاه مظفرالدین شاه در ایام سلطنت کبری در زمان ولایتعهد شان

قربان خاکپای مبارکت شوم   آرزوی و آمال دائمی فدوی این بود که در امریکه راجع بان مبارک حضرت

اقدس والا باشد مصدر خدمتی شود تا این اوقات که فتنه غیر مترقبه عبیدالله و طوایف اکراد ظاهر

شد این جان نثار باوامر علیه همیونی با یکهزار نفر فوج گروس و چهارصد و پنجاه نفر سواره دوران

مأمور شد و در حالتی که هیچ نوع تدارکی حاضر نبود فوج و سوار را با کمال تعجیل حرکت داده

از راههای سخت و صعب غیر معمول عبور کرده خود را معجلاً باردوی نایب رساندم بعد از ملاقی

این اردو

این اردو بلا فاصله معجلاً باتفاق امیر الامراء العظام عماد السلطنه از بناب حرکت کرده

بمنزل بانظم و ترتیب شایسته بقره اقشلاق سه فرسخی قصبه ساوجبلاغ آمدیم و نظر به

و مقدماتی که ترتیب داده بودیم از یکطرف سلسله جمعیت عبدالقادر پسر عبیدالله و

حمزه آقا از جهات اردوی منصور متفرق گشته پسر عبیدالله از حدود سلدوز بسمت

نوچه و حمزه آقا بطرف منکور فرار کرده رفتند و از طرف دیگر همه علما و مشایخ و علماء و معارف

و مساکین قصبه ساوجبلاغ با کمال ضراعت از در اطاعت برآمده باستدعای عفو و رحمت

شاهانه خود را باردوی منصور انداختند و بالجمله از میامن اقبال اعلیحضرت قوی شوکت

شاهنشاهی و مدد بخت حضرت اقدس والا بواسطه رفتن و حرکت این اردو شهر

ساوجبلاغ مفتوح و ساحت این ولایت از وجود منحوس اکراد صافی و از این نقطه تا حدود

میانه لوازم امنیت دایر شد و انشاءالله تعالی فردا که پنجشنبه هفتم ذیحجه است امیرالامراء العظام

صدر الدوله را با یکفوج سرباز و سیصد و چهار صد نفر سواره بقصبه ساوجبلاغ تعیین نموده

که بشرایط حکومت بپردازد و برای این چاکر کمال مفاخرت و مباهات است که بعد از انجام

خدمت مرجوعه و ختم کلیه این عمل بمحض شرفیابی حضور حضرت اقدس والا روحی فداه بدار السلطنه تبریز

آمده و سعادت زیارت آستان مبارک را دریابد زیاده جسارت است الامر الاقدس الاعلی مطاع

عریضه ایست که بخاکپای اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه مظفر الدین شاه دامت ایامه

سلطنته الکبری در زمان ولایت عهدشان نوشته است

قربان خاکپای مبارکت شوم   اگر بشکرانه تجدید شرفیابی و زیارت خاکپای مبارک جان خود را نثار

نمایم کافی نخواهد بود و از حق تعالی مسئلت مینمایم که چاکر فدوی را بخدمتگذاری آستان مبارک موفق

فرماید با کمال شرمساری یکرأس اسب عربی و پانصد تومان وجه تصدق تقدیم نموده استدعا

مینمایم که بقبول این پیشکش ناقابل چاکر خود را قرین مفاخرت بفرمایید زیاده جسارت است

کاغذ

کاغذیست که بجناب جلالتمآب عالی آقای اعتماد حرم دام اقباله

جناب جلالتمآبا   باقتضای تکلیف چاکری یکقطعه گل الماس ضمیمه یکفرده قالیچه

کردستانی بتقدیم حضور حضرت مستطاب علیه عالیه ملکه جهان دامت شوکتها

و یک حلقه انگشتر الماس بجهة سرکار علیه عالیه معزز السلطنه دامت عزتها ارسال

شده خواهش مینمایم که قبول زحمت فرموده اینها را با سلام مخصوص تقدیم بفرمایید و عذر

ناقابل و حقارت اینها را بخواهید زیاده زحمت نمیدهد

کاغذیست که بمرحوم مغفور شاهزاده معظم عباس میرزای ملک آرا رحمه الله

تعالی نوشته است

قربان حضور مبارکت شوم   مرقومه مبارکه زیارت و از تهنیتی که باقتضای مرحمت انجناب

ماموریت فدوی بآذربایجان فرموده بودید نهایت سرافرازی حاصل شد گفتم که این بخت

خداوندی توفیت   وهمه وقت التفات مخصوصی نسبت بفدوی داشته اند در ابقای

ریاست تجارت جناب فخامت نصاب حاجی میرزا کاظم اعتضاد الممالک فرمایشات

حضرت والا مطاع و متبع است خود این بنده نیز با ایشان سابقه مودت دارم

البته لازمه تقویت از ایشان بعمل خواهد آمد مستدعیم که همه وقت این بنده را بصدور ارقام

مطاعه و رجوع فرمایشات سرافراز فرمایید زیاده عرضی ندارد الامر الاشرف الاعلی مطاع

کاغذیست که بجناب جلالتمآب اجل وثوق الدوله مستوفی آذربایجان نوشته است

جناب جلالتمآبا مخدوما مکرما   رقیمه شریفه وصول ارزانی داشت از تبریک و تهنیتی که باقتضای

مکارم اخلاق و لازمه ملاطفت موروثی که در ماموریت من بآذربایجان فرموده بودید نهایت امتنان

حاصل شد هیچ شکسته نفسی و هضم نفس نفرمایید که بحمد الله از عرق کریم و خانواده قدیمید و بهمه

فضایل و کمالات آراسته اید و از اینکه جناب آذربایجان با جناب جلالتمآب عالی است انتهای توفیقی

دارم

دارم انحصر را با کمال ارادت در جواب رقیمه شریفه نوشته و امیدوارم که بعد از این باب

مکاتبه مفتوح گشته همه روزه مخلص را ببشارت سلامت حالات شریف و رجوع خدمات قرین

مسرت بفرمایید زیاده زحمت نمیدهم

فدایت شوم   چند روز قبل شرحی بخود سرکار و عریضه بحضور حضرت اقدس امجد والا ولیعهد روحی

فداه عرض کرده و فرستاده ام البته رسیده است امروز هم که دوشنبه پنجم ربیع است قلمی برداشته و عریضه

نگاشته ام که باز هم تجدید مطلبی کرده عرضی بنگارم تا دیگر نگویید فراموشم کرده اید مجلس ترتیبات

ملکیه ما بالیمن و السعاده صورت اختتام پذیرفت و کتابچه مجدول و مذهبی مشتمل بر یک مقدمه

و پانزده باب و زیاده بر سیصد فصل و یک خاتمه بنظر همایون رسید و موقع قبول و استحسان یافت

و مخصوصا بندگان اشرف در تمجید و توصیف آن از روی عقیده بر روحیه رضاجوئی هم اهل مجلس مبالغه

کردند و این کتابچه ترتیبات ملکیه بشرف التصدیق ایشان نایل گردید امید که چون کتابچه های دیگر

کاغذ سوزن و رخنه روزن نشود عشق میورزم و امید که این فن شریف چون هنرهای دگر
موجب حرمان نشود و از ثمر اجرا و فعلیت او برخوریم و تا رفتیم که از ترقیات ملکیه برای ما
تمهید اساس اردوهای پنجگانه که مرکز آنها تبریز و زنجان و طهران و کرمانشاهان و مشهد
مقدس باشد مأمور شده ایم که بریاست بنگاهان اشرف در ملزومات و مقتضیات آن اکرامات
پی لازمه بعمل آید و اینهم کتابچه شده بنظر اقدس رسید شما را بخدا هیچ غصه مخورید که خود را
آذربایجان انداختید و از این مجلس مقدس محترم دور افتاده و واقعاً امروز مسئله مطروحه
در دار الشورای کبری منحصر بحساب و کتاب و معامله جنابعالی با معین التجار است چرا اینکار را
قطع و وصل نمیکنید و چرا راضی میشوید که این مطلب اینقدرها تجدید و تکرار شود هر طور هست
بگذرانید و دنباله این مطلب را قطع نمایید نمیدانم برادر مکرم آقا میرزا موسی از ما چه گناهی دیده
که رشته مکاتبه را گسیخته است مگر سرش بجای دیگر بند است و یا جلال الدین رومی را در جواب

دیده است که اشعار او را در سیاق تجارت خود نیاورد و خوب جلال الدین محمد رومی
نباشد شمس الدین حافظ شیرازی باشد مقصود اینست که ما را از افادات و مقالات فضلای
خودشان بی بهره نگذارند امروزها من و جناب ناصر الملک عبا باز شده ایم و اگر
محمول برشکردی جناب حکیم الهی است که یک ثوب عبای بسیار اعلای ساده کاروان از سرکار بخواهم
که مثل همین عباهای متعلقی متداولی باشد نه عبای کردی آستین دار و اگر اینطور عبائی کلروان معمول نباشد با آستین
ساوجبلاغ خودمان نیز باید که مخصوصاً سفارش نمایید و دستور العمل بدهند که انطور عبا تمام کرده بفرستند
و انقدر صبر و طول امل ندارم که اگر یکسال دیگر هم باشد بوصل عبا برسم زیاده عرضی ندارم
برادر مکرم مهربانا چند روز قبل جواب کاغذ شما را نوشته و فرستاده ام البته رسیده است
حالا هم در جواب کاغذ ثانوی و مسئله عثمانیهای آذربایجان مینویسیم که از قراریکه شنیده شد گویا
چنین تصور کرده اید و چنان وانموده اند که عثمانیها از نوب بالا اعتضاد السلطنه آقای علاء الملک

منتقل شده و همین ملاحظه خواسته بود که ایشان حکمی بر طبق حکم سرکار والا در ابقای آن شغل از دست

شما گرفته بفرستم لهذا اطلاع میدهم که آنچه بتازگی روی داده رجوع عمل محاسبات و صدور بروات بنائیها

با آقای علاء الملک است نه اداره عمل بنائی بنابراین اظهار این مطلب و خواهش تجدید حکم را از علاء الملک

مناسب ندیدم و بلکه مضر دانستم و اما چون ممکن و محتمل بود که وقتی از شاهزاده بخواهند و میرزا سید ابراهیم آدم

خودشان را بفرستند برای سد باب این و ملاحظات دیگر که از شاهزاده عرض کردم که با شما

بر سر کمال لطفند احتیاط را کنند که اگر علاء الملک از شما خواهش نماید که عمل بنائی آذربایجان را میرزا سید

ابراهیم رجوع نمائید قبول نفرمائید و برای آسودگی خیال و اطمینان آقا میرزا موسی حکم مجددی با شغل

و استقلالش مرحمت بفرمائید و فرمودند ابدا این خواهش را از علاء الملک نمی پذیرم و بهتر از نوشتن

حکم مجدد عریضه مخصوصی در ابقای عمل بنائی آنجا در دست آقا میرزا موسی بحضرت اشرف امجد والا ولیعهد

روحی فداه مینویسم عرض کردم دیگر بهتر و قرار دادند که فردا آن روز عریضه را نوشته برای من

بفرستند که با کاغذ خودم بفرستم از قضایای اتفاقیه روز دیگر آدمی مطالبه آن دادم و تسلیم شد

دختر دوازده ساله شاهزاده بیچاره بدرد گلوی شوم نامبارک در فرح زاد درگذشته و شاهزاده

از شدت علاقه که بآن دختر داشتند عنان صبر و طاقت از دست داده دیوانه وار سر بکوه

و بیابان نهاده روز اول را بیحیابا و بی اختیار بکن رفتند و از آنجا بارنکه و رودبار تشریف برده اند

و هنوز هم که هست بهیچ تدبیری تسلی نیافته اند انشاء الله تعالی همین که حالتی برای ایشان بهم رسید عریضه را

گرفته برای شما میفرستم و من خودم هم با کمال افسردگی این مختصر را بان برادر نوشتم که منتظر نباشند

برادر مهربان ما علاوه بر کاغذی که با این چاپار فرستاده بودید دو سه کاغذ دیگر بوسایل مختلفه

که یکی از آنها با حسن بیک یوزباشی بود از آن برادر رسیده که گاهی بواسطه کسالت مزاج گاهی بعلت

کثرت تحریر و گرفتاری مشاغل مختلفه فرصت جواب نداشته ام و حالا با عذر از تاخیر

جواب نوشتجات شما که هر یک مستقلا و فی حد ذاته شایسته هر نوع تحسین و تحیت

کاغذی را که آقای عبدالحسین خان بخط خودش خدمت شما نوشته لفافه فرستادم و میرزا هادی

خوب کرده است که حق السکوت مرحله اول را زودتر خدمت شما تقدیم کرده است اما این برادر

نباید باین هدیه مختصر آقا راضی باشد و در جواب این آقا قدری که در ترکیب الفاظ و خلق معانی ید

بنویسید که انچه فرستاده است از بینی و از فضی غضبی است و سرکار آقا میتوانند با این طراز بهادر

زبان بازیهای خودش شما را با این جزئیات ساکت و متقاعد نماید تا به بینیم این دفعه آخر چه کرم کند

و چه کرامت مینماید از قراریکه نوشته بودند جناب جلالتمآب آقای صدیق الدوله در باب چهارده

هزار تومان کسر و شکست و مخارج اتفاقیه جوابی مبنی بر اظهار ملاطفت نسبت بمن بجناب جلالتمآب

سرکار قوام الدوله نوشته اند میرزا هادی نیز همه وقت از ملاطفتهای جناب ایشان مینویسد

و بر مراتب اخلاص و محبت نسبت بمن افزوده و خدا گواه است که بنده هم عقیده و نیت واقعی

من نسبت به سرکار ایشان بر کمال موافقت و اخلاص است و در مقام حق و انصاف اگر

ان

اگر من و جناب جلالتمآب صدیق الدوله قدر یکدیگر را ندانیم و یکدیگر را با کمال خوشحالی

و مسرت است که الله الحمد وضعهای مبارکی که اسباب هزار مضمون شده بود بکلی

رفع و زبان بدگویان بسته شده   روی بر روی دوست بنه بگذار تا عدو پشت دست میخاید

انچه در جواب جناب قوام الدوله بخط شما نوشته اند صحیح و قلم در کف دست

بوده است مستقیما بدانند و قطع بفرمایند که یکدینار از کسر و شکست و مخارج اتفاقیه قرار

بر عهده نخواهند گرفت و علاوه بر انکه سابقا تحریرا و تلگرافا بجناب قوام الدوله

نوشته ام برای تقویت و تایید جواب تازه هم که آقای صدیق الدوله با ایشان نوشته اند

فردا که دوشنبه است تلگراف قطعی مستقلی بایشان خواهم نوشت که از تکلیف به

نصف کسر و شکست مرفوع الطمع باشند زحمت کشیده تفصیل را بجناب جلالتمآب

آقای صدیق الدوله دام جلاله اطلاع بدهید ۲۹ شهر رجب المرجب ۱۳۰۱

جناب فخامت انتصابا مجدها مکرما — مراسلهٔ محبت آمیز شما واصل و از سلامت احوال شریف

زایدالوصف مسرور و خوشوقت شدم همین مراسلهٔ مشوش که معلوم بود از روی کمال عجله نوشته اند

هزار مرتبه از آن کاغذها که ملاحظهٔ سجع و قافیه منظوری ندارد بهتر و مطلوبتر است حیف برای من

کمال تأسف حاصل است که در حالتیکه مدتها بود شوق ملاقات شما را داشتم در اینوقت هم که در پاریس بودن

امید نعمت ملاقات امتدادی نداشت و باز هم دوری و مهجوری روی داد از خداوند مسئلت مینمایم که بار

دیگر بوسیلهٔ حسنه شرف ملاقات شما را روزی کرداند شرحی از ملاطفتهای جناب جلالتمآب کارگزار اول حضرت

در مسئلهٔ فاضل جناب مرقوم داشته بودید زایدالوصف ممنون شدم و حق اینست که نسبت به حال حضرت

معظم له اینجانب حضوراً و غیاباً بقدری است بمن اظهار ملاطفت فرموده اند که مافوق تصور است در کلیه

فاضل هم هر نوع مساعدتی فرموده اند اقتضای ملاطفت مخصوص ایشان است مخصوصاً شرحی

مبنی بر کمال امتنان خدمت ایشان نوشته با همین پسته فرستادم که بتوسط محمد خان مستوفی

ابلاغ

ابلاغ شود زیاده زحمت نمیدهم و همه اوقات منتظر جواب رقیمجات و مرجوعات هستم والسلام

فدایت شوم — برحسب امر و ارادهٔ مقدسهٔ همایونی روحنا فداه تلگرافاً جناب جلالتمآب

ساعدالملک را بجهة ماموریت سفارت لندن معین فرموده بودند معزی الیه این ماموریت را

برای خود مناسب ندانسته به استعفا داد و اگر استعفا نمیداد این مخلص استعفای او را تصدیق

و امضا مینمودم زیرا که در حقیقت در اینجا کسی دیگر نیست و معزی الیه در انجام خدمات دیوانی

با مخلص معاون و همدست است چون این تعیین از دلایل مراحم خاطر اقدس شاهنشاه روحنا فداه

در حق ایشان است عرض مینمایم که چون جناب جلالتمآب ساعدالملک را از دیوان مواجب و حکم

درستی بقدر کفایت مخارج ندارد و صاحب عیال کلی است اگر رأی انور اقدس علاقه گرفته

باقتضای عواطف شاهانه تا چند سالی مبلغی بر وجه انعام در حق ایشان مرحمت و مقرر فرمایند

موجب حصول امیدواری و سرافرازی ایشان خواهد بود و با جمعیت خاطر در انجام خدمت

دیوانی با مخلص همدستی و معاونت خواهند نمود و السلام

فدایت شوم   این فقره را بالضروره بجهة اطلاع خاطر شریف جناب جلالتمآب عالی دام اجلاله

عرض مینمایم که ویلکیج و اجارود طالش بواسطه اتصال با سرحد روس نقطه بسیار مهم و خیلی محل ملاحظه است

و نظم و امنیت آنجا کمال اهمیت دارد بعد از فوت مرحوم میر اسد الله خان صارم السلطنه حضرت اسعد امجد

والا دامت شوکته باجازه دیوان حکومت آن ولایت را بمیر سلیمانخان پسر او واگذار فرمودند چون

در میان خانواده آنها عداوتیست میر محمد علیخان و میر رضا قلیخان چند وقتیست بدار الخلافه آمده

بکاغذ پرانی و القای بعضی شبهات یکباره بازماندگان خودشان در ولایت باعث اختلال نظم

و امنیت آن ولایت شده اند حضرت اسعد امجد والا باقتضای مصلحت حکم فرموده اند که دیگر تخته

آنها در تهران نمانند از قراریکه معلوم شد مشار الیهما خدمت جناب جلالتمآب عالی عارض شده و فرموده اند

کسی مزاحم و متعرض خانه و بازماندگان آنها نشود چون ماندن خانه آنها در تهران بلا خطا ای که عرض شد

انشاءالله

خارج از مصلحت و باعث اختلال امر حکومت آن ولایت است مخلص نفی و اخراج خانه آنها را

از تهران لازم میدانند وحالا مقصود از عرض این تفصیل اینست که اگر مشار الیهما در مقام مجدداً

عریضه نگاری نمایند خاطر شریف مسبوق باشد که علت این فقره همین است که عرض شد

علاوه بر این چون میر محمد علیخان آدمی نیست که آرام بگیرد و بقدریکه بتواند از اختلال امر حکومت

تهران کوتاهی نخواهد کرد خیلی لازم و مناسب است که حکم بفرمایند مشار الیه را بدار السلطنه تبریز بیاورند

که در آنجا باشد و الا امر حکومت آنجا مختل خواهد شد

بحضرت مستطاب اشرف امجد آقای صدر اعظم اتابک دام اقباله

فدایت شوم   اوقاتیکه موکب مسعود همایون در آذربایجان نزول اجلال فرموده بودند

بالمشافهة العلیه امر و مقرر فرمودند که مهندس مخصوصی از طهران تا سرحد از آستارا تا

ماکو را دید نموده هر جا را که بجهة ساختن قراول خانه مساعد و مقتضی بدانند تشخیص داده و نقشه آنرا

برداشته بیاورد که بخاکپای مبارک تقدیم شود چاکر نیز همان اوقات مقرب الحضره محمود خان
سرهنگ مهندس را با دستورالعملهای لازمه مامور نموده و مخارج و تدارکات لازمه ماموریت
او را هم مرتب نموده فرستادم از قراریکه مشارالیه اظهار داشته است بموجب دستورالعمل بعضی
از نقاط خط سرحد را دیده لیکن اعتذار نموده که بواسطه برودت هوا و عدم مساعدت
وقت غالب این نقاط را نه گرفته و آنطوریکه باید ممکن و مقدور نشده که تمام خط سرحد را دیده و
نقشه بردارد و اتمام این ماموریت موقوف بمساعدت هوا است بنابراین اطلاع خاطر
شریف را لازم دانستم که تصور نفرمایند که مقررات میمونی را فراموش کرده و در اجرای
اوامر مقدسه غفلت و قصور نموده بلکه محمود خان سرهنگ مهندس را با دستورالعملهای
لازمه فرستاده‌ام و به تفصیلی که عرض شد بواسطه عدم مساعدت وقت انجام این
ماموریت بعد از عید خواهد شد و تفصیلی بعد از عید که هوا اعتدال بهم رساند مجددا

مشارالیه را روانه مینمایم که خط سرحد را دیده نقشه برداشته بیاورد و بخاکپای
مبارک تقدیم خواهد شد

ایضاً بحضرت مستطاب اتابک اعظم دام اقباله نوشته است

فدایت شوم باقتضای ملاطفت قلبی معتمد السلطان میرزا احمد خان مستوفی از
درس و تحصیل فرزندی عبدالحسین که از متعلقان مخصوص جناب عالیست تحقیق و فرمایش فرموده بودند
که نسبت بعلومی که تحصیل نموده و امتحان تازه داده صورت امتحان او را به تصدیق
معلمش ارسال خدمت شود که او را به بذل امتیازی سرافراز فرمایند بر حسب فرمایش
جناب عالی در مجلسی که ژنرال قونسول فرانسه و مقرب الخاقان میرزا احمد خان رئیس مدرسه
دولتی دارالسلطنه تبریز و جمعی دیگر از معارف حاضر بودند امتحانهای خوب داده و صورت
امتحانهای او را به تصدیق مسیو لامیر معلمش ارسال خدمت نمودم و چنانکه

جناب عالی خواهد رسید درجه علوم با تصدیق نمره ده داده است چون دو سال قبل

که امتحان داد از مدرسه مبارکه با عطای یک قطعه مدال نقره سرافراز شد التفات فرموده

تصدیق معلم او را بنظر انور اقدس رسانده از چاکر مبارک مستدعی شوید که علامرزاده

و خانه‌زاد مخصوص خودتان را با عطای یک قطعه مدال طلا سرافراز فرمایید و محض اینکه فرزندی

عبدالحسین معروف خدمت جناب عالی باشد و او را بشناسید یک قطعه عکس او را ارسال

خدمت نمودم زیاده زحمت نمیدهم ایام عزت و سعادت مستدام باد والسلام

بحضرت مستطاب اشرف آقای صدر اعظم اتابک دام اقباله

فدایت شوم   مرقومه شریفه زیارت شد و از شادی و اشرفیهای اعلیحضرت

همایون اقدس شاهنشاهی روحنا فداه بر مراتب سرافرازی و افتخار افزود زبان این چاکر

از شکر مراحم و الطاف شاهانه و الطاف دستخط مبارک تلگرافی قاصر است هم مگر حسن ساحت جناب

محمد حسن

جلالتمآب عالی مراتب فدویت و چاکری و تشکرات چاکرانه این بنده غلام را به پیشگاه

حضور اقدس همایونی عرضه دارند و از حق تعالی مسئلت مینمایم که جان ناقابل این چاکر

جان نثار را تصدق ذات اقدس و وجود مقدس شاهنشاه بنده نواز گرداند

احوال این بنده از توجهات مبذوله شاهنشاه روحنا فداه و تلطفات متواتره

جناب جلالتمآب عالی رو به بهبودیست و امروز که یکشنبه هیجدهم است اتفاق حضرت

سعادت شرفیابی حضور مبارک حضرت ارفع امجد والا دامت شوکته را دریافت

نمودم و مرحمتهای فوق العاده نسبت باین چاکر مبذول فرمودند در همین روز نظر بتجویز

اطبا بجهة تغییر آب و هوا بباغیکه متعلق بامین الوزاره و در خود شهر تبریز است رفته

چند روزی در انجا اقامت خواهم نمود و بدون اینکه اظهار خدمت نمایم عرض مینمایم که

در ایام ناخوشی در حین اشتداد مرض که مطلقا امید حیات نبود خود را انکار معلق بمحبت

باقتضای تکلیف چاکری و عبودیت بتمشیت کارها مشغول بودم و تا جان در بدن و رمق در تن

دارم در هر حالت باشم از شرایط چاکری و جان نثاری و از تکالیف بندگی و عبودیت خود

قصور نخواهم کرد زیاده مصدع نمیشوم ایام شوکت و جلالت مستدام باد والسلام

ایضاً بحضرت مستطاب اشرف آقای اتابک دام اجلاله نوشته

فدایت شوم این فقره را بالضروره و بر وجه حقیقت عرض مینمایم که از روزیکه نواب

والا شاهزاده نصرة الدوله باینجا آمده بهر خدمتی مأمور شده و هر کاری

بایشان رجوع گردیده چه از امور نظامی و تنبیهای ابنیه دولتی و عمل مالیات شهر

و بار کرده همه را بطور اتم و اکمل از عهده بر آمده و در اجزاء و انجام خدمات

مرجوعه خود نهایت مراقبت و مواظبت را داشته و دارد فوج دوم خاصه

و فوج ششم شقاقی را که نهایت بی نظمی و اختلال را داشت و بی پاتر از آنها فوجی نبود از روزیکه

بایشان

بایشان سپرده شده بطوری در تعلیم و تربیت و پاداری و انتظام آنها اهتمام نموده

که بالفعل از هر حیثیت سرآمد افواج آذربایجان هستند و مالیات شهر و بار کرده هم همیشه

دو ماه بآخر سال مانده بدون یکدینار باقی تمام و کمال پرداخته است و سرهم رفته از مراقبت

و مواظبت ایشان در خدمات مرجوعه در این سفر در خاکپای همایونی روحنا فداه مشهود و معلوم

و بر رأی شریف جناب مستطاب عالی مکشوف گردیده و حالا بدون اینکه تصور فرمایند

مقصود از این عرض ازدیاد ابوجمعی ایشان است محض دولتخواهی عرض مینمایم که عمل فوج پنجم قاری

قراچه داغی بواسطه اینکه علیقلیخان سرتیپ صاحب منصب بیجائی است و بدرستی از عهده

نظم فوج مربوز نمیاید خیلی بی نظم شده و باطناً هم فوج از او ناراضی هستند و اگر چندی وقت

دیگر هم بهمین حال بماند رشته نظم این فوج گسیخته خواهد شد اعتقاد مخلص اینست که چون ایل

و سواره حاجی علیلوی قراجه داغی سپرده شاهزاده نصرة الدوله است قسمت عمده این

فوج نیز از ایل مزبور است و اگر ریاست آن فوج هم با ایشان رجوع شود محقق فوج جرأتی خواهد

و بقاعده منتظم خواهد نمود و مقصود بالاصاله مخلص در هر موقعی پیشرفت خدمات دولت است

اگر جناب مستطاب عالی هم این رأی و عقیده مخلص را می‌پسندید مراتب را بخاکپای همایون اقدس اعلی روحنا

فداه معروض و فرمان تفویض ریاست فوج مزبور را باسم معزی الیه صادر فرمایید در صورتیکه از عرض

در خاکپای مبارک موقع قبول یابد البته قرار وجه تقدیمی و پیشکشی ایشان هم داده از حضرت الدوله ادا

شده تقدیم خواهد شد زیاده مصدع نمیشوم

برادر مکرم مهربان   نوشتجات یک ورقی پشت و رو سیاه با خط غبار شما را الحجاب این اشکر میخوانم

و حظ میکنم   قیامت میکنی مو بای این شیرین سخن گفتن مسلم نیست طوطی را در ایام شکرخایی

ماشاء الله چندانکه جناب حکیم سلمه الله تعالی و ادام الله برکاته کثیر الکلام مند اید دفعه

شما کثیر التحریر شده اید   بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود   اینهمه قول و غزل تعبیه در منقارش

معلوم میشود این شکر نعمت تازه در شما بکار برده و یک تصرف نو ظهوری که برای ایشان

اشکالی ندارد در مزاج شما هم رسانده‌اند که پادشاهان و عشق ایشان این همه مینویسید و باز

هم حجم کاغذها بدین عبارت است که چون وقت حرکت بسته بود فرصت عریضه مفصل نبود

و اگر خدای نکرده فرصت بدست شد چه قدر مینویسید اشعار مثنوی را عجب در سیاق کلام

میگنجانید مگر حضرت مولانا با انتقام عرفان مجلدات ششگانه مثنوی خودش را برای

روابط منشآت شما انشاد کرده و همه را حاضر ذهن و اسیر حافظه قرار داده برای تحمیل

هر مطلب و ایراد هر معنی اشعار مثنوی را گاهی بر وجه تضمین و گاهی بعنوان شرح مطلب و کلی

بر سبیل توشیح در تحریرات خود درج مینمایید و میدانید در این فن چه مهارتی بدست آورده اید

در ضبط مشکلات و اصطلاحاتی که خاصه مرحوم سردار و چه قدرتی ظاهر مینمایید اتفاقاً لهذا

که از سرکار وقایع نگار میگیرید با نهایت عریضه دهشت مینویسید مژده خوبی بشما بدهیم که

نوشجات شما طوری در جناب این لشکر اثر نموده هر وقت پسته به تبریز میرسید یک
پسته بزرگ با کتابها بعنوان ایشان می‌آورند با کتب را بهم زده نوشته‌جات شما را جستجو می‌نمایند
و همینکه کاغذ شما را پیدا کردند دیگر با کتابها را که غالباً دائر با مرگ مرگ و مطالب عمده است جمع کرده
با کمال نفرت و اکراه دور می‌اندازد و میگویند میرزا این انها را ببرید و میرزا
نجفعلی خان را ببینید اگر چیزی دارد فردا بمن بگوید و انوقت در حالتیکه من اگر شطرنج است تحقیقاً دو
حرکت دیگر ماتش میکنم و اگر شجه است خودم را غالب می‌بینم و میخواهم زود بوصل آن امیرم برسم
جناب این لشکر با نشاطی هرچه تمامتر بگشودن پاکت مشغول میشود و هنوز طلیعه خود نموده از کاغذ نشده
خنده‌های وجدانی میکند و چون کاغذهای شرح کشاف مثنی و ثلاث و رباع را ایشان میکشیدند من
و سرکار معاون نمی‌بینیم که هر یک خواندن از انها اقلاً یکساعت طول دارد من از تطویل آن اخذ
طلب و جناب معاون از تأخیر شتل او تمام خیلی تلخ میشود و میگویم آقای این لشکر شما را بخدا با نخیه

وقت خواندن کاغذهای مزخرف میرزا موسی است این مرد عزیز به تبریز رفته با هر پسته دو هزار
بیت کتاب جمع کرده که نثرش همه خالی از سجع است و نظمش همه عاری از بحر چه پنداز
زود پا باز بر اتمام کن میخندد و میگوید چیز معاون کاغذها را از دستش میقاپد و کشکش

و کشمکش عربی رو میدهد زیاده زحمت نمیدهم

روحی فداک ای محتشم لبیک لبیک الینم ای روی تو شمس الضحی وی بوی تو بدر الظلم
این منم کز تو پیامی بمن آوردنیم مدتها بود که خودم را خوش بخت میدیدم و خوشوقت بودم
که سرکار والا کاغذی بمن بنویسید حالا میدانم چه گناهی کرده‌ام که مغضوب آن بامکاتبه سرکار
مفتوح گشته و من مجبورم که با کمال اکراه به تحریر جواب بپردازم و بر خلاف واقعی
خودم مبارکی و سعادت این عید سعید و سال جدید را بر سرکار والا مسئلت نمایم و بالعرض کی
از صمیم قلب همیا شد مسلماً دعای ما مستجاب خواهد بود و فرموده اید که بودن در انجا خاطر جانان

زیاد بود و دختران کم ما را بعادت دوری خودتان افتخار داده اید از این ملاحظه

حسنه سرکار والا و از این عادتیکه ما ارزانی داشته اید از جانب خودم بالاصاله

و از جانب عمه ها لی آقازاده ها بچان ها لوکاله از سرکار والا تشکر و از حق تعالی مسئلت مینمایم

که این نعمت را از ما باز نگیرد و با دوام آن بر ما منت نهد که بهتر بود دوری دوستی

زیاده زحمت نمیدهم امیرزاده ها را که مصداق یخرج الحی من المیت هستند سلام میرسانم

دهم رمضان بهبت روز معلوم است

برادر مکرم مهربانا تهنیت نامه شما همانطور که فرخی در تعریف قصیده خود گفته از بهر

صنایعی که بجوای برا و اثر و از بدایعی که بجوبی برا و نشان با تشبیه که نشر رسید

چندانکه شما از روی کمال محبتی که با من دارید ماده را مستعد دیده و نظما و نثرا داد معنی داده

و حق تبریک و تهنیت را ادا کرده بودید از تکرار مطالعه آن برای من بهجت و مسرتی

بی اندازه روی داد و از هر حرفش نمایان و از هر کلمه اش هویدا بود که آنچه نوشته اید از دل

برآمده است و بیشتر باعث امتنان شد میدانید که عادت من کار نمائی و اظهار هنر

نیست تا بدانید که کار حسن یک نهایت اهمیت داشت و امری بود که باقبال شاهنشاهی

و مدد بخت حضرت اجدار فعوالا باین خوبی و زودی بسهولت انجام یافته و اشهد بالله

تعالی که قشون مأمور در تسخیر و تصرف آن اماکن سخت و آن استحکامات و ملزومات جنگ

و رشادتی کردند که قشون هیچ دولتی نکرده است در کاغذ آخر که با این پسته رسید شرحی

از صدمه زلزله و شکستن مبلغی از اسباب و شکست خانه نوشته بودید باعث تأسف

شد و جای شکرش باقی که الله الحمد بزعفران های صدمه نرسیده و در زیر دیوار نمانده است

برای کسر اسباب و تعمیر دولت سرا با همین پسته پانزده عدد امپریال فرستاده شد پیشکش تقدیم

در مسئله مرد و شست چه باید که امری محتوم و دینی ثابت و ادای آن واجب است خود بیگو

والانصاف بله بیش از این نمیتوانم نوشت زیاده زحمتی نیست حفظعلی

فدایت شوم مژده دادند که بر ماکذ زنجهای کرد نیت خیر گردان که مبارک قافله البیت

پریروز در وقتیکه بحمام رفته بودم آدم سرکار عالی آمده خبر تشریف قدوم شریف را داده

در حالتی که از مرحمت سرکار هم مطلع نبودم و اشتیاق زیارت بکمال بود این نوع الطاف

و یادآوری که بر مژده مرحمت ازده علاوه شد بر خوش بختی خود حمل کردم و این نعمت غیر مترقبه را

بفال نیک گرفتم و امروز سهلست دیروز جمعه را هم تا وقت غروب منتظر حصول این سعادات

بودم معلوم شد که این نیز مثل سایر اختران سعد بوده که تعلق بدیگران و سهواً از مالای

سر ما گذشته علی ای حال امروز که شنبه و برای طبقات مطلق مردم وقت کار و برای

و برای کار عالی و این مخلص بلا استثنا شنبه و آدینه یکی است طرف عصر اگر تشریف

قدوم ارزانی دارید حاضر و شاکرم و اگر در دو تمنزل تشریف خواهید داشت

شرفیاب خواهم شد که شوق زیارت بحد کمالست هر دو استدعا را مانعی باشد یا باقی

فردا و پس فردا ما باقی صحبت باقی ادام الله اقبالکم زیاده مصدع نمیشوم

قبله و امیدگاها عمر و دولت عالی پاینده و سیف الدین خان زنده باد و بنده نالهم

یحیی بوبای کرمان درگذشت و جمعی کثیر از صاحبمنصبهای معتبر و سرباز فوج کرمان بدو مبتلا شدند

و از این قضیه ناگهانی و بلای آسمانی تم و مصیبتی بعامه امیر دم رو داده و پریشانی و اختلال

در امر فوج و ولایت بهم رسیده که بسالها و عمرها اصلاح نخواهد شد و این [illegible]

در مقابل تقدیر باریتعالی جز صبر و شکر چاره نیست بهر امکان برادرم را بسرکشی این فوج

برق زده فرستادم و مرخصی فوج را از کرمان مستدعی شدم اگرچه سرکار علیحضرت

اقدس شاهنشاهی مرحمت فرموده فوج را مرخص کردند و حکم شد که فوج را اگر تو

رود و فوج کروس برگردد اما بندگان عالی میدانند که با مصطفی قلیخان [illegible] ادم

بحمد سال آ خبر خواهد رسید در ششم رجب عازم همدان شده و دو روز قبل از ورود

موکب همایون وارد گشته یکشنبه سیزدهم رجب در شورین شرف اندوز خاکپای مبارک

شده مرحمت زیاد فرمودند والسلام

فدایت شوم   مرقومه ششم محرم   بساط عیش را حاضر کند بدوا امام   روز مبارک را چو حکم فرما

روشن کرد قالیچه نو ظهور جدید الاختراع نیز مانند جمشید مرا به تخت نشاند در عالم خیال

انفعالات برخاستن از تالار حکومتی و آن روش خرچنگی و آن عینک مقعر سروان الفهای حرها

سرکار والا را در نظرم مجسم کرده بی‌اختیار خندیدم و معلوم شد آقا میرزا علی اصغرخان .. کباده دار

ما تمامی را انجولی و بر وجه اتم و اکمل از سرکار والا یاد گرفته نوشجات مرا تذهیب کرده

و تو خودت هم با آن طرازها و زبانها و کوشش‌ها و عیارها که داری چرا مهره مرا

بدست انداخته مذهب طرز الحرج من دهی حالا که همچو شد روح جمشید آتش بگیرد حیف از آن

چشم —

چشم و کورگی که در آن قالیچه بد طرح خام خنک منحوس بکار برده اید عمر و دولت مهد علیا زیاد

که بیست هزار تومان شما ضرر زده اند اگر توانی که من دانم هر از گاه برای دیوان میدفرستی

و بهانه ملخ خوارگی بیست هزار تومان میدهی مهلت بیست هزار تومان صرف چه میکنی

و حالا باید من در مدرسه شما درس بخوانم تا ببینم در باب سی و هفت هزار تومان فلان چه

امساله با دیوان چه میکنم دیگر مثل تو سرسخت و باغیرت تن تقصادهی که از این مناجها

رنجانها ر دوی دولتی رشته کارهای مرا صورت بدهد نیست زیاده زحمت نمیدهیم

کاغذیست که مرحوم مغفور میرزا عبدالرحیمخان قایم مقام رحمه الله تعالی

در اوقات کارگذاری آذربایجان نوشته است

فدایت شوم   شکر خدا را که کسالت مزاج شریف رفع شده و خوردن

مسهل خیلی لازم بود جوابی که با فندی نوشته اید میوه ظروف جوب مرحمت خانعلی را

در مسئله زین العابدین موافق قاعده نوشته و حق انیست که امیر تومان در فرستادن او
و برادرش خیلی عجله کرده و گویا مقصود بالاصاله اش این بوده که نهایت درجه اهتمام خود را
نسبت باظهارات قونسولگری ظاهر نماید و مقصود من از فرستادن کاغذهای امروزی
ایشان این بود که دلایل اقدامات امیر تومان در امور راجعه بقونسولگری بر وجه اتم و اکمل ظاهر شود
و بدانید که امیر تومان زین العابدین و برادرش را تحت الحفظ فرستاده البته بحضرت [illegible]
اطلاع داده اید و هر وقت جواب رسید خاطر را مطمئن فرمایید که اظهار امر حضرت عالیه هم حظوظ من
در نزد آقا میرزا احمد مثل شاهی در مجلس کوبان و مصحفی در سرای زندیقان و [illegible] لازمست
که اگر قونسول این مملکت آذربایجان را هم بایشان وعده داده باشید آنچه از حقوق بگنجی
من در نزد ایشان است بلطایف الحیل و مواعید عرقوبی همه را از چنگ ایشان بیرون
بیاورید که در دنیا و آخرت مصاب و ماجور خواهید بود زیاده زحمت نمیدهم

[illegible]

ایضا بمرحوم قائم مقام نوشته است

فدایت شوم رقیمجات جناب عالی همه وقت طرب انگیز است و نشاط آمیز خصوصا
این رقعه آخری که مملو از ملاطفت بود یاد کارهای خوب و خوش بختیهای ایام اجتماع
مجسم فرمود یاد یاران یار را میمون بود خاصه کان لیلی و آن مجنون بود از جمله
چیزها که باید در مرکز خود قرار گیرد و حق بمن له الحق برسد استقرار جناب عالی
در باب پیشکاری آذربایجان بود و از دلایل حق گذاری دولت کامرو در رسانده است
بسیار از برفوت مرحوم صدر الشعرا متاسف و بر جانشینی شوکلاغی نایب ایرج میرزا خوشوقت
شدم و قصیده هایی را که فرستاده بودید مکرر مطالعه کردم و لذت بردم که بمطالعه اوا عراق
تالی قصاید وحی است و در فصاحت لفظ و عذوبت عبارت داد شاعری و سخنوری
داده و روان مرحوم صدر الشعرا را شاد کرده جواب کاغذش را با پست تومان صحبت

علیقلی خان فرستاده و ادای حق تکمیل لیاقت و استعداد او را انجا بعالی رجوع نمایم

که قدردان و مربی و مشوق او و امثال او هستند احوال مخلص بحمد الله خوبست و بهار

امسال کردستان   شاه قصیدهٔ مشهور ناصرخسرو علویست و از جمله ابیاتش اینست

بستان بهشت وار شد و   لاله رخشان لبان چهره حور ارشد   کز نیست معجزه ابر یوسف

صحرا چرا چو روی زلیخا شد   و چون اطراف قصبه سنندج متنزهات و چشمه سارهای

ممتاز دارد مخلص بی اختیار هر دو روزی یکبار سوار شده یک جائی میروم   هر جا که هست

بی تو نباشد نشست ما   [illegible] که دو سه اسب قائم مقام پسند چون هم

تحصیل کرده ام قطع نظر از اینکه [illegible] در شکه شوان حرکت کرد بعنوان ... سواره

میروم و کالسکه بی پرگالی مجبور و متروک مانده است و هیچ تصور نفرمایید که با وجود این بهار

ارضه فت این آن که از جناب عالی خواسته ام افتاده باشم بلکه قطران هستم تا کرامتی رای

خودم ثابت کرده و از چنگ حضرت قائم مقام اسب بیرون آورده باشم خوب حالا

بفرمایید این یکجا حسابست و در کجا باید نوشت که خوانین ماکو مالیات ملزومی خود را

نمیدهند و علیقلیخان گرفتار عمل آنها شده در دارالسلطنهٔ تبریز سرگردان و معطل مانده

اگر مراد تو ای دوست نامرادی ماست   مراد خویش دگر باره من نخواهم خواست

مستدعیم که اصلاح حوالجات بخوانین باغی ماکو توجهی کامل بفرمایید که علیقلیخان

زیاده از این معطل نشده بتواند مراجعت نماید چهار روز است که فرزندی عبدالحسین

از طهران مراجعت [illegible] شده و با تقاضای مالارث و الا کتب

کو واردین جناب عالی سلام [illegible] بپایان آمد انید قصه حکایت همچنان باقی

بصد دفتر نشاید گفت حسب الحال مشتاقی والسلام

روحی فداک   این کاغذ شما را جناب مستشار الملک رساند امضا و سلخ که غرض

میرزا همطور بوده است که نوشته اید اما حاجی صدر الدوله که انطور نبود و هیچ میدانید که

بر سر او چه آورده اید و از روزیکه این فوج ششم را بشما داده اند چه زحمتها بمن داده اید و در سر

فوج دوم خاصه و در سر هر کاری که بشما رجوع میشود مرا بچه مرارتها میاندازید و چه قدر

تکلیف را بر من دشوار میکنید حق تعالی توفیقتان بدهد که در سر یک شاخه بند نمیشوید و دامان

واحد به هر از طرف دست میاندازید که اگر بگویم شرح ان بیحد شود حالا و شغل حرف

در سر عزیز الله میرزا و ایل کلکوهی جانلو است که مثل خون سیاوش بجوش است و چون ثابت و

محقق است که نه شما برای چهل نفر سربازی که هست از ایل مزبور دست بر میدارید

و نه حاکم خلخال هر که باشد با موضعی ان ایل میتواند حکومت نماید اعتقاد دوستانه من

اینست که فوج ششم را بفوج قهرمانیه تبدیل نمایم که این گفتگو و خلاف از میان

برخیزد

برخیزد و شما هر روز و هر ساعت خاطر مبارک حضرت اقدس والا دامت شوکته را آزرده

سیاست عزیز الله میرزا نکنید و با اینهمه محبت و مهربانیهای من و اینهمه مشاغلی که بدست خودم

و توسط خودم بشما سپرده ام مراحامی عزیز الله میرزا ندانید و تصور نکنید که جانب او را بشما

ترجیح میدهم و چون حرف باینجا کشیده اینخواهش دوستانه را از شما میکنم که پاپی میرزا حسنخان

مباشر خالصه نشوید که شهد بالله خیانت بحضرت والا روحی فداه است و این رشته

خالصه را هم که قوام گرفته است مختل خواهید کرد زیاده تصدیع نمیدهد والسلام

کاغذیست که با شرف والا شاهزاده اعظم فرمانفرما دام اقباله العالی نوشته است

روحی فدک دو نوشته شما با مکتوب آقوی رسیده و اگر شما این آقوی را هم فرستاده

بودید من خودم از شما میخواستم و حالا که فرستاده اید ایشان خودم از این هدیه ممنون تمام

اظهار مینمایم چه خوب شد که اسباب موزیک را تحصیل و کثافت این اسبابهای کهنه و شکسته را

رفع گردید آمدن معلم دیگر نیز لازم بود وقت همه اینها را از شما داریم و معلم را زودتر

بفرستید. ضرورت ساختن قراولخانه را خاطرنشان کرده احکام لازمه آنرا

صادر نمائید اگر ... ساعت جوابی از شما نرسیده که سیصد تومان پیشکش از بابت

موزیک را چه باید کرد اما محض اینکه عوض این خواه زودتر بشما برسد شرحی مقرب الخاقان

میرزا محمد خان خودمان نوشته لفا فرستادم که از کسان حاجی سید مرتضی وجه مزبور را

گرفته بشما تسلیم نماید کاغذهای شما را به بیگلربیگی داده و از مسطورات آن مطلع شده‌ام

اگرچه با قضای غیرتی که دارید جوابهای دندان شکن آن هرزه چانه معروف را داده

کو داده اید اما هیچ راضی نیستیم که بار دیگر خودم را با اینها طرف معارضه قرار بدهید که

قابل سؤال و جواب نیستند در کاغذ بیگلربیگی پاره چیزهای دیگر نوشته بودید اگرچه تحصیل برائت

ذمه لازمه بشر نیست اما باعتقادیکه بشما دارم ذمه شما بی اقامه دلیل از هر نسبتی بری است

و هیچ لازم نبود که خود را بنوشتن این شرح کثاف به بیگلربیگی مشغول فرمائید ثانی ملاحظه را اغنون

نمائید که با شما خیلی کار داریم و وقت حاجی شدن شما نیست از بیگلربیگی بواسطه غفلتهای زیادی

که در تکالیف خودش دارد قدری دلتنگی دارم و امروز نا خیلی او را پیچیده‌ام و اگر زود بنائی

و تغیر با دشمن زنی سکته عظیمی به پوزیسیون او خواهد رسید و اسوار اینها هم بطوریکه باید

متوجه حفظ نظم راهها نمیشد بلکه خودشان و مخصوصا دسته رشتی‌ها ان بسرقت مشغول شدند

از جمله در همین دو سه روزه چند نفر در نزدیکی گوکان لخت کرده اند که از قرینه و قیاس و علامت

و سراغی که برداشته اند مرتکبین از قرار ... ها سوارهای رشتی‌ها هستند هر هم رفته تعجیل شما

در مراجعت ضرورت کلی دارد از تحصیل لقب و فرمان فرمائی برای نواب مستطاب ناصر الدوله

خیلی خوشوقت شدم انشاالله مبارک است و بیشتر خوشحالی من در این است که بواسطه شما

این لقب موروثی بایشان مرحمت شده هر از آوردن بر شما که حق برادری خود ...

و بر وجه وصیت می‌نویسم که شما دو برادر باید قدر همدیگر را بدانید و با کمال موافقت با همراه
بروید که با اتفاق جهان میتوان گرفت زیاده زحمت ندارم باز تأکید مینمایم که هر چه

زودتر مرحمت نمایید

برادر مکرما نوشتجات مشتمله بر تهنیت و تعزیت و اخبار و وقایع و صور کارها
و تشریح و تشکیل حالتها که هر یک در رتبه و مقام خود شکل او جامع و با افصح لسان و ابلغ بیان
انشا شده بود رسید و بر همه آنها که صادر و ناشی از کمال صدق و صفا و مهر و وفای آن
برادر است منتهای رضامندی را داریم و چون ممکن نیست که بهر یک [?] مفصلی بنویسیم باختصار
کوشیده اجمالاً اشعار مینماییم که چشم آب نمیخورد و ظلمات بعضها فوق بعض بنظر آید
و بعبارة اخری وادیها و رزهای [?] محسوس مشاهده میکنیم که طی کردن آنها کار حضرت [?] فیلیت
و باز هم بلفظ و عبارت دیگر ادا مینماییم که زه کردن این کمان بسی دشوار است زیرا که
ادامی

هر امری از امور تناسب اجزاء و موافقت آراء و تساوی اشخاص و اجتماع عقول لازم است
از قرار آن معلوم است برای جای هر یک از این چهار بر پشت آهو و پر تیهو است چنانکه فرخی
گفته حال دل اینجا اینست هذا یقوم حذر و هر کرا عقلی در سر است بحکم لا تلقوا بایدیکم
الی التهلکه نباید خود را بورطه هلاک بیندازد و با این معلومات و با این تحقیقات نهایت تکلیف
اینست که بیاییم و ببینیم و بدانیم وقتی که آمدم و دیدم چیزی بر اعتقادم نخواهد افزود
همین است که هست آبرو و اعتبار ذره ذره بدست آمده خدمت و زحمت پنجاه ساله را یک
خیال موهوم و یک تصوری که بر بطلانش دلایل عقلیه حاکمست از دست نباید داد و بدانید
آگاه باشید که مانع بزرگ آن چیزیست که شما رفع آنرا سهل و آسان میدانید و من
غیر ممکن و محال میدانم باشد تا انشاالله بیاییم و بر شما ثابت و محقق شود که قضیه آب و
آتش است و تغییر خلقت امکان ندارد و منهم آدمی هستم که با ملایمات تحمل نمایم اینکه [?]

وگوشه ها دارد شما با قریحه و اریحیه خودتان استنباط و تدارک نمایید که چه چیزیست و مقصود چیست

و همین کاغذ را باید نگاه داشته با جدی نمایید تا وقتی که انشاء الله ملاقات میسر شود خودم تبلیغ نمایم

کاغذیست گویا بمرحوم مبرور میرزا قهرمان امین لشکر نوشته است

فدایت شوم   همه اقدامات و اکرامات و احترامات حضرت مشیر سلمه الله تعالی

یکطرف و دادن کالسکه مخصوص یکطرف که اگر این نبود گرمای این دشت صوفیان و دیگر منازل

خرابم کرده بود حالا هم از دوری شما نیمه خرابم و حالتی ندارم که صحبت جدائی هم آنچه گفتنی را

پایید و بعد از این باب مکاتبات و رجوع خدمات را مفتوح نمایید که هر دو را ایجاد و

دلها ملتیم است دفعه از صدق و صفای فیما بین سرکار شما و سرکار نایب الوزاره لذت بردم انشاء الله

این رشته را محکم بدارید که خلاف و نفاق عاقبت ندارد و وفا و وفاق عاقبت نیکو

پیک کالسکچی و بهرام پیک یساول شرط خدمت بجای آوردند خیلی زحمت کشیدند اگر بعد از این یک ...

در تبریز ماند نسبت باو التفاتی بفرمایید که بیچاره از دست رفته و از پا افتاده زیاده زحمت نمیدهد

شما را بخدا و آقا اصغر را بتمامی سپاردم مخلص حسنعلی است   ۶ ربیع الاول ۱۲۸۲

فدایت شوم   رقیمه شریفه زیارت و از سلامتی مزاج جناب عالی کمال شکر گذاری حاصل کرد

میرزا منصور خان که از مهربانیهای مخلص نسبت بخود در خدمت جناب عالی اظهار اشعار کرده بود

مخلص نیز از معقولیت او کمال رضامندی و خوشنودی دارم انصافاً جوان خیلی قابل و لایقی

و محجوب و مؤدبیست   در باب نتیجه الوزراء العظام نور چشم مکرم میرزا حسنخان که مرقوم

فرموده اید چون عیالش در طهران است زمستان را باید در طهران بماند و شب عید هم را جهت

نماید اگر سابقاً از معرفی الیه چیزی بجناب مستطاب عالی عرض کرده ام محض این بود که ... از جناب

جلالتمآب عالی رفع نمایم و معلوم شود که مخلص او را از فرزند خود دوست تر داشته ام و حالا هم خودم

در خدمت جناب عالی واسطه او هستم و عرض مینمایم که بر خلاف میل جناب عالی حرکتی کرده باشد

از مقتضیات جوانیست که خود ما نیز گاه گاهی این حالات را داشته‌ایم و جای ملامت نیست بلکه

اولاً مخلص خود را بهیچوجه راضی نمیتوانم کرد که بگیرم اولاد جناب عالی را شوهر کنم در اینجا نگاه دارم

ثانیاً در باب طلب مانع عزیمت او خواهند شد و بهتر آنست که اجازه بفرمایید در همین جا بماند که

البته او را بیکار نخواهم گذاشت و جناب عالی مبلغی را که برای ادای قرض او وعده فرموده‌اید

التفات کرده بفرستید که خیالش آسوده شود و متوقعیم که همه وقت بتحریر رقعجات و رجوع

فرمایشات مخلص قدیمی خود را قرین مسرت فرمایید ایام شوکت و اقبال مستدام باد مخلص حقیقی

فدایت شوم   در مواقع عدیده بتوسط جناب مستطاب عالی مراتب خدمات و کفایت عمدة الامراء العظام

حاجی میرزا حسنخان سرتیپ اول قورخانه در حفظ و ضبط اسلحه دیوانی و ذخایر نظامی آذربایجان

معروض خاکپای همایونی روحنا فداه گردیده و خود جناب مستطاب عالی نیز که در مراجعت موکب فیروزی کوکب

همایونی روحنا فداه از سفر فرنگستان که تشریف فرمایی دار السلطنه شدند وضع و ترتیب قورخانه و انبار

و ذخایر را ملاحظه فرمودند و چون با این همه مواظبت مشارالیه در خدمات دیوانی مواجبی را که کفایت

امر و معاش او بکند ندارد لهذا متوقعیم که مراتب استحقاق او را بعرض خاکپای مبارک اقدس

اعلی روحنا فداه برسانید و متدعی شوید که اضافه مواجبی باندازه مأخذ مواجب سرتیپی

اول از محل بی ضرر و غایب استیفای در حق مشارالیه مرحمت و فرمان مبارک صادر شود زیاده مصدع نمیشوم

ایام اقبال و جلال پاینده باد

فدایت شوم   دیروز رقیمه عالیه را در وقتی آوردند که از یک طرف بوضع لگد خورده اسب که دردش

تسکین نیافته نالان و افتاده و بکوری افتاده بودم و از طرف دیگر بواسطه دو عدد دملی که از پشتم خاسته

از چاپانه ام سر زده و ضمادهای بزرگ انداخته بهیأتی مکره متألم بودم وقت عصر است ابر تار کم شده

هوا را تیره کرده است چشمم نمی‌بیند اگر همه با عینک است باز حرص میزنم که رقیمه را بخوانم جواب تقدیم

دیگر چه ساحری فرموده‌اید خواندم و دیدم که سحر حلالست و ما زلال بعد از آن تب و التهاب.

و پس از آن نوع معالجه اطبای ما بکار انطور را اورپا ایام مرض را نوشتن کار حضرت فیلسوف

و شوخی نیست کو سلیمان تا در انگشت کند انگشتری یعنی کوچونی و حرفها و قوانینی معروضه داشت نماید قرار

به بندگی کنند بسر خودت اقدس شایق خدمتم که اندازه ندارد اما چکنم نمیتوانم که بهم پایم در دو دنیا دارد

و هم بواسطه این دو مایل بروی جماعت ندارم انشاء الله احوال سرکار بهتر است والسلام

فدایت شوم صبح چهارشنبه ششم شهر جمادی الآخره چون امیرالامراء العظام علیرضاخان عالم

شرفیابی خاکپای مبارک بندگان حضرت اقدس امجد ارفع والا روحی فداه است و شرف خدمت جناب

اجل عالی نیز دریافت مینماید و مبارکی و سعادت افزوده مرا در این داشتم که بهجران از خود را

متذکر خاطر شریف و مسافرت جناب اجل عالی را در التزام رکاب مبارک بدارالخلافه مسلم نمایم و چون

مخلص نیز خیال دارد که در اواخر اینماه یا در اوایل ماه آینده عازم دارالخلافه شوم و امیدوارم که شرف

خدمت جناب عالی را در آنجا دریابم و بار فراق از دوش بردارم و چون علیرضاخان بنفس نفیس حقیقه

کل کائنات و در یکساعت دو هزار حرف میزند که شرش هم خالی از هیچ است و نظمش هم عاری

از نجر دیگر مخلص با طالع در نیمه رحمت نمیدهد و شرح حال را به تقریر او حواله کردم بفرمایند داده

من معتز بادام بوداده حاضر نه زیاده مصدع نمیشوم ایام بکام و اعوام بمرام

الوداع ای کعبه کانک وقت هجران آمده دل شوری گشته و از دیده طوفان آمده

اگر تقدیر آسمانی با تدبیر انسانی موافق میشد البته و بالضروره از راه پطرزبورغ و وشکا عرش

میکردم که شرف خدمت شما را دریابم اما سرنوشته لیت براین بام لاجوردانه دو دگر عرش

آرزوی پسرانان کشد دیوار دواعی و مقتضیات مرا مجبور کرد که از نینوا استانبول

و تفلیس عازم طهران شوم فردا که روز یکشنبه چهارم ربیع الاولی است پاریس و ما فیها را وداع خواهم کرد

انحصار را در بحبوحه اشتغال به تدارک و تهیه سفر خدمت مخدوم عرضه کردم و شما را بخدا

سپردم و متوقعم که عذر مرا بپذیرید و تقصیرات را عفو نمایید و مرا از مخلصان و [illegible] قدیم دوا بدانید

و به خدمت و فرمایشی باشد رجوع نماید که در انجام آنها غفلت نخواهم کرد از دوستان و مخادیم

حقیقی من میرزا کاظم و حکیم کاوه خداحافظی نمایید و سلام و درود و تحیت خالصانه مرا ابلاغ فرمایید زیاده

مصدع نمی‌شوم ایام بکام باد

امیر الامرا العظاما جناب جلالت نصاب محمد خان والی آنجناب شخص علیحضرت اقدس شهریاری

روحنا فداه بحکومت خوی و سلماس مأمور شده است با دستورالعمل لازمه عازم شدند قطع نظر از اینکه

بر همه مأمورین دولت و حکام محروسه لازمست که در هر موقع و موردی با یکدیگر در کمال موافقت و معاضدت

باشند و مخصوصاً ولایت ماکو و خوی و سلماس ارتباط و اتصال خاصی به یکدیگر دارند و رعایت اتفاق

بر حاکم این دو ولایت لازمست لهذا مؤکداً می‌نویسیم که در جمیع موارد با جناب معزی الیه شرایط

موافقت و همدستی را معمول آورده نظم هر دو ولایت را در حکم واحد بدانند و بهمین طور که بشما

نوشته‌ام معزی الیه نیز سپرده‌ام که با شما در کمال موافقت و مساعدت باشند

فدایت شوم آسمان چه برقی زده و صاعقه‌ای روی داده و تفرقه‌ها در طهران جمع شده بود

افسوس که امتدادی نداشت و غمامه صیف بود و آن چند روزی هم که بود از بس گرفتار بودیم

بهره و نصیبی که باید از صحبت یکدیگر برنداشتیم و راست باید گفت که جناب اجل عالی نیز در درک

صحبت بر ما پایداری این قلیل مدت وقت داده صاحب را کمتر میل ملاقات بود از تشریف

آوردن حضرت اقبال الملک مضایقه فرمودند با وجود وعده صریحی که بحضرت عبدالعظیم هم نیامدند و بنده

و جناب مشیرالدوله را دمق کرده باشند انشاءالله بار دیگر بهم برسیم و گوش مبارک

بدهند ارادت کریم احوال مخلص بحمدالله تعالی بد نیست و کارها صورت نظمی دارد

در مطلبی که در صفحه دیگر عرض شده تأملی بسزا فرموده جواب صریح مرقوم فرمایید اقبال عالی مستدام

خدایگانا معظما پیش از این در حدیث نبوی دیده بودم که الفقر موت الاکبر و معنی آن را بحال

نمیدانستم در این دو سال اقامت طهران این روایت و درایت و این پایان عیان شد مدت دو سال است

که در احتضار این موقع ولیکن پستان گرفتار را اما موت بفوت هنوز نرسیده و حرکت بسکون مبدل
نشده هرچه میدوم و هرکجا میروم همان احمد پارینه و محمد دیرینه ام نقشها هرچه بود زده شد و کهنها
هرچه داشت دریده گشت فایده نبخشیده و نخواهد بخشید به قطعها و تحریرات خوب بانجام رسید اما
روغنی و جرعه بایاغ نریخت کار طهران عشوه است و رشوه عشوه را اجمال ندارم و رشوه را مال
بخدای متعال من تن بمردن داده ام اما مرگ جان میکند و پیش من نمی آید بخت بدبین که جان هم باز
می باید کشید کرایه خانه و موجب نوکر و دیوانه که از و اجابت هوزی است تقاضا رضا میدهد وام وزرا
هر دوانی نهند لابد با این و آن آویخت آبروا آب جوشد و روما از زنگ سخت ترکه باین در دو بط
و ضبط گرسنگی کشید یخی و یخچی دید بهترین دوست من آنست که اگر تشابه مردم و غذا به زا بیک
گردم این رباع را بسنگ قبر بنویسید ای آنکه برنج و بی نوائی مرده در حالت وصل از جدا بی
مرده با اینهمه آب تشنه لب بغشه جاک اندر سر گنج از گدائی مرده زیاده عرضی ندارم
[illegible]

کاغذیست که مرحوم نواب والا شاهزاده عضدالدوله نوشته است

فدایت شوم اولاً ایام محرم و سرهای قدسیان همه بزانوی غم است عظم تعهد اجورنا
واجورکم مصابنا بالحسین علیه السلام ثانیا از یادآوریها و ملاطفتهائیکه در نوشتجات مرحمت
نواب مستطاب والا شاهزاده ضیاءالدوله نسبت بخودم مرقوم نموده اید نهایت امتنان
و از توجهی که در عبور امیرزاده خانم از همدان مبذول فرموده اید کمال تشکر را دارم ثالثا
امروز کسیکه از یاد مخلص غفلت ندارد و رسوم مودت سابقه را رعایت مینماید منحصر بشخص عزیز
وجود شریف سرکار والا است بلی با همه خستگی و شکستگی که دارم تا خبر خوشحال کرمانشاهان
رسید دو سه تا چشم و دست قصابی را از آستین بر آورده برید و در بدو شکست
یلان را سر و سینه و پا و دست شاه حال من شد و سر هم رفته بالای اولیها و حسابها تهیانی
که شاهزاده کرده بودند تدارک و تلافی کردم و نظم و امنیت شهر را بحالت اولیه اعاده دادم

اقدامات من در خاکپای مبارک متحسن اتفاد و شطها صادر و مرحمتها مبذول فرموده که نزد بنده

از شکرگذاری قاصر است و حالا هوا های گرم کرمانشاه را اتفاقا اشتیاق میکنم و آنچه در عالم تصور برای

آسودگی بنده وقت خودم ترتیب داده بودم همگی نقش بر آب شد تا محقق شود که هر از قبیل شش آرد

زمانه نبود یکی چنانچه در آئینه تصور مامت از نوب والا برادرم عزیز عین الدوله خبرهای

خوب میشنوم حکومت مشکین و اردبیل و قراچه داغ را که هیچ پیکار یکی تبریز را با بهار است

انتظام اداره مینماید امید که موفق باشد زیاده زحمت نمیدهم و مخلص دیرین سرکار والا هستم

این فلان آقا پسر فلان صاحبش از همدان است و مولدش پیچاراوائل عمر بتحصیل مشغول بود مدتی کمر خدمت

که با حضرت رنود و با جماعت اوباش جلیس گردید رشته مودت انها را محکم نمود و از معاشرت مردمان

کامل رم کرد فقد ضل بعد ما هدی و هو من الضالین جامه را که عصمت دوخته بود بعصیان خرید

و کتاب را بشراب و ورق بعرق نام و ننگ را به ننگ تبدیل نمود و ذلک هو الخسران المبین

طارف

طارف و تلید صرف باده و نبیذ نمود پس از دمیدن موی سیاه روی غیر اسلوب کرد و اسلام

فدایت شوم رقیمه کریمه را زیارت کردم دیر رسیدن وجه قسط اول باعث زحمت عالی

و موجب خجالت بنده شده و الا این تفصیلی که مرقوم فرموده بودید همگی صحیح بود و خدا میداند

که مخلص از ملاحظات سرکار نسبت به بازماندگان مرحوم مصطفیخان بکمال تشکر و امتنان داشته و این مسلمست

که طلب خود را بابی کوکان اخذ و دریافت میتوانید کرد حالا هم مخلص در تعهد خود باقی است نهایت

قسط اول را نظر بموانعی که تفصیلش باعث زحمت عالیست در راس موعد رسید مخلص شرمنده شدم امید

تلافی باقی است از این تعهد قسط اول را زودتر و قسط ثانی را بلاتخلف سر سالم و عدل خواهم

امیدوارم که کسر مزاج شریف بکلی رفع باشد و مخلص در همین روزها شرف خدمت سرکار را دریافت

توانم کرد والسلام

فدایت شوم وکیل با جماع کالثریا و حبیبنا الزمان نابت نعش معقول مجلس بجوید اتم

کاهی که ظلمت غم و غمام و اندوه و الم غلبه داشت بدیدن اصحاب و تمهید اسباب تدارک میشدید اما
موجب اتفاق که بالضروره کاشف از تنزلات وجود است اثر خود را ظاهر کرد و ضعفی تازه
پیش آورد هر یک از دایرهٔ جمع برای رفتند ما ماندیم و خیال تو هر یکجای مقیم از اعضای
مجلس آنهارا که کافی و موافق دیدند باقی گذاشتند و آنهائی که منافی و منافق بودند ملغای
از عمل شدند مجلس با حضور ما تغییر کرد و کارهای بی حضور ما تقسیم شد گر اندکی نه بوفق رضاست
حوزه مگیر از کی حوزه و بروه نمایم اذا لم تستطع امراً فدعه وجاوزه الی ما تستطیع
چشم از جمیع مناصب بسته و دست از تمام مکاتب شسته بگوشهٔ عزلت نشسته در سرای فرو
بسته از خروج و دخول نه مسئولم که از مآل کار اندیشناک باشم و نه معمولم که از شناعت عاملان
ترسم غم موجود و پریشانی معدوم ندارم بخلاف شما که عشق را خونی و سرکش دیده‌اید نی
شده‌اید و خودتان را به ییلاق شمیران کشیده ما را در طهران در طاق نسیان گذاشته‌اید
آن

آن الکرام اذا ما سهلوا ذکروا من کان یألفهم فی المنزل الخشن خبر ندارید که با همه عارضه‌ها در پنج روزه
دچار چه کار شده‌ام بازیچهٔ ایام است این کار که من دارم مکاره آفاقت این بار که من دارم بار در محله
ما در سر آب غوغائی است امروز صبح تازه از خواب برخاسته هنوز دست و رو نشسته از طرف
کوچه همه سیدی دست و رو نشسته ریش سبیل هم پیوسته چک و چانه بسته
چشمی و صد تن حسینی و صد آه بمنزل من وارد شد ولی بتمهید مقدمه مرا بنماز استسقا طلبید
و دعای استسقا را مقدماً شروع کرد اللهم اسقنا الغیث وانشر علینا رحمتک بغیث
مغدق من السحاب المنساق لنبات ارضک المونق فی جمیع الآفاق جمعی هم حاضر شدند
که بجناب سید اقتدا کنند همینکه تکبیر گفت حالت من تغییر کرد و یقین کردم که از جناب عالی
تحریک شده و این سید هم از همان سادات است که در سبزی کاری خیابانهای سبزی پاک کن دوستم
بحیله اورا از سر وا کنم دیدم از آن سادات نیست که بسر سنگین لولهنگش آب میگیرد و در مسئله آب

چه نیست که پیش‌آهنگ شده با کمال احتیاط گفتم آقا سید اگر این مقدمات از برای کلم آلی
این محله است از وقتی که جناب امین الملک همت باحیای قنات حاجی محمد علی گماشته اند
بحمد الله این محله در زیر میزاب رحمت و خلق از زن و مرد بی‌منت و اوله میراب سیراب اند از آبی که آمد دیگر
اگر فرمایشی است این بود شما چه جایی که من این سخن بگویم خیره در من نگریست و با تهور سری جنبانید
فحاشی آغاز کرد ولی مرجع ضمیر همه غایب مؤنث بود گفتم آقا سید چه میگوئی این سخن جای
خام از بهر چیست گفت از آن روی که مقصودم خفیت اذا قل الی الناس شر قبیلة اشارت
کلیب بالاکف الاصابع دانستم دستان چاهای جدید است و این جار و جمعیت تهدید است بر فقره بیهوده
رازها سربسته گفتم تا او را انصراف داده خاطر رقعه بوزارت علیه نوشته سید را با جمعیت متظلمین بدانجا
فرستادم چون موضوع مسئله در دست حضرت بود دستی از آستین برآوردند و دنباله شستن چاهها
[illegible] شد و چون جناب شمالی ان شاء الله خاصی بود حاجی مستشار الدوله را بتصفیه این عمل اختصاص دادند

که الاقرب یمنع الابعد و ایشان که صاحب بصیرت و از اهل خبرت بودند و زور اوقات شریف
صرف اینکار کردند و تجدید ایستادند تا چاهای جدید کور شد و در حقیقت بلا از این قنات دور
سربازهای عراقی که در حفر چاه کلنگ کشی و خودکشی داشتند التزام گرفتند که من بعد نزدیک نکار
نروند بحمد الله کار بخیر گذشت و سید عرش را سیر کرد اینک رضانامه او را که حاکی از رضایت
اهل محله است با رقعجات مستشار الدوله مصحوب حامل خدمت جناب عالی فرستادم مقصود رفع خاطر
خود را از دغدغه آسوده کنید و بتقنیها تأکید نمایید که از روی اطمینان مشغول کار شوند و اطوری که جناب
امین الملک متعهد شدند کار را بگذرانند و باتمام برسانند تا باز نکنند و سید مستوفی حاضر است که
با هیأت مجتمعه به نیاوران بیاید و در آنجا صف آرائی کند والسلام علیکم
قال الله تبارک و تعالی وَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ
مخدوما مطاعا چه روزها که در آرزوی پوتین دعا از آستین در آورده سلامت سفر

سرکار را از خدا طلب کردم و چه شبها که از حسرت جبه دود آه بقبهٔ افلاک رسانیده

رجعت ملازمان سامی امسلت نمودم ساعتی نرفت که از اشتیاق برگ آن شعر کرده

صدق قافله دل همراه اوست در دل نگذرانم و دقیقه نگذشت که در هوای حاشیه یار

سببی سازد که یارم بسلامت برزبان نرانم بالجمله در فرایض و نوافل دعای سرکار را

چون اداء امانت در دین بر خود فرض عین دانسته ما تنها ترک خواب کشته و خاک معبد را

بجاروب مژگان رفته آب از دیده میرفت و زمین تر میشد بعد از آن همه تضرع و ابتهال

و اینهمه عجز و انکسار معلوم شد که اگرچه دعاها در سلامت سرکار موثر افتاده اما علت غائی

و ماده مسلت که اشیاء مرقومه معلومه بود از میان رفته سهلست خرج تنخواهی که در بهار امها

بهمین امین جناب عالی تقلیم شده بود چون شیر مادر و مال کافر بر خود حلال دانسته نوش جان فرموده اند

بهمین جهة راست بر کوچه حسن چپ زده و جد کنان از راه تربت تشریف برده اند بسر شما الوالط محلهٔ

مساعده اشاعت میدانند و در درک رز ترک سر میگویند کاغذی را که بمقرب الخاقان مخدوم مهربان

علیجاه سرتیپ نوشته بودید دیدم مخدوم ما مرد ما ن آسمان جل در آنجا از قدم خرجی دم کرمان دی

گرفته و چهره سرخمان سردی پذیرفته و ملازمان کار شخواه ما را بعقربه هر اموال امیر مانند و بحلهٔ مشاورا

پیشرو میگذارند قباحت دارد خان این حرکتها یعنی چه سرکار سرتیپ را هم بروز بند نشانده اند بار ایشان

رای در دست دارید و از حقوق مغصوبه موروثه محسوب میتوان داشت مال بندها را که هیچ و

صرف جیب نموده اید قطع نظر از تقصیرات ارقاریکه در السنه و افواه مذکور و در محافل و مجالس مشهورست

در اینفقره هرات بکلی فاقد اسم سفارت بوده و بهیچیک از لوازم العمل عمل ننموده اند علاوه بر این از

ماموریت هرات مراجعت کردن از حدود خراسان گذشتن و اعشار ایشان لوازم

والا نمودن چه معنی داشت الا حق و شنیده که ارباب توقع زیاد بود و سوغات هرات را

طوعاً و کرهاً از شما میگرفتند اری اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی

ورنه سخن بسیار است و السلام علیکم ورحمة الله

فدیت شوم چندین پیش این رقیمهٔ شریفه که شاهد عنوان عوال فی خدود عوال الخ

مشرف شدم اما از مضمون رباعی که در قطعه جداگانه بخط عزیزت لؤلؤ منثور بر رشک

گل برگ ممطور مرقوم فرموده بودید بحکم الکنایة ابلغ من التصریح چنانچه معلوم شد که با بهرهٔ

کامل در شعر عرب و نصیب وافر در علم ادب نصیحت ابن المعتز را که گفته این الفتی فی الدهر خلّ مساعدٌ

فان فاته الخل المساعد فالخمر از لوح خاطر شریف سترده و بساط مخالفت را با ارباب نشاط گسترده

و بعبارة اخری یکباره جستن از صحبت ساغر که زلال کوثرش بجرعه برابر نمیشود شیشهٔ موافقت

حریفان را بسنگ زده و بترک ملازمت جام که ملک حبش یک قطره نیارزد نام نیک جهلا را

بننگ آورده اید روحی فداک اول تو چنان بدی که کس چون تو نبود آخر تو چنان شدی

که کس چون تو مباد بنا بعالی که مجلس بزم حریفان را مصادف کلک و بنان در میدان

رزم دلیران را مسلم سهم و سنان بود دید چه شد که خرقه و سجاده را از جام باده

عوض گرفتید و سبحهٔ صد دانه را بر پیمانه بدل جستید همانا خدای نخواسته تسویلات

شیطانی و خیالات نفسانی در مغزی که مخزن خیالات نغز بود راه یافته با معاشرت

حسک نغزان قزوین بترک سعادت دیرین رهنمون گشته اگرچه قطع دارم با وجود طبع

سلیم و سلیقهٔ مستقیم تا بحال هزار بار بران توبه که صد بار شکستم توبه خوانده نوید

هیچکس نمیدهید اما بنده بحکم الدال علی الخیر کفاعله و بقول النصح کید الله و توضیحا لآیاته

عرض میکنم آن به که خردمند کناری گیرد یا گوشهٔ قلعه و حصاری گیرد می

میخورد و لب یاران می بوسد تا عالم آشفته قراری گیرد زیاده زحمت دادم والسلام

علیکم ورحمة الله وبرکاته

فدیت شوم مرقومه بخط مبارک که لفظهای بی اندام و هم غیر ان از کلمات مغلط

مجمع القرانه ان غالب بود بتوسط گلگو زیارت و کل بود و بنیره نیز آراسته شد گلگو بکلاه مد

بحبشیاری خودی ساخته و قدری برادخشه باین اعتقاد آمده بود که البته مخلص مجالی خواهم داشت

وگوشم را وقف اصغای اشعار او خواهم کرد بیچاره تیرش بسنگ خورده و بعد از قیام و قعود

و جز مدعش در مجلسی که بقول مرحوم حکیم آلهی عاضها بله بود بهمین قدر توانست که شعرش شکسته و بسته

خواند و مخلص نیز سری تکان دادم و او را فرستادم که قصیده اش بحضور حضرت امجد والا ادام الله

شوکته عرضه دارد رفت و خواند و مثمری و خلعت و صله داده شد و حالا که برای برگشتن

آمده است این ذریعه عرض کرده و با کمال بندگی و ارادت منتظر زیارت رقعجات ع

فرمایشات هستم زیاده مصدع نمیشوم

عرض میشود نکته سنجان و فتوره پیمایان این شهر عموما بر انجناب دعوی شاگردی کرده اند

دعوی گفته اند اولاد انجناب را باکبر سن و جلالت قدری که دارند چه افتاده و چه ضرورتی

رسالی

داعی شده بود که در تمجید و تحسین روزنامه مریخ بالفورها از در مبالغه برآیند و ثانیا شان مقام

انجناب بود این که در حالیکه هشتاد سال عمر شریف خود را در صحبت ادبا و فضلا و اعاظم روزگار

بسر برده اند اگر میخواستند و بر خود لازم شمرده بودند که فصلی در تمجید روزنامه بپردازند مجالله

و بالضروره می بایست چیزی بنویسند که متکلمان را بکار آید و مترسلان را بلاغت افزاید

بالجمله در سیاق کلام انجناب سلاست و جزالت و حسن لفظ و معنی و فصاحتی مندرج باشد که

همگی از او بهره مند و بر حسن اعتقاد مردم نسبت بانجناب بیفزاید نه این الفاظ و عبارتها که طبعها از او

ملول و خاطرها از او منضجر شود و هیچ نوع مفهومی نداشته باشد و اینکه از میان ابهام تخلص

گستاخی کرده زبان بعرض گشودم علتش اینست که از روزیکه تفصیل خالی از وجه را در روزنامه مریخ

منتشر کرده اند چون بکمال ارتباط و کثرت مرافقه و معاشره مخلص با انجناب از کفرایش مشهور است

همگی را اعتقاد این است که آنچه از قلم انجناب برآمده تصدیق و تصحیح مخلص است و چون مخلص

دشمنان بسکار نیرسد از هر طرف برمن تاخته اند و باقلم مختلف ملامتها میکنند من هم دیدم جواب

اینذریعه شرحی در برائت ذمه من از این گناه و فضلی از عدم شرکت من در این انشاء مرقوم نمایند

تا بلکه هم در روزنامه مریخ منتشر نمایند و از قید این ملامتها برهم ۱۲ شهر شوال از دار الخلافه تحریر

شد ۱۳۱۲ م

برادر مکرم مهربانا   از واقعات سخنی هیچ نمیگویم من کان نه بجزئیت که پایان و کرانی دارد و اهمات دیده

و رفقید وحق داشتید که شما باید میگذشت و بر هر که مختار باشد توقف در ساوجبلاغ حرام است آمدیم بر سر

مطلب نوشتجات شما رسید و رود شما را تلگرافا تهنیت گفته ام اگر تحریرا هم تبریک بگویم چه ضرر دارد انشاء الله

ورود شما مبارک است از اینکه دو هزار تومان رسانیده و زحمتها کشیده بر آتش او ستاده دید حکل

امتنان حاصل شد و از عرض مراتب ارادت من بنواب مستطاب والا عضد الدوله با آن ملایمت کلام که

خاصه خودتان است دیگر بیشتر ممنون شدم   بودم از زور من باز سلسله دکشان که نه از تاک

نشان

نشان بود نه از تاک نشان   یعنی اخلاص من بسرکار والا چهل سال که سهل پنجاه ساله است حالا اعتقاد شما

این است که خود را میان اندازه تازه میخواهید که اسباب تجسس فراهم بیاورد خوب چه ضرر دارد هیچ

باشد   کو دلها خوش مباش گر تو بدین دلخوشی   امان از افاده های قاضی که نظمش همه خالی از تجزیه

و نثرش همه عاری از سجع   و منهم بالطبیعه آتش بجانم و از تماع لغویات دود از سرم بر میخیزد

و در این چند روزه   از معاشرت ایشان بر خاطری کردم که کس را چنین نقد و بر کس چنین مباد الله الله

که هرچه بود بقول آقا میرزا محمد صفا ذیلش منجب شد و بلامت بوی آخوند خود بر حرام میشد

در فقره سبب از شما عذر میخواهم که چون سفر لاهیجان و اروتیه در پیش بود و چنانکه

دیدید بقدر حاجت خودم مال سواری ندارم ان شاء الله عوضش را برای شما خواهم

فرستاد جواب سایر مطالب را در صفحات دیگر خواهید دید دهم شهر رمضان ۱۲۹۹

برادر مکرما   از قراریکه میرزا هادی نوشته بود پای شما چند روز از جاده شهر

در یکی از نوشتجات مرحوم قائم‌مقام دیده‌ام که نوشته است از پا افتادن و از دست

رفتن کار صاحبدلان و خط صاحب‌خطان است و شما از آن صاحبدلان و صاحب‌خطان

ثابت‌القدم و راسخ‌العقیده هستید که هر از بار پاتیان در رفته و باز هم سر در سر آن کار گذاشته‌اید

و سر برنیدارید و از آن میترسم که خدا نخواسته اندرانشوی که در سرداری و خوب است که

این شعر را در جواب بنویسید   سر نه که در راه عزیزان بود بار گرانی است کشیدن

بدوش   کار من با خلیل‌زاده‌ها بجای نازک رسیده و جای برنیدار آقا را خوب گرفته است

۷ شعبان ۱۳۰۱

برادر مکرما   نوشته شما با شال خطائی رسید حاصل آنهمه سؤال و جوابها این

شد که تا صدق سوره مبارکه هل اتی ظاهر و محقق شد که محول احوال امانیان قضا است بر رضا

و چون با وقار خودتان در مجلس رندان خبری نیست که نیست همان است که میدانید و همت

گذشت الحمدلله تعالی دوشنبه روز دیگر عازم خواهم شد علی جعفر قلیخان لکدی سخت خودش

زد و بشعور آنها راضی بهزار تومان نشده مراجعت کرد و حالا بیخبر تسلط قسمی بر اولاد فضل‌الله بیک

چیزی دیگر ندارد از صد تومان شما شصت و چهار تومان رسیده بود و با همین پست به میرزا هادی

نوشته‌ام که برای مخارج عید شما در همانجا کارسازی نماید خوب کرده‌اید که دو عریضه

راجعه بسیف‌الدین و تحقیقی را تقدیم کرده‌اید و همانطور که نوشته‌اید کاغذهای متعلقه

۲ جمادی‌الاولی ۱۳۰۲

بعکسها را در پاکت گذاشته و سربسته تقدیم نماید عجالةً زیاده بر این فرصت ندارم

فدایت شوم   چند وقت قبل از این بزیارت رقیمه که از روی کمال رنگی و غمخواری

تعزیه و تسلیه مخلص مرقوم فرموده بودند مشرف شدم بلی اراده ازلی و مشیت باری تعالی

بر این بود که من بیچاره در این آخر عمر بچنین مصیبتی گرفتار شوم و امید از دنیا و مافیها منقطع

گردد و حالا جز صبر و شکر چه چاره دارم و در مقابل تقدیر چه تدبیر میتوانم بکنم ... بهتر

میدانید که در تعلیم و تربیت و فراهم آوردن اسباب زندگانی این جوان بیچاره چه رنج
اوقات برداشتم چه رنجها بردم و چه سعیها کردم کنون هیچ شد رنج سی ساله ام شنید
آسمان از زمین نالهام حقتعالی وجود شریف عالی را حفظ فرماید که در این رقیمه انقدر
التفات فرموده و بطوری اظهار تاسف نموده بودید که برای من دلشکسته مایه تسلی شده
اگر در جواب رقیمه و اظهار تشکر تاخیری روی داده علتش این است که حسب الامر اعلی رفته
شرف اندوز خاکپای مبارک شدم رای مبارک و میل خاطر و کلای دولت [illegible]
حسام السلطنه این بود که در این سفر عقب ملتزم رکاب باشم چون موانع و پریشانی زیاد
داشتم از این سعادت محروم ماندم و اضطرار معافی خود را از این سفر استدعا کردم مرحمت
فرموده مرخص کردند موکب همایون عازم کرمانشاهان شد و بنده بکلبه خود رجوع
کردم و این زمستان را تا مراجعت موکب همایون در ولایت هستم تا چه مقدر باشد انشاءالله

از طهران

و بیچاره هم از طهران بهمدان رفت که بیچاره مزاجش از من بدتر علیل بود در بیابان مصدع
نمیشوم و وصول رقیمجات و فرمایشات عالی را منتظرم ۲ شعبان ۱۲۷۰
مخدوما مکرما شرحی بمیرزا بزرگ نوشته و از اینکه در مدت چیزی بشما ننوشته ام
شکایت کرده بودید بخدا و بجان عزیزت که سوای کثرت مشغله و گرفتاری دلیلی
نداشته تا در کروس بودم بطوری اطراف مرا احاطه کرده بودند که از خودم خبر نداشتم
طهرانرا فراموش کردم وقتی هم که از کروس فرار بیرون آمده خود را به تبریز
رساندم از یکطرف دیده و بازدید و از طرف دیگر قرار کارهای آشفته و مرحوم وزیر را
انتظام امور نایب لشکرنویس باشی و تدارک و تهیه سفر تا این ساعت بقسمی مرا مشغول کرده که
خود را از ادای تکالیف انسانیت معاف و معذور میدانم اگر این موانع و مشاغل
نبود چگونه میشد که بشما کاغذ ننویسم و اظهار ارادت نکنم و از دوری از صحبت [illegible]

پیان نمایم حالا این مختصر را مینویسم که گفتگو و محاسبه با میرزا نصرالله مشغولم و تا خود را بکنار

ارسس برسانم یعنی از ارسس عبور کنم نه خود را مورد گله میدانم و نه هیچ میدانم که چه میکنم

وجوهات ملزومی میرزا نصرالله را بعد از صدور دستخط همایونی و مأموریت عدالت الملک

مطالبه ان و هزار نوع تدبیر و تمهید وصول کردم و انشاءالله تعالی پس فردا که ۲۵

صفر است از تبریز حرکت خواهم کرد در باب وجوهات متعلقه شما همانطوریکه

میرزا ابرزک بشما عرض کرده نود و نه تومان وجه چیره و علیق شما را بعلیخان یاور نوشتم

هر وقت از کردستان وصول کرد معجلاً با آدم مخصوص برای شما بفرستد بقیه را هم

بموجب حواله خودتان در همین دو روز بعضی را بمیرزا ابرزک و بعضی را بمقرب الخاقان آقا

ابوالقاسم [illegible] تسلیم خواهم کرد از مقرب الخاقان مطاع معظم خان خزانه یکدنیا خجالت دارم که

[illegible] خدمت ایشان نوشته ام دعاهای بلیغه و ثناهای ارجمند مرا بحضرت

[illegible]

ایشان عرضه دارید و باین یک بیت اختصار نماید دیدی که خون ناحق پروانه شمع را

چندان امان نداد که شب را سحر کند بیچاره خودش و جمعیرا خراب کرد اللهم عجل

عاقبت امور ما خیرا ۲۲ صفر ۱۲۹۳

عرض میشود مخدوم مینویسم جناب عالی را شمس القلاده و وسط العقد مدارس آدمیت

قرار داده و تصریح کرده که جناب عالی رکن رکین و بنیان قویم این قوم است و الحمد لله علی ذلک

که حواس مخلص در باغ شمال صاحب آمده و صورت خارج از ذهن [illegible] گشته اند

اتقوا من فراسة المؤمن انه ینظر بنور الله [illegible] هم برده اولا منقود

ایاک اعنی است و ثانیا مسلم است که مقصود بالاصالة علت غائی جناب عالی است و کرام

نفر باید که مخلص را نیز در سلک [illegible] منسلک نموده عرض مینمایم که [illegible]

امثال مرا که از اهل ظلمه و بعبارة اخری [illegible] آب میدانند [illegible] بزرگ [illegible]

و کبیره نسبت داد اما ثابت و مدلل و واضح و مبرهن نشده باشد جناب عالی را هم در این باب
انجاعت قرار نداده ولیکن البته چنگ و شبهه آتشی هست که دود از سر آن می‌آید خلاصه ثبت
المطلوب و اگر هرا اعتذار نماید مولوی [illegible] ندارد این کلام و بهم بفهمید که چه اشارات است که شامل
جناب عالی را مشحون و مسحور کرده آنجا که عتاب بربریزد از پیشه [illegible] چه چیز دارم آن الهم
نشکوا الیک فقد نبینا و کثرة عدونا و قلة عددنا و تظاهر الزمان علینا روز دوم تحویل
شمس بحمل است و نظر بارادتی که بجناب عالی دارم تحریر صفحه پرداخته مبارکی و سعادت انسال جدید را
بر جناب عالی و سایر متعلقان دام اقبالهم و اطال الله بقاهم تهنیت میگویم و از جناب جلالتمآب آقای
مستدعیم که مشتری مرا از سیکار قطع نمایند که قطع الحلقوم خیر من قطع المرسوم والسلام ختام

۱۴ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۱

فدویت توام انچه مرقوم فرموده اید از دلایل کمال اتحاد و مآل اندیشی و خیرخواهی دولت
دوره

و ملت و از مقتضیات حفظ نظم این مملکت است که هشت سال تمام است زحمتها کشیده و
تدبیرها بکار برده و ملیونهای خطیر خرج و یاغیها و متمردین و اشرار مشهور را مستعد برای استقرار
امنیت و آسایش عامه مردم آذربایجان و مخصوصا در دفع اشرار و الواط دار السلطنه
آسودگی سکنه آن شهر بدین عظمت کاری کرده‌ام که در قوه احدی نبوده و نیست و هم
رفته شکر و منت خدای را که در این مدت هشت سال تکالیف خدمت و مأموریت
خود را بوجه اتم و اکمل بعمل آورده و بعامه مردم آذربایجان خدمتی کرده‌ام
مزیدی بر آن متصور نیست و حالا بر جناب عالی واضح و مبرهن باشد که معاندین سید
و وخامت این راه بی رویه که پیش گرفته‌اند کاملا میدانم و جزو بجزو مخاطرات آنرا که
باعث تضییع زحمات هشت ساله و موجب اختلال این مملکت آرام گرفته است همه را
با طرفها بجناب ... گفته‌ام و اما صریحا بجناب عالی مینویسم که چون بابانی و متوقع

. طراح همین مسئله که پیش آمده اقامه حجت و ارائه برهان یکپاره و بالمره بنظرم محال می آید

. و خودم فی حد ذاته خیلی خسته و شکسته شده ام عالماً و عامداً چشم چوخی پیچیده و زبان

. حق گوئی را بسته بی سرو پا می رویم تا بجا سرنهم العاقل یکفیه الاشاره زیاده زحمت نمیدهم

فدیت شوم ... حجت آلات الشاقی که بکلی ممتاز و شاهد ساطع الطاف سرکار بود رسید

رسید و هدایای جنابعالی کالمائده من السماء بر مخلص متوالی و متواتر است انعام شما

علیکم واطال الله بقائکم شرح قصیده ها را خواهم دید و مستفیض خواهم شد خدا

کند که فرصتی و حالتی داشته باشم که بتوانم جناب میرزا رضا و جناب میرزا محمد علی را

زحمت بدهم و صحبت نمایم رقعه معلومه را دیدم خداشاهد است که نسبت بایشان

اخلاص قلبی دارم که فی الواقع از هر جهت منفرد و ممتاز و باعث افتخار مملکت و ملت هستند

وباز هم قسم میخورم که هیچوقت قادر بوزره نخواسته ام از من دلگیری داشته باشند و

چون نوعی اتفاق افتاده است که بهمه قسم میتوانم برای ایشان مصدر خدمت شوم برای

مخلص باعث کمال تأسف خواهد بود که قدر اخلاص مرا ندانند و گاه گاهی از دیگران لطفی بدانند

که هر دو طرف را زبان داشته باشد و زبان بدخواهان را دراز نمایند اما مجدداً چه می خواهم

که چند روز است از اثر خیرخواهیهای جنابعالی از در لطف بر آمده اند و امیدوارم که

دیگر خللی نرسانند و روز بروز در تزاید باشد زیاده زحمت نمیدهم

فدیت شوم از وصول رقیمجات سرکار که در هر یک بنوعی دقایق لطف را

می گنجانید و عبارات بدیع و لطیف در آنها بکار میبرید برای مخلص کمال امتنان خاص

بسرکار والا دارم هر دفعه از مطالعه آنها نشاط و نباط کاملی حاصل میشود خاصه این رقعه

با مغز تحفه داری که مشتمل بر اصطلاحات پولتیک و مبنی بر حاصل و خلاصه عبارات

سلیمان پاشا ایلچی مخصوص بود و این بیچاره هرگز با نفصاحت حرف نزده و ابداً این نکات

و دقایق را در طی تقریرات خود بیان نمود همه مطالب را از سرکار والا استماع داشتم ولی نمی
دانستم که در اصطلاحات پولیتیکی حضرت لارد پالمرستون و بارون کوچاکوف را
بسته اید وقتیکه بازو مهره سرکار را در این صفحه هم مهر نمایم و تمجید و تحسین خود را بعرض
برسانم اگر در جواب رقیمه سرکار تاخیری شد علتش این بود که در این چند روز از میاندوا
گرفته تا لاهیجان و سلدوز در خدمت جناب جلالتمآب اجل اکرم افخم امیر نظام دام جلاله العالی
مشغول بودم که دقیقه فرصت نداشتم بجهت کارهائی که لازم بود در ملازمت چند روزه
خدمت جناب معظم له صورت دادم و از سلدوز رخصت یافته مراجعت کردم حالیه الملک
با افواج ثلثه قراگوزلو که مامور اردوی لاهیجان بود مرخص شد نصرة الملک هم با افواج
قره خویش از ارومیه مرخص خواهد شد و بالجمله چون تعب شیخ عبید و ملاحظاتی که بود
خیال اما قدری آسوده شده تخفیف مامورین سرحد و تقلیل مخارج دولت وجوب بهم رسانیده

و از جمله کارها تبدیل فوج پنجم شقاقی بفوج نهم خوئی است که میبایست انها پانزده ماه و انها
مرخص شوند معهذا چون خبر مرخصی بگوششان نرسیده بود قدری از در بی صبری
بر آمدند انهارا مرخص کردیم مقرب الحضره مرتضی قلی آقای سرهنگ که در دست
حسنعلی بیک یاور اسیر است و بیچاره نفس نمیتواند بکشد شرفیاب میشود و سلام و ثنای
مرا خدمت سرکار میرساند دیگر عرض نماید که فوج پنجم بود و بمناسبت کارهائی انها
با یکدیگر مکاتبه داشتیم و حالا که انها مرخص شده اند و نمیشود دیگر چه طوری
و چه حامی لابسته باید همه وقت اظهار ملاطفت نماید و همیشه خدمت رجوع نماید
فدیت شوم   برطبق این کاغذ مشروح و مفصلی که چهار روز قبل بخاکپای همایون
اقدس اعلی روحنا فداه عرض کرده ام و البته جناب جلالتمآب عالی نیز ملاحظه نموده اند
این است نمونه گوگرد و سنگ کلوخ خاک زردی که حیدر خان نایب الحکومه خوئی از میان

دوازده مارس اشجون سیوان وخاک وکلوخ مرسوله موسیو اشتراس المانی بیرون
آورده و قدری از خاک وکلوخ زرد یرا که در بوته گذارده و چیزی از او وصول شده
بود بعلاوه یکقطعه سنگ براتی که از اهم علیخان ضمیمه کرده فرستاده بود باین بسته
ارسال خدمت نمودم که بنظر انور همیونی برسانید تا محقق شود که این خاک وکلوخ زردی
که حیدرخان نایب السلکوه از میان راهها بیرون آورده است از جنس همین و نمونه بوده است که ارسال
شده و البته بعد از تجربه کردن آنها در دارالخلافه معلوم و محقق خواهد شد که این خاک وکلوخ زرد
از چه جنس و از چه معدنست و آیا طلائی داشته یا نه و بالاخره همانطور که در اعراض تلگرافی
بخاکپای همایون اقدس علی روحنا فداه عرض کرده ام باز هم در عالم چاکری و عبودیت عرض
مینمایم که البته ولامحاله در کوهستان مملکت آذربایجان اعم از سهند و سیلان و کوهستان
قراداغ و الوند و لاهیجان و سردشت و تخت سلیمان وغیره باقتضای طبیعت معدن

اقسام

اقسام فلزات هست و برای کشف و تحقیق آن بالضروره باید مهندسهای قابل با
هزار جانب دولت مأمور شده بیایند جزو بجزو و نقطه بنقطه این کوهسارها را ببینند
و معادن واقعه آنها را از روی علم و بصیرت و تشخیص بدهند تا منافع و فواید وجودی
که در ممالک دیگر از این نوع معادن بدست آورده باعث ثروت و مکنت دولتها و
ملتهای دیگر شده است بدست بیاید والا این معادنی که هست مجهول خواهد ماند و بهم

بحضرت مستطاب اشرف آقا میرزا علیخان امین الدوله دام اقباله و بوسیله

فدایت شوم آمد گلو وخط مبارک را رسانید از دست قاصدی که کتابت مبارک
در پای قاصد افتم و بر سر نهم کتیب بالحن و لهجه بختیاری قصیده ها خوانده نشانها
آورد و از التفاتهای جناب مستطاب عالی نسبت بمن قصه ها گفت و غصه ها برد و چون
بوی جان میآمد از پشم گلو و جای دیار یار بود تا توانستم استراق فرصت کرده

با او صحبت داشتم و حالا که مراجعت مینماید برا و حسرت میبرم و دریغم میاید که دیده
گلو بحضور انور عالی روشن میگردد و من محروم تا در اینجا بود از انجا غیبت کند تا در اینجا
از اینجا چه بگوید و حالا که عازم است این شعر را با او خواندم و گفتم من ای گلو که رفتن
نگوی دوست ندارم تو میروی بسلامت سلام ما برسانی زیاده خاطر شریف
حضرت عالی را که از جان گرامی تر است مرحمت میرسانم و مخلص قدیم بیریا هستم
فدیت شوم بازآمدن گلو بیک با شعر ساز کرده و مرقومه مبارکه حضرت
عالی را که مانده برد غم بشکرد شادی بدهد جان پرورد و تا دیدش گفتم مرحبا
طایر فرخ رخ و خنده پیام خیر مقدم چه خبر یار کجا راه کدام گفت شکر خدا
که از مدد بخت سازگار رجب بدعات همه کار و بار دوست و چنان دیدم
که خوش میدهد نشان جمال و جلال دوست خوش میکند حکایت عز و وقار
دوست م

دوست مقدمش را گرامی داشتم و تا بود حریف ظریف و رفیق صحبت بود
و حالا که خوش بحبانه عازم خدمت است با و گفتم که پیری و شکستگی و پژمردگی
و افسردگی و رنج و مشقت شبانه روزی و وحدت و انفراد مرا مشغول حالی که
گرفتاری خود را بتوسط بازرگان همجنسهای خود پیغام داد و چاره خلاصی خود را
از انها خواست با سلام و ثنائی که حاکی خلاص من و لایق سابقه عالی باشد عرضه دارد
تا جناب مستطاب عالی با اصابت رای و رزانت عقلی که خاصه وجود شریف حضرت است
نمایند و چه ارشاد بفرمایند زیاده مصدع نمیشوم و قتی بملق و ریا که
راسخه غالب مردم این ایام است از جان و دل مخلص واقعی حضرت مستطاب اجل هستم

کاغذیست که مرحوم امیر نظام با حشر در ایام وزارت فوائدی
از دار الخلافه نوشته در روزنامه سال چهارم تاسیس درج شده

روزنامه نامی اختر که امروز سرمایه بهرهٔ اخلاق و شهرهٔ آفاق است از بس تحقیق

مبانی و بلاغت معانی که در هر سطر و سطرش بکار رفته است اگر مفتاح آداب اش خوانند

رواست و اگر سرمایهٔ خلاقش دهند سزا و با کمال لفظ و جمال معنی اگر عقول

سلیمه و آرای مستقیمه را بوظایف بینش و لطایف آفرینش و استحکام قواعد

دین و دولت و انتظام قوانین ملک و ملت دعوت کند زیبنده است

که خاص و عام از کلمات حکمت آمیز آن بهره‌ها برند و فایده گیرند هزار آفرین

بر برازنده این خلاق و طرازندهٔ این اوراق و مؤسس این معانی و مهندس این مبانی

که در حیازت ظرف سخن و ریاضت دقایق معانی اختر از چرخ برین بر آرد باشد بورق

گوهر از بحر واز آرد و ریزد بکنار و بزرگان سلف و حکمای مدارک وضع نگارش

کتب اخلاق و سیاسیات نهادند و پاس انتشار آثار و اخبار را استوار کردند

هم برعایت این دقیقه بود که نشر آداب کنند و تشحیذ الباب ترتیب نوع

بدان جویند و ترقی نفوس طلبند رسوم جاهلیت و عادات سوء را براندازند

و حسنات ابرار و آداب معارف را ترجمانی کنند و این روزنامهٔ مبارکه هم

بر این وتیره طراز حلهٔ معالی شده است و وشاح آغوش اعالی و پیرا هر چند در تجدید

لباس و تاکید پاس آن مبالغت رود و همت عالی بر فواید عامه و نتایج کامله

تامه مقصود آید البته پیرایهٔ استحسان و آرایش قبول بیشتر خواهد یافت و خوشتر

آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران والله علی ما نقول وکیل

صنیعان وزیر فواید عامه است

مرحوم مغفور عزیز الله خان سردار دام قباله نوشته است

فدایت شوم پارسال عبای کردی مرحمت فرموده مرا داخل لباس آشغان

علیه الیه ان کرده بودید این عبا پوسیده از دوشم ریخت تار و پودش
یکسره از هم گسیخت مانده ام وقت سواری بی عبا واندرین برف و دمه یک
لاقبا یک عبای لطف کن از پشم و زر کسوت بوبکر و عثمان و عمر رنگ او
از دارچین و زنجبیل که بود بی مر شمار از آن قبیل پشمش از اغنام و زنبای رند
نی زکاکاوید و از باچسلوند تا بگویم در میان خاص و عام کین عبا باشد لباس
شه امام اولین و دومین و سیمین رحمة الله علیهم اجمعین زیاده جسارت
عرض میشود وصول رقیمه جناب عالی را در این صبح پنجشنبه بفال نیک گرفتم و مکرر
الخمیس برکة ثابت شد اما متأسفاً زحمت میدهم که موجب صادق خان
خوئی را نعش او از زمین برداشته نشده قسمت کردند و از دار الخلافه حکم
بر قراری آن در حق اولاد خودش و دو نفر دیگر صادر شد اما بجا بیفتاده تا الحال

[illegible]

میدهم که از امروز تا هر وقت در هر جا متوفائی هم برسد هر که باشد لامحاله
یک مبلغی از موجب او را برای جناب عالی قرار میدهم ان شاء الله تعالی

کاغذیست که بمتولی باشی مشهد حضرت ثامن الائمه علیه آلاف التحیة والثنا

فدایت شوم مقدر چنین شد که آن یک پسری که سالها در تعلیم و تربیت او
خون جگرها خورده و رنجها برده بودم بوبای کرمان مبتلا شد و من بیچاره در این آخر
عمر بچنین مصیبتی گرفتار آیم و میان این خانواده بکلی خراب و بساط مجلس یکباره
برچیده شود نه تنها بنده گرفتار مصیبتم بلکه جمیع از صاحب منصب و سرباز بیان قضای
آسمانی در گذشته اند و در همه این ولایت از وقوع این حادثه بزرگ و تلف شدن این همه صاحب منصب
و سرباز ماتم و شیونی است که مسلمان نشنود کافر نبیند رضاً بقضائه و تسلیماً
لامره مقصود از زحمت افزائی این است که بمقتضای وصیتی که آن ناکام کرده است جنازه او

باید در آستانهٔ مقدسه حضرت رضا سلام الله علیه دفن شود از جناب عالی استدعا دارم

که هر وقت جنازه او را وارد کردند قدغن بفرمایید که جای مناسبی را که معلوم و ممتاز باشد

برای دفن او معین نمایند و بجهة تذکار خواطر شریف عرض مینمایم که عموی مرحوم [illegible] خان

در توحید خانهٔ مبارکه مدفون است چنانچه مقدور و ممکن شد که او را هم در پهلوی عموی

مرحوم دفن نمایند از التفات مخصوص که نسبت بمخلص حقیقی خود دارند دریغ نخواهند

بود با این خاطر شکسته و روزگار تباهی که دارم زیاده بر این حالت تحریر و دو رقعه

۱۲۸۶

نگاری نداشتم و همه روزه مترصد ارجاع خدمات و فرمایشات هستم [illegible]

جناب فخامت نصابا این کاغذ شما تحفه کالجه و طاووس و جعبه نقد و میوه جاتی

که فرستاده بودید رسید شما را مثل مشک و عنبر رفته میدانستم و چشم منتظر

این تعارف و بار خانه شما بودم خیلی زحمت کشیده اید و نهایت امتنان حاصل شد

خاطرم

خاصه از این حسن نیتی که اظهار کرده اید و از حقتعالی مسئلت مینمایم که مراحمات ...

امنیت و آسودگی و ازدیاد اعتبار و شئونات مردم آذربایجان

عموماً و وجود شما خصوصاً موفق نماید و حق این است که از شما و امانت و

صداقت و ادب شما نهایت رضامندی دارم انشاالله موفق

باشید جواب تلگراف فتح الله خان را نوشته ام ارسال داشته ام ذیقعده ۱۲

فدیت شوم   رقیمه ملاطفت آمیز جناب اجل زیارت شد منظومه میرزا

شوکلای صدر الشعرا نیز در ضیافت لیلهٔ مبارکه تولد حضرت اقدس

امجد والا روحی فداه در منزل فیروز بچه محلهٔ خودمان که حالا سری

توی سرها آورده و نصرة الدوله شده رسید ای کریمی که از تو دشنام

شکر کردم که کرده یاد دم   بی تملق و نفاق و بی مبالغه و اغراق هر شب

روزی که بی تو میرود از عمر هر نفسی میخورم هزار ندمت و حق هم دارم که
دیگر بدست نیاید چو تو وفاداری آن کریمی تو و اصغای تو و آن تبسمهای
جان افزای تو آن اخلاق حسنه و آن صفات حمیده و آن شرم و ادب
طبیعی و آن مناسب گوئی و مناسب خوانیها و آن ملاحظات عاقلانه و بیجی
دانیها آن شوخیها و ظرافتها آن تقلید ترکیهای علی اصغرخان و آن
اشعار طاق بندی آقاتقی و آن شعر بالبدیهه در حق دبه باشی و هزار
چیز دیگر از فضایل و مناقب جناب جلالتمآب عالی که همگی در نظرم صف بسته
میدانم کدام یک را پایان و بر دوری و محرومی خودم از شمایل جناب عالی رفیق
شفیقی بچه زبان اظهار تاسف نمایم میرزا شوکلای خوب از عهده برآمده و
از برادران و مخادیمکه در این محفلها جناب عالی شریک بوده و از من
یاد

یاد کرده اند نهایت امتنان دارم احوال مخلص همان طورست که دیده اید و بعباره
اخری جانی سخت کرده میمیرم و میدانم جناب اجل عالی هم قدری از جان شیرین من
اخذ و موده این مقطع را از غزل حافظ علیه الرحمه مطمح نظر و وجهه همت قرار بدهید
حافظا چون غم و شادی بجهان در گذرست بهتر آنست که من خاطر خود خوش دارم
ابلاغ سلام بجناب مستطاب نظام العلماء و سایر مخادیم منوط بهمت عالیست
زیاده زحمت نمیدهد ۶ رجب ۱۳۱۰

کاغذیست مرحوم مغفور قایم مقام رحمه الله تعالی نوشته

فدایت شوم رقیمه جناب عالی علی التوالی شرف صدور ارزانی داشته
نمیدانم از دوری و مهجوری از خدمت سرکار اظهار تاسف نمایم و یا بسعادت
التزام جناب عالی در رکاب مبارک و محرومی خودم حسرت ببرم جامی

و خون دل هر یک یکی دادند در دایرهٔ تقدیر تقسیم چنین باشد سبزی صحرائی
رسید و امروز آش ماستی از او بپاد جناب عالی صرف خواهد شد از بس اصفا
و هوای اینجا تا پهلوان تعریف کرده بودید هوس افتادم که اگر دماغی و فراغتی داشته
باشم بدو منزل پهلوان بروم و مشتاق الملک را هم که بعزم اقامت از باغ بهجت آمده با خود همراه
خواهم برد هر جا که هست بی تو نباشد نشست ما خواستم دستی نگاه دارم و چیزی
بنویسم که مرقع فرزندی قاسم خان را بکار آید اما خواجه سرکیلی از در در آمد و من از خود بدر
شدم گوئی که زین جهان بجهان دگر شدم و السلام علیکم

کاغذیست بمرحوم مغفور قایم مقام رحمة الله تعالی نوشته

فدایت شوم باد آمد و بوی عنبر آورد یعنی فرستادهٔ علیقلی خان
رسید و رقیمهٔ شریفهٔ جناب عالی را رسانید ما با دوستی که مر دوستان را

دوای

دوای دل و راحت و جان و تنند ذوق سلیم جناب عالی میداند و شهادت
میدهد که مطالعه رقیمجات شریفه مفرح یاقوتی و تریاق فاروقی من است و
نشاط و انبساط مخصوصی در من هم میرساند که آنچه مرقوم میفرمایید
از دل است و سر رشته از صفا و محبت شکر خدا را که مرض انفلونزا
از جناب عالی بسلامت گذشته است و گویا خبر ندارید که تا آخر سن بودم
بر سر من چه آورد و نزدیک بود که مرا بسرای آخرت بفرستد معلوم شد
که بقول امیر تیمور گورکان باز هم خدا را در این دنیا با ما کارهاست و
بعد از خلاصی از آن مهالک خود را بگردستان رسانیدم بحمد الله و از برکت
همت جناب عالی احوالم بد نیست و از روی میل و رغبت بلوازم خدمتی که
در اینجا بود بمن رجوع فرموده اند مشغولم اعطاء لقب قائممقامی و شغل ابوی

پیشکاری آذربایجان بجناب اجلّ عالی بروجه استحقاق و خیلی مناسب اوّلا انشاءالله
تعالی مبارکست البتّه در نظر شریف هست که مکرّر میگفتم پیشکاری آذربایجان
جامه ایست که بقامت جناب عالی دوخته شده و حالا که وقع القوس فی ید باریها
وبعبارة اخری وحقّ من له الحقّ رسیده بسیار خوب و مطلوبست و کر
اندکی نه بروفق رضاست خورده مگیر که گل بی خار میسّر نشود در بستان و مسلّمست
که گل عزیز است و خار خوار و با اندکی و نحتی مماشاة انشاءالله کارهائی ساخته
خواهید کرد مرحمت مخصوص حضرت اقدس والا دامت شوکته که دست یاره مددکاری
هم مثل سالار لشکر دارید اجزاء و ارکان دیگر هم که غالباً از خودتان است هم رشته
باصطلاحی که فیما بین خودمان بود همه چیز در سر جای خود قرار گرفته و بیاری خدا
آغاز انجامتان مبارک خواهد بود از اینکه رساله الشکوای مرا منظور نظر مبارک
فرمودند

حضرت اقدس امجد والا رسانده و دستخطی مبنی بر مرحمت صادر فرموده اند تشکر
دارم عریضه مبنی بر تشکر عرض خواهد شد علیقلیخان خیلی معطّل شد لطف فرموده
اورا روانه بفرمائید که بودنش لازم است انشاءالله تعالی قاسمخان اوّلش
خوبست بپایان آمدانید فقره حکایت همچنان باقی بصدد فقره نباید گفت
حسب الحال مشتاقی والسلام علیکم ۴ رمضان ۱۲۹
قربان حضور مبارکت شوم امروز که یکشنبه یازدهم جمیدی الاولی است
جناب شریف العلماء چون طالع فیروز و بخت مقبول اثر در آمد و پیشکاری را
بوصول مرقومه مبارکه قرین سعادت کرد از تقصیر و تقاعدی که در عرض جواب
دستخط سابق رویداده عذر میخواهم و بذیل عفو و اغماض حضرت والا
روحی فداه تمسک و توسل میجوئیم که مرقومه مبارکه در بحبوحه مسافرت

بولایات سرحدیه زیارت شد و هرقدر خواستم که اشتیاق وصفی کرده جوابی عرض

نمایم میسر نشد بس خجالت که پدید آمد از آن تقصیرم از تشویش کارگذاری مهام خارجه

آذربایجان بجناب جلالت انتصاب مستشار الدوله اظهار خوشوقتی و این چاکر را از انتخاب

تحسین وتمجید فرموده بودند حضرتی که در اینمورد برای چاکر قرار میتوان داد این است که چنین شخصی

اورا ادا کرده و مثل او کاردان وکارگذاری را بیکار نگذاشتم و خوشوقتی چاکر از

اشتغال او باین خدمت بیشتر است زیرا که با آگاهی و بصیرتی و لیاقت و کفایتی

که دارد مهام خارجه آذربایجان را که نهایت اهمیت دارد بسیار خوب اداره

میکند و از وقتی که اداره این دایره بر عهده ایشان مقرر گشته تخفیف عمده در تکالیف

و زحمات وارده باینچاکر هم رسیده و بالضروره در امور راجعه بایشان لازمه

تقویت بعمل آمده و خواهد آمد و یکی از فضایل و فضایل و مرجحات و تخصیصات ایشان

این است که از چاکران صادق الاخلاص حضرت والا و در این مسلک ثابت قدم است

و انصاف باید داد که جناب شریف العلما نیز و عزیز ناتمامی ثابت است و در فراهم

آوردن موجبات تحبیب بین الحضرتین یار شاطر است نه بار خاطر و بحمد الله بعضیها

بی اجر نمانده و از مقدماتی که ترتیب دادیم و صغری و کبرائی که چیدیم نتیجه خوبی بدست آورده ایم

و ازجمله شواهد آن این است که ده و دوازده روز دیگر مقرب الخاقان میرزا حسن خان

پیشخدمت خاصه سرکاری با دو راس اسب بسیار ممتاز از خانه زادهای دخشان

که منتخب و مصدق چاکر است بخدمت حضرت والا دامت شوکته اعزام خواهند

فرستاد عجالة باین عریضه کفایت کرده انشاء الله تعالی بعد از میرزا حسن خان

عریضه دیگر عرضه خواهم داشت عمر و دولت والا پاینده باد و شش فرخنده

۱۳۲
معروضه ۱۲ شهر جمدی الاولی

معتمد السلطانا   نوشتجات شما رسیده و راپورتهای شما را هم دیده ام نتیجه نوشته شاهد

از روی کمال خیرخواهی و آنچه اطلاع داده اید همه از روی بصیرت و محض

صدقت و حقا که اسم شما با رسم شما مطابق است و صادق و امین هستید بطوریکه

دیده و دانسته اید مدار دوستی مردم این ایام بر منافع روز بروز و ساعت بساعت

خودشان است نه بر حفظ حقوق دوستی چندین ساله و یک کلمه یادآوری میخواهم که آنهائی

آنها را انصاف نماید و زبان بدگوئی و عیبجوئی آنها را ببندید و وقع و اعتبار اشخاص

لطفعلیکه نوشته اید صحیحست و از قراریکه معلوم میشود از هر جهت بر دیگران ترجیح دارد و چند

ذاتاً شخص پایدار و درستکار و لایق هر نوع موافقت است و من هم با اقسام مختلف

با ایشان از در دوستی و موافقت برآمده ام و در هیچ نوع یادآوری و رسومات معموله

کوتاهی نکرده ام و روز بروز بر مراتب دوستی خواهم افزود و حق این است که

ایشان

یشان هم در همه تحریرات خودشان اظهار کمال دوستی مینمایند و در انجام کارها موافقت

کلی دارند و نوعی خواهم کرد که همه رشته کارهای خودمان بدست ایشان باشد و اینک

کاغذی در سفارش شما و تأکید در انجام مطالب و ترقی منصب شما و قوللر آقاسی

و تعجیل مراجعت شما با ایشان نوشته ام برسانید و اگرچه وجود مثل شما را که در صداقت

نظیر ندارید در آنجا لازم داریم اما بودنتان در اینجا لازمتر است و سعی نمائید که [illegible]

زودتر مراجعت نمائید از قوللر آقاسی نهایت رضامندی را دارم و خدا گواه است که قدر او را

عبدالحسین پسر خودم دوست میدارم انحصرا در وصول رقیمجات شما و باز هم

تأکید مینمایم که هر چه زودتر بتوانید زودتر مراجعت نمائید و تا در آنجا هستید با هر پسته

اطلاعات لازمه بدهید صورت کارها و گزارش آنجا قوللر آقاسی شما

خواهد نوشت والسلام

کاغذیست که مرحوم مغفور مبرور مصطفی قلیخان اعتماد السلطنه جناب
شاه زاده از پاریس نوشته بتاریخ ۲۷ شهر ذی حجه ۱۲۸۳

فدایت شوم مدتی است بزیارت دستخط شریف مشرف نشده و من
هم از عریضه نگاری و عرض ارادت قصور نکرده ام وقایع و اخبار این ممالک را
نوشته باشید در سر یک مسئله که شرح و بسط آن زیاد لازم دارد نزدیک بود فیما
بین دولت ونیه و دولت پروس جنگ بزرگی واقع و اختلال و انقلاب
عظمی در غاشیه فرنگستان واقع و ظاهر شود اما توسط دوستانه دول ثلاثه یعنی
لمه و روس و انگلیس مانع شد و مقرر است که در لندن مجلس مرکب از مامورین کبار
ونیه و پروس و لمه و انگلیس و روس منعقد شده مسئله متنازعه را تمام باحترام
طرفین اصلاح نمایند از اوضاع کسپوزیسیون که یکماه است دایر و مفتوح شده
چه عرض

چه عرض کنم که در بیان نمیگنجد و مختصرش این است که از اول خلقت آدم تا امروز
چنان اسبابی فراهم نیامده و چنین بساطی گسترده نشده افسوس که باب علم بر ما مردم
مسدود و راه آمد و شد بر آنها دشوار گشته و از تحصیل منافع و کسب فواید و طلوع
برترقی بالمره محروم مانده اند باری برای امتعه مخصوصه خودمان جائی بنائی
بطرح و طرز عمارت ایران ساخته و آماده شده است با بهایم ارزاق
اخباری که رسیده است پنج و شش روز دیگر خواهند رسید هر چه باشد جو بینت
و باصطلاح فضلا وجود ناقص به از عدم صرف است مخلص لامحاله روزی دو دفعه
باکسپوزیسیون میروم و خدا گواه است که غالبا بر شریف نشستن جاهای بیجا تأسف
میخورم و با کمال حیرت و حسرت بر میگردم که امیر دم مردم علوم و صنایع را بدرجه
کمال رسانده اند و ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم بنده زاده یحیی نوشته بود

جناب عالی آرزوی کمال مرحمتی که دارید او را رفتن طهران امر فرموده اید جناب صاحب الملک

بهمین طور فرمایش کرده و میرزا بزرگ را محض همین به تبریز فرستاده زیاده خدمتی عرض ندارم

خوب آقاجان بفرمایید ببینم این همه تشخص را از کجا آورده اید که عشاقی شما با

مردمان معقول ندارید کاغذ مینویسند جواب نمی نویسید سلام معروض شد التفات

نمیفرمایید بلی آن قصر خورنق و سدیری که شما ساخته و آن بالش و سریری که شما پرداخته اید

نمیگذارد که عشاقی و التفاتی بفقرا بفرمایید فرعون هم قصری را فراشت که سر بر طارم خضرا زد

و دعوی الوهیت کرد عاقبتش شنیدی هاری بابا به از این باش و غم ما را بخور

که بنده قدیم و نمک خوار دیرینه ایم و روزی خواهد آمد که شاهزاده بزرگ

بحمام رود و یک موزه و یک شلوارت قرار دهیم و وقتی که روزنامه آمده سر و پای ما

او گسترده شد و فریاد و ناله آغاز کرد لوز و لواز از سرکار شما قدری

نمی فرمایند –

و محلی نمیماند واقعاً بسیار بی التفاتی کرده اید که در این مدت چیزی ننوشتید

و خدمتی رجوع نفرمودید و هیچ نمیدانم که بعد از آن قیامت کبری و داهیه عظمی

و آن قضای مبرم و آن بلای مهلک حال و کار چه شد و حالا چه طوری و چون

همیگذرد بر تو روزگار از بنده جویا شوید چنان خبر دارید که بر حسب تقاضای

که کرده بودم اذن و اجازه مراجعت ارزانی داشته اند اما کاری نکرده اید که بیابان

آب نمی توانم مراجعت کرد و دردی بی درمان و قصه غصه انگیزی است و اگر

در خواب میدیدم که یکدفعه هم شش دفعه اول و بعد از آن خواهد شد مطلقاً تک

خدمت مخادیم و عزیمت پاریس اقدام میکردم و حالا شب و روز بتدارک و بسیج سال

استخلاص خود مشغولم و کمال امیدواری دارم که در اواخر ربیع الاول سرف

خدمت سرکار را دریابم و یکدفعه رحل اقامت انداخته و دم گرمی ...

باشیم و دیوان اشعار جمع کرده ابیات عشق بخوانیم که بقول ترکها

بونلاردن فایده یوقدور

فدایت شوم   فراق دوستان و یاران   که ما را دور کرد از دوستداران

خدا گواه است و قلب جناب عالی آگاه که از دوری و مفارقت جناب عالی حالتی دارم

که بدتر از آن تصور نمی‌آید و آنچه از رنج غربت در کتابها خوانده و از اشخاص شنیده

بودم حالا در خودم معاینه می‌بینم که واقعاً بی‌حضور جناب عالی تبریز برای من در حکم غربت

و برنج و ضجری افتاده‌ام که کس چنین نفتد و با کس چنین مباد. و این شعر مناسبت حالست

از روی یار خرگهی   ایوان همی بینم تهی   وز قد آن سرو سهی   خالی همی بینم چمن حالا

حق دارم که بگویم هیچ چیز در جای خودش نمانده باری ان‌شاءالله بسلامت میروید و بسعادت

مراجعت میفرمایید و اینکه شرحی راجع بپالیست بجناب جلالتمآب اجل اکرم آقای ناصرالملک

دام اجلاله العالی بنویسم نوشته فرستادم و علاوه بر آن شرحی هم بجناب

جلالتمآب اجل آقای امین السلطان دام اجلاله نوشته لفاً ارسال داشتم و همچنین بجناب

حضرت اقدس والا دامت شوکته ملفوفه بجناب جلالتمآب ناصرالملک ضمیمه کردم که

ان‌شاءالله آنها را برسانید و بیاری خدا با شمول مراحم شاهانه هر چه زودتر و

هرچه زودتر مراجعت خواهید کرد و چشم مرا بملاقات خودتان روشن خواهید

کرد با جناب امین السلطان خیلی گرم بگیرید از دست جناب مستطاب اشرف مشیرالدوله

از جانب مخلص ببوسید عذر شرمساریهای مرا بخواهید و تشکرات بی‌نهایت مرا

از التفاتهای ایشان عرضه دارید لعنت خدا بر این پیشکاری آذربایجان که

طبعی مرا از دستم گرفت و بلائی گرفتار شدم که روز و شب خود را نمیدانم یکی از

فضایل این مأموریت نامبارک اینست که یکباره و بالمره از ادای رسوم انسانیت

در خدمت آقایان معظم خودم که سالها با من لطف داشته اند دستم کوتاه شد و در صحت

نوشتن کاغذ و عرض ارادت هم با ایشان ندارم شما را بخدا حالات و گرفتاری ما را

بطوری که دیده و میدانید تشریح نمائید که لامحاله حمل بر بیحقوقی من نفرمایند زیاده

بر این زحمت ندارند ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۱۳

فدایت شوم صبح پنجشنبه غره جمیدی الاولی ۱۳۱۳ هجری از منزل جناب ... جلالتمآب

سردار کل عساکر منصوره ایران باتفاق سرکار امیر الامراء العظام حاجی خسرو خان

قاجار عازم خدمت جناب مجدت و جلالت نصاب اعتمادالسلطنه شده در جمران

شمران شرف خدمت ایشان را دریافت کردیم اجزای مجلس افلاطون الزمانی آقا میرزا

علی اکبر طبیب سالیانی و سرکار مقرب الخاقان عبدالعلیخان ادیب الملک و آقا سید

باقر جمارانی و آقا میرزا رضای کاشی و چند نفر دیگر بودند جناب اعتمادالسلطنه

برای

برای اصلاح مزاج ایشان سهلی از شربت ورد میل فرموده بودند و جزئی انقلابی شد

هوای منزل ملایم و نهری از آب صافی جاری بود و گلهای لاله عباسی و کوکب ساحت

حیاط را از هر دو طرف درخشنده و روشن کرده غلیان یا قلیان آوردند اجزای

مجلس محض آسودگی جناب اعتمادالسلطنه باطاق دیگر آمده هر یک بر بساطی نشسته و کسی بر

بالینی تکیه کرده بنده که سوء هضمی عارض و وجع معده روی داده بود تحت خوابی

.. اختیار افتاده ساعتی دراز کشیدم و چرتی زده دیدم که از خوابیدن کسالتم زیادتر

. میشود محض اینکه خود را مشغول نمایم قلمی برداشتم و تحریر این صفحه پرداختم و

در اثنای نوشتن ملتفت بودم که سرکار حاجی خان و حکیم باشی و آقا میرزا علی اکبر از هر

دری سخن در پیوستند و آخر صحبت ایشان به بیوفائی دنیا منتهی شد یکی آه غمی

میکشید و دیگری دست تأسف بر زانو میزد و آقا میرزا رضا هم گوش میداد و دری

میخبابانید مرکب بنده هم غلیظ و قلم کند شد و زیاده براین تحریر نمیتوانم نمود حمری الالی

برادر مکرم مهربانا   محضر نوشته شما رسید و هم از پاره اظهارها و گرفتاریها که از طرف

شما داشتم بیرون آورد حقیقت نیست که ملاحظات بطوری دقیق و تکالیف بحدی دشوار

شده است که نه از عائله ما و نه عامداً خود از احوال پرسی دوستان خود هم مضایقه

دارد و تجاهل میکند والا چه دلیل دارد و چرا باید از یکماه بیشتر از شما کاغذ نرسد و من تحریراً

و تلگرافاً از شما احوال پرسی کنم باری شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت

دیگر   از مژده اعاده صحت شما خوشوقت شدم و دعا میکنم که دیگر انشاالله این نوع ناخوشی

شما عود نکند در کاغذهای سابق اظهار کرده بودید که شاید در مسئله اضافه مواجب فرزندی

میرزا علیخان برای من تردیدی حاصل شده و یا میرزا هادی القاء تردیدی کرده که خودتان

میدانید

میدانید که میرزا هادی و غیره تصرفی در مزاج من ندارد و من خودم هم در کاری

که راجع بشما باشد تردید و تغییر قائل نیستم اما خدا گواه است که تا بحال هر قدر سعی

کرده‌ام نتوانسته‌ام که محل از امعین نمایم و چون عجالتاً خودم خیلی مقید بانتظار وعده

هستم انشاالله تعالی خلف وعده نخواهم کرد و هر طور است محل از امعین کرده بآن

برادر اطلاع میدهم   در باب رسومات حکم یاوری محمدعلیخان این منیرالی که برداشت

کرده‌اند اقلش دویست و پنجاه تومان است و حال آنکه بلی بضاعتی و استطاعتی

ندارد خودتان میدانید علی ای حال البته باید رسوم حکمش را بدهد و هر طوریست اورا مجبور نمایم

که هیچ نباشد با آن تفضیل و آن اشخاصی که نوشته‌اید اقلاً یکصد و پنجاه تومان بدهد

که شما خودتان هرچه هر کس مناسب میدانید بدهید برای اینکه فرمایش حضرت

اقدس امجد بعد والا روحی فداه از آنوقت تا حال همه جا آدم فرستاده‌ام

و هر اسبی را که در این ولایت سراغ دادم فرستادم آوردند و بالاخره سه راس
اسب که دو تا تای آن سهای کالک نبه آقا و محمد آقا است و یکی دیگر را که تازه بیک صد
و پنجاه تومان خریده ام حاضر کرده ام و تا سه چهار روز دیگر اینها را با متعلقین آدم
خود بضمیمه پانصد تومان بقیه پیشکش حکومت ارومیه و بار خانه از ترشی آلات و غیره
١٣١
آنجا خواهم فرستاد اگر مقتضی باشد از خارج عرض نماید زیاده زحمت نمیدهم ایام
امیر الامرا العظاما   بقراریکه از وزارت امور خارجه مرقوم داشته اند شما در خود
راپورتهای خودتان بوزارت خارجه اظهار داشته بودید که مامورین دولت خارجه
اظهار داشته بودید که مامورین دولت چندیست که بخیال تصرف جزئی ییلاقی که
در دست ایلات این دولت علیه باقی مانده است افتاده و میخواهند دهی در آنجا
احداث نمایند و حسب الامر مبارک مقرر شده بطوری که مقتضی است اقدامات
لازمه

لازمه در سد راه پیشرفت خیالات آنها بعمل بیاید لهذا اشما مینویسم که مناسب
بود که شما این اطلاعات خود را زودتر بمن می نوشتید و همین طور که بوزارت خارجه
راپورت فرستادید راپورتی هم باینجا میفرستادید که زودتر مطلع شده
هر اقدامی که لازم بوده است بکنم نمیدانم باعث اینطور غفلت شما چه بوده در هر صورت
حالا مینویسم بوصول این نوشته بلاتأخیر مقرب الحضرة العلیه محمود خان خندی را
که بماموریت مخصوص در آنجاست باتفاق آدمی از طرف خودتان مامور نمایید با آن
محل رفته بدقت تمام ییلاق مزبور را ملاحظه و معلوم نماید که از راس حدود عثمانی
تا آنجا چه قدر مسافت است و در این مدت در تصرف کدام طرف بوده آیا از جمله متصرفات
بلانزاع این دولت علیه بوده و یا از اراضی متنازع فیهاست و سابقا آبادی
داشته است و یا اینکه حالا تازگی میخواهند در آنجا احداث نمایند و عثمانیها

دراو عای مالکیت آنجا ذکر سبب و دلیلی نکنید یا نه و اگر ذکر دلیلی بکنند بچه دلیل متمسک

میشوند و صورت تحقیقات محمود خان را بمهر خودش بضمیمه صورت اطلاعاتی

که خود شما داشته اید و بعد از این تحصیل خواهید کرد بزودی بفرستید تا اطراف

مسئله احاطه و استحضاری هم رسیده هر اقدامیکه لازم است بشود ۱۲۵ شهر شوال

برادر مکرم مهربانا خودتان تصور نمایید که از یکطرف با مفارقت شما و از طرف دیگر

با دوری فرزندی عبدالحسین چقدر ملول و افسرده ام واقعاً این انس و علاقه امری

بنی نوع انسان بلای عظمی است و مخصوصاً بر من که مقید و متعلقم محبت زیادت از دوری

دوستان و متعلقان خیلی سخت میگذرد و خاصه که دوست و برادری مثل شما و فرزندی

مثل آقا باشد خلاصه مرا بر آتش هجران نشاندید و رفتید امید که حفظ خدا همراهتان

باشد از محبت و مهربانیهای تحریری و تلگرافی شما نسبت به آقا که همگی از جسم و قلب بود

نهایت

نهایت امتنان دارم خداوند شما را موفق نماید و بر عزت شما بیفزاید و فرزندی

میرزا علیخان را برای خوشدلی شما حفظ نماید کاغذها و نوشتجات مرسوله

در ایام توقف در ساوجبلاغ و بعد از حرکت از آنجا همگی رسیده و بر نکات

و دقایق مندرجه در آنها ملتفت شده ام منظور من که مکرر اعلام کرده بودم

که در حرکت از ساوجبلاغ تعجیل نکنید این بود که بحکم ضرورت چندی در آنجا بمانند

و باصلاح حال و کار آقا سیف الدین بپردازید از قراریکه نوشته بودید معلوم

شد که وکلای دولت آقا راضی باشند او ایام اقامت شما [illegible] بقدر

بودن شما را لازم ندانسته و آن برادر نیز با مشاهده آن مفارقت [illegible] کرده

در حرکت از ساوجبلاغ تعجیل کرده و بد هم نکرده اید و با جمله از بیانات تفصیلی [illegible]

آنچه باید بر من معلوم شد و بحکم ضرورت در خیال بعضی تغییرات و تدارک

بودم که سید رضا خان از جانب آقا آمد و بر معلومات من افزود و سرهم رشته
عجالةً اینطور بنظرم مناسب آمد که سید رضا خان را بسمت للهگی و پیشکاری آقا
بفرستم و بنویسم که احمد بیک در ساوجبلاغ نماند بخانه اش برود که برضای خاطر
اغلب مردم آن ولایت و اصلاح کار آقا نزدیکتر است اگر آدم خارجی مثل عبد العلیخان
میفرستادم دیگر به دست آقا از کاسه بیرون میرفت و بکلی از سکه می افتاد عجالةً
اینطور بهتر بنظر آمده و بهمین طور رفتار کرده سید رضا خان را با پیشکاری [illegible] و
خلعت مخصوصی برای او خواهم فرستاد تا ببینم چه میشود سرکار آقا حق شما را ادا نکرده
و آنچه باید در توبیخ و ملامت او در این باب ده با سید رضا خان سفارش خواهم کرد بنگارد ثابت
شما در حق آقا در آقا مسموع و پذیرفته است و خودتان میدانید که با پاره معایب که در او
[illegible] هم من او را بر همه ترجیح داده و میدهم و او را از همه بهتر دانسته و میدانم
دیگر

و بحج او خواهم داد که شما از او چقدر سفارش نوشته بودید بعد از رفتن شما و تیرق
آقا از بسکه اوقاتم تلخ است نتوانستم که عریضه حضرت اقدس اشرف والا جواب
کاغذ جناب جلالتمآب صدیق الدوله را زودتر بشما برسانم اینست با این بسته معروضه
بحضور مبارک را سربسته و کاغذ جناب صدیق الدوله را سربسته فرستادم که بخوانند
و بر مضمون او مطلع شده ببندید و برسانید با اینکه دماغ و حوصله چیز نوشتن ندارم
یکی دو مضمون از کاغذیکه خدمت سرکار صدیق الدوله نوشته ام چون بیاد شما [illegible] شما
بود بد نشده و بد نیامده است در باب اضافه مواجب فرزندی میرزا علیخان هم شرحی [illegible]
آقای صدیق الدوله نوشته ام ملاحظه خواهید کرد و انشاء الله تعالی سعی خواهم کرد که
محلش را معین نمایم که حقوق محبت شما خیلی پیش از اینهاست خواهش دارم که میرزا علیخان را از من دعا
برسانید تا اینجا بود از شدت گرفتاری و بدحالی و کثرت موانع هیچ ندانستم که چه آمد

وچطور رفت و آنچه حق اظهار مهربانی نسبت باو بود بعمل نیامد انشاء الله تعالی تلافی خواهم

کرد در ضمن مطالب که در موقعش بجناب صدیق الدوله عرض نمایید این سه فقره را

مخصوصا متذکر شوید اولا مفاصاحسابهای ساوجبلاغ و صاین قلعه را زود تمام

کرده ارسال بفرمایید که از تاخیریکه در تفریغ این حساب روی داده مکرر ایشان ثانیا

باوجود دستخطهای مبارک شاهنشاهی و وعده صریح حضرت والا نسبت بصاحب منصبها و

افواج مامورین هیچ نوع پاداش و مرحمتی ظاهر نشد راست است آن کتابچه را که فرستاده بودم

قدری زیاد بود لکن خیلی لازمست که اقلا نسبت برؤسا و سرکرده او هیچ نباشد لامحاله

یک ثلث از صاحب منصبهای جزو و افواج نوکرها آن خدمت که اشهد بالله خدمت عمده بود

اظهار مرحمتی بشود البته این مطلب را اگر عرض نمایید که مثل اینکه خود حضرت والا

[illegible]ی که در مدت [illegible] از آنها رو داده اظهار دلتنگی بفرمایند بدار الخلافه بنویسند [illegible] گوید

نمایید که اقلا نسبت بسرکرده ها و رؤسا و یکجزو از صاحب منصبهای جزو و افواج

مامورین بواسطه اعطاء نشان و ترقی منصب و غیره التفاتی بفرمایند که باعث مأیوسی

نوکر نشود و وقت دیگری بتوان خدمتی با آنها رجوع کرد ثالثا معایب اقامت سلیمان خان

صاین قلعه و نوه های او را چه برای عمل کلیه آذربایجان و چه برای حکومت حدود صاین قلعه

خواطر نشان جناب صدیق الدوله بکنید که بحکم لزوم از نگاهداشتن و حمایت کردن او

در طهران و صادر کردن احکام صادره برخلاف احکام از حضرت والا اظهار دلتنگی بفرمایید و

مخصوصا بنویسید که چه برای قرار و مدار مطالبات تبعه داخله و خارجه که هر روز در دار السلطنه

عارض و متشکی هستند و چه برای رفع اختلال حکومت صاین قلعه که هر روز دو نفر نوه

نوه های او اخبار مجعوله منتشر مینمایند و باعث بی نظمی ولایت شده اند آنها را از دار الخلافه

معاودت بدهند و همچنین پاره سفارشات دیگر را که البته در نظر دارید در موقعی که خود [illegible]

بهتر میدید عرض نماید عجالةً بیش از این نمیتوانم نوشت جعبهٔ اماثی آقای حیدر تقی

الدوله را با آدم مخصوصی خواهم فرستاد اما شرطش اینست که باقتضای مأموریت عمل

نماید زیاده زحمت نمیدهم ۲۲ شوال ۱۲

عریضه ایست که بخاکپای شاه سعید شهید انار الله برهانه عرض نموده

تصدق خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت شوم دستخط مبارک تلگرافی زیارت شد و از مضمون

مرحم شاهانه بر مراتب مفاخرت و مباهات این چاکر جان نثار افزود و جواب مقررات علیه همایون را

بتفصیل عرض مینماید اغلب و اکثر طوایف که از ایل شاهسون بمغان رفته بودند چه بواسطه اقدامات

روس و چه بواسطه اهتمامات مأمورین خودمان مراجعت کرده اند و فقط چهار طایفه دیگر از آنها

مانده و تا بحال مراجعت نکرده اند از قراری که سیرنچه تحریراً و تلگرافاً اطمینان داده آنها را

نیز مراجعت خواهد داد و اما چنانکه سابقاً عرض شده مأمورین روس نسبت باهالی طوایفی که

با نظرف رفته اند بی اعتدالی زیاد کرده اند و علاوه بر ضبط اسباب و اشیاء آنها یا دو

بر بیست هزار گوسفند آنها را ضبط و تصرف کرده و خسارت زیادی بر آنها وارد

آورده و اگرچه این چاکر از این طرف بر طبق اظهارات وزارت جلیله بسیرنچه مکرر اکیداً

تأکید نموده ام که استرداد اموال و اغنام شاهسون را از مأمورین سرحدیه روس بخواهد

و از طرف دیگر نیز شرح مفصلی بمعین الوزاره نوشته تعلیمی فرستاده ام که از حکومت

قفقاز استرداد اموال و اغنام شاهسونها را بخواهد اما چون از مأمورین سرحدیه

روس در استرداد اموال و اغنام شاهسونها هیچ وجه اقدامی مشاهده نمیشود لازم است

که از وزارت جلیله مجدداً در این باب که نهایت اهمیت دارد اظهار شود که استیصال

جمعی کثیر از شاهسونها شده است و چون از تکالیف چاکری و عبودیت این چاکر جان نثار

است که حقیقت هر امری را بخاکپای اقدس عرض نماید معذلک که در آخر مشغول

نباشد لهذا معروض میدارد که اگرچه تنبیه اشرار فولادلو و قوچه بیگلو خیلی لازم است

و از شرایط عمده نظم آن حدود و از موجبات رضایه غارت روس بود و

خود این جان نثار نیز ضرورت تنبیه آنها را دانسته و مخصوصاً با امیرتومان تأکید داشت

داده بودم که در تنبیه و تأدیب و گرفتاری اشرار این دو طایفه لازمه اهتمام بعمل آورد

آماده این اقدام امیرتومان به تنبیه آنها بعوض اینکه چند نفر اشرار و مقصرین این دو طایفه

گرفتار شوند تمام این دو طایفه و مخصوصاً طایفه فولادلو که ایل معتبر و مستوفی بودند یکباره

باره و بالمره غارت شده و بکلی از وضع زندگی و رعیتی افتاده اند الامر الاقدس مطاع

فدایت شوم   رقیمه عنبر شمیمه در احسن وقت شرف وصول ارزانی داشت ما را

به نیکبختی خود این گمان نبود   از رفع نقاهت و سلامت مزاج شریف بنهایت مسرور

و خوشوقت شدم   فحمداً له ثم حمداً که از حالت مخلص جویا شده اید الحمد

لله

نعمت حیات باقی و با ضعفی که تقریباً همیشه رفیق شفیق من است بعمل امورات مشغول

و دقیقه آسوده نگذارم خوب آقای من این چه تکلیف است که بمن پیرمرد میفرمایید قلمی

برداشته و عرضی نگاشته عرض مینمایم که جنابعالی در مصلحت جور و اعتساف کرده اید که دو تنی

من نسبت باین شخص شریف نکات آبگینه و سنگ است زیراکه جهت و سبب خود را [illegible]

پسند و همیشه تیشه در دست بنیاد و عمارت و شخصیت مردم خراب و مضمحل نماید

و صاحب افکار مزعج نفس و دل آزاری باشد که اگر سرسوزنی بدامان عجب و خودنمائی خود

برند تحمل نکرده و فریاد شکایتش بعالم بالا برسد قلباً دوست ندارم که بعد از مدتی

مراحل زندگانی نموده ام خیلی ناشایسته است که از در ثروت در آمده محض خوش آمد او خود را

حقیر نمایم نه بنده این ضعف نفس را نداشته و نخواهم داشت و اغراض خود همین را

ذخیره حظ و مسرت میدانم که ابداً راضی به تحقیر خود و بیکس شده ام که ما

شخص با این احترام اوست و مخلص ملتمس است که میفرمایید نخواهم شد پس تعظیم عذر

بنده را بحسن اجابت قبول خواهید فرمود که میدانید عرایض بنده معلل بعرض حقیقت

مخلص صمیمی جناب عالی عبد الحسین کوچ یاساق براین مؤتمن الرعایای اردبیل دو بطانه سنجاب سفارش

کرده است که الان بابت رسید یک بطانه اش را تقدیم جناب عالی نموده و سلام فراوان

عرض مینماید و این تقدیم او ضرر من بیچاره شد زیرا که لازم آمد زبره اورا هم یک طاقه شال

شروانی بسیار ممتازی که کم از کشمیری نباشد بهر معرفه که مبارک و میمنت شاء الله تعالی

تمام نمایند تا او احترامات بابت پیشکش نمایم یاد یاران یار را میمون بود خصوصه قصد

رفیقی است و ارجاع فرمایشات هستم زیاده زحمت نمیدهم

بشنوید ای دوستان این داستان که حاجی رفیع خان نامی بود از خوانین کلهر

و چند روز قبل در سن هشتاد و چهار سالگی فوت شد و امیز در خلاف اگر گفته اند

هرزه طالب سیمرغ و کیمیا مباش عمر خود را در مشاقی صرف کرده و

از عفونت دود گوگرد و انجره ردیه چشمهایش معیوب شده بود و در مرض موت

خود زنش بود و دختر و یک عیالی که داشت خطاب کرده و با انگشت خود اش بگوشه

اطاقی که داشت اشاره کرده و گفته بود که برای شما در آن گوشه دفینه گذشته ام بعد از موت

من بکاوید و بردارید و بعد از دو روز که جان بجان ستان تسلیم کرد حاجی میرزا صالح خان

کارگذار کرمانشاهان که از بنی اعمام اوست آمده گذارش را بیان کرد از آنجا که حرص

و طمع لازمه طبیعت بشریت باور کردیم و گفتیم که چشم از این گنج باد آورد نمیتوان پوشید

کارگذار را با عبد الله خان فراشباشی فرستادیم اطاق را بقدر نیم زرع کندند

بدو آجری پیدا شد آجر را برداشته قوطی حلبی در زیر او پیدا کردند دیدند

که مملو از خاکی آغشته بکاه و پاره تخاله گچ است و دستمالی هم بروی خاک گذاشته اند

همان بیعت او را برداشته آوردند با علم قطعی بر بطلان عمل اکسیر فرستادیم چند
نفر را که بمشاقی معروفند با کیمیاگر زرگر آورده دم و دودی راه انداختیم و مقداری
از مس و نقره و قلع را در بوتهای متعدده ذوب کردیم و بامیدیکه قطره قطره است
قدری از آنچه که بدستمان دادند دادیم و دمیدیم چیزیکه مطلقا از او اثری ظاهر نشد این
اکسیر اعظم بود و همه آرزوها بحرمان مبدل شد و چون محتمل بود که بمیل از رق
مختلفه بعرض اولیای دولت برسد اینک قوطی سربور را با همان حقیقت و بیعت
فرستادم که اگر خواسته و میل داشته باشند بدهند او را تجربه نمایند تا شریک
محرومی مخلص باشند و مزیداً للاطلاع عرض مینمایم که از قراریکه مذکور شد این حاجی فقیر عمان
از حکمای [illegible] بوده و وقتیکه بمکه معظمه رفته این خاکها را از سر قبر مرحوم شیخ احمد جاب
ثراه که در مدینه مدفون است برداشته و باعتقاد دیگر اینخاک شرافتش از کوکرد احمر

و اکسیر اعظم بیشتر است این عبارت را بدحرفها و عیالش گفته والله اعلم بحقایق الامور
فدایت شوم   از وصول رقیمه شریفه وقت گرفت طبعم چون باد در خزان
شاداب شد ضمیرم چون باده در بهار   حاجی محمد طاهر میرزا گفته که اعتذار
جناب عالی از شعر کهنه و مندرس را جا بدادید و بر کرسی نشاندید و واقعا اگر چه از اشعار مندرس است
اما سادگی و لطف مخصوصی دارد و خاصه که از دل بر آید و جناب عالی بنویسید از اعتدال هوای لندن
و از مرحمتهای دائمی حضرت اقدس والا روحی فداه نسبت باینجا کرخود شان شرحی مرقوم فرموده بودید
هوای لیوان و ابنیه را بعوض بنده استشمام و استنشاق بفرمایید و تشکرات مرا از مرحمتهای
مبذوله با آن بیان خوشی که خاصه جنابعالیست بخاکپای مبارک عرضه دارد و میرشکار اگر آن بیت
مضحکه و مسخره خودتان قرار داده اید لامحاله از عکسهای متشکل باشکال مختلفه حتی الکلب والخنزیر زوار
نفرستید که منهم شریک خنده و رهین منت شما باشم تفصیل سیل و خرابی خانهها را بحضور مبارک

عرض کرده ام البته مطلع خواهید شد دیروز منزل نواب والا رفته بودم باز آنجه

بازیهایی که دارد از قبیل کالسکه زغاله البته با سپرش و موزیکانچیهای کوچک و مخزن الجه

و شاهنامه میرزا اسمعیل سررشته دار تماشاها داد افسوس که هر طرف نظر کردم

شهوار قاراقش ندیدم و با دل ریش و خاطر پریش مراجعت کردم انشاء الله تعالی زودتر

مراجعت کرده مخلص را از ملاقات خودتان مسرور خواهید فرمود زیاده زحمت نمیدهم ۳ ذیحجه ۱۲۷

کاغذیست که نواب والا ایرج میرزا به صدر الشعراء نوشته است

نور چشما قصیده شما رسید از فوت مرحوم صدر الشعراء زیاده از حد متأسف شدم خیر که

مایه دلتنگی است خلف الصدق مثل شماست که تا آن مرحوم زنده بود باعث خوشوقتی او بودید

و حالا که مرحوم شده جانشین با استحقاق او هستید قصیده های سابق شما نیز رسیده اگر

جوابی ننوشته و یادی نکرده ام نه فراموشم و از ذکر تو خاموش نشاید که گستر گفته

مشغله مانع شد و خدا شاهد است که من شما را مثل فرزند خودم عبدالحسین دوست دارم

این کاغذ را مخصوصاً به خط او به شما نوشتم در این قصیده آخر داد فصاحت داده اید

و بر شما جای هزار تحسین و تمجید است جان کلام و لطیفه نغزی که از اشعار شماست

اینست که آنچه از طبع وقاد شما نسبت به من میتراود از دل لشکی و علاقه قلبی که

به من دارید و اثری مخصوصی دارد انشاء الله بهتر شوی و موفق باشی جناب جلالتمآب اجل اکرم افخم

دام اقباله که در هر مورد در من و تویت دارند بیشتر از من به شما محبت و ملاطفت خواهند فرمود

چون دستم به شما نمیرسد که از کیف مخصوص صله اشعار شما را از امیر پیالهای صفرا فلق

او نهاتیر الناظرین شما بدهم لهذا موجب نوشته علیحده بیست تومان به علیقلیخان حواله

دادم که از او دریافت دارید نواب علیه عمه محترمه شما متعلقه جناب امیر الامرای العظام

شرف الملک با سلیقه مخصوصی که دارد با قسام مختلف بار اخجالت میدهد و یاد آوری

فرمایید بوی گل را از که جویم از گلاب همیشه سلامت خود را اطلاع بدهید یار قدیم

شهر جمادی الآخر ۱۲۱۵

کاغذیست که در حین وفات یحیی خان پسر خودشان بعزیز خان سردار نوشته

قبله و امیدگاها مخدومی رضاقلیخان با دستخط مبارک و خلعت تن پوش حضرت اقدس

امجد والا ولیعهد روحی فداه و تعلیقه مرحمت آمیز بندگان عالی دام جلاله وارد شد و

از ظهور این نوع بنده نوازیها و اینطور تسلیه و دلجوییها که همگی راجع بالتفاتهای آن

و ملاحظات بندگان عالی دام مجده بود آنقدر افتخار حاصل کردم که زبانم از شکرگذاری قاصر

و آنقدر امیدوار شدم که از پاداش عاجزم حق تعالی وجود شریف عالی را که دوای دردها

و مرهم زخمهاست پاینده و مستدام دارد و آقای سیف الدین را از صدمات علل

الکمال

الکمال محافظت فرماید به نیکویی پدرش را امیدها هست براو وفا کناد خدا اندرو

امید پدر که امروز چشم همه مان به او روشن است و دل همه مان به او خرم در ایام صبوری

و شکیبایی کمترین اشعار عالیه حکیم فردوسی علیه الرحمه را بطوری جانانه و بحدی مناسب ترنم

نموده اند که گویا برای همین موقع و همین مورد از زبان حکیم جاری شده بود و تکرار آن تا زنده ام

به ورد زبان خواهم ساخت و مرحمتهای بندگان عالی را تشفی قلب خود قرار خواهم داد چند روز قبل

از این عریضه عرض کرده ام امید که بنظر شریف عالی رسیده باشد در آنجا اگر چه مرعی

بحالت نمی گذرد اما هر چه هست آسوده گی و فراغت نزدیکتر است از قحطی و تنگی سابق و

نصف پر گندم گروس رسیده و الآن بالفعل گندم خرواری شش تومان و چهار ریال و هفت تومان ... از

حالا بجایی رسیده است که نزدیک است همه مردم مرحوم میرزا ... اقتدا نمایند و او را ... وار

خطایی بدهند از طهران نوشته بودند که برای واسطه شوال بود آنجا حاضر شوم اما خود که ...

نظر مواظبتی که هست تا حضور قائم تا چه متعذر باشد و به اقتضا نماید زیاده جسارت نخواهم
و مستدعیم که آیات رحمت را که دستخطهای شریفست از این بنده قطع نفرمایید عمر و دولت
عالی پاینده و دشمنش فرسنده باد

فدایت شوم   تا امروز از کثرت مشغله خستگی و گرفتاری شکل کسی که خیلی اتیابی برکوه
صحرا نهاده باشد سوار شدم و دو سه دفعه خواستم که بفرستم جناب عالی را هم سواری دعوت
نمایند باز بخاطرم آمد که شاید کار رجوعی داشته باشید و مخصوصاً بخاطرم آمد که شاید قرار
اجتماع خلفا و نصرة الدوله را در منزل خودتان داده باشید و علی ای حال بی سر و پایکه و تنها
با دلی مرده و خاطری فسرده باز هم خود را باغ امین الوزاره رساندم و یک ربع و نیم بیتاب
نشستن در روی آن نیمکتهای هم در رفته و شیم و کورک از هم پاشیده قوائم شکسته بی سر انجاما
نیاورده بحکم غم زده هر جا رود غمی بود او را   سیر چمن خوش و لیک با دل خرم باید

بدتر از نوبت مراجعت کردم و حالا هم که رقعه جناب عالی رسید با درد پا و کسالت زیادی
یک در افتاده بودم با همین حالت و همین هیأت مینویسیم که حالا ملک التجار و خلفا با وجود
دلالت شیخ برفتن خانه نیکوکی راضی نشده اند مطلب را زیاده دنبال نباید کرد و با استغفار
بی حسابی باید گذراند و مخصوصاً نصرة الدوله دست و پا چگی کند تا خودمان از نسخ
برگردیم قرار رفتن خودمان هم یا سنج وزرا که دوشنبه رفت سر آفتاب است انشاالله
تعالی نصرة الدوله را خبر بدهید و خودتان هم در سر دسته و نهایتش کمی از ده گذشته
تشریف بیاورید که با هزار کار و شغله که داریم بگذاریم و برویم

کاغذیست مرحوم مبرور شاهزاده معظم سلطان احمد میرزای عضد الدوله

فدایت شوم   اتیز قوه سرکار والا را ابراد کردم شاهزاده میرآخور زیارت کردم
رقعجات دیگر نیز در مقدماتی که در باب فروش قنات ترتیب داده اید رسیده است

ملاحظه‌های سابق و لاحق سرکار والا کمال اشان داشته و دارم خصوصاً از اهتمامی که در مهمه

ثابت و نموده‌اید و توجهی که در این باب مبذول داشته‌اید هم مگر همت سرکار والا باتمام آن

باغچه و عمارت محلی که بخرجهای زیاد در تبریز بنا کرده‌ام برسد والا زه کردن کمان

حاجی حسین میرزا البسی دشوار است عجالةً سرکار والا که بعیاری برای حسن کفش میدوزید

با فنون کلاه از تار که همه بر سیدارد و دنباله تدبیرات را از دست ندهید و همین طور

که مرقوم و نموده‌اید اسمعیل میرزا را ملتزم کرده بفرستید تا حاجی حسین میرزا مجبور کرده به تبریز

بیاید وارد نیست دزد در رفته که پیر رمال بعقبه تا بدانند که چند ماه است و قتش را

تسلیم نماید زیاده زحمت نمیدهم والسلام

برادر مکرما   کاغذهای ثلثه شما برسید خوب و مناسبتی مطلوب بودند دعوت قادر آقا را

روز شنبه می‌پذیریم و خواهش دارید که نمایش را تدارک نماید از روی فتح خان
باانی

با آن حشمت بسر وقت خیلی مسرور و خوشوقت شدم و این شعر شاهد حال اوست

آسوده نشستم بمقام پدر خویش   بر غم که نه هیچ دلم رنگ جز خویش   کاغذی عبارتهای

خوش که خاصه خودتان است باو بنویسید و تهنیت و تبریک بگوئید و اما شاهزاده

خانم خوب آمده است   صد نفره دشمن طالب ببند مقصود   تا بوکیلی دوست

بیاید بضیافت   فردا بیرا آخور میکویم   تا کاروان از حضرت شکر بشیراز آرد والسلام

کاغذیست که بنیم خود میرزا موسی سرداری نوشته است

برادر مهربانا   محضر نوشته شما را که احتیاجاً بالاطناب در سه صفحه تمام ترقیم یافته بود

رسید همانا خامه این موسی خاصیت عصای آن موسی را داده اند و چنانکه بیضی کرده قلمها

کار خط و نشان شما بالا گرفته و آنها که خود را چیز نویس میدانند در کارند که دم فرو بندند

و دم فرو هلند و نظر معنی به یکدیگر نگرسته با کمال میکویند ای دوستان او لو العزمی

قاچون و اول کسی که در میدان سخن رانی شما بر پر تهیو و پشت آهو نشسته رو نهر بهند

ملا آدینه قتال و حاجی غلامعلی معرکه گیر است که چانه شان میچاید و انچه است برایشان

هزل و طیبات آن آوردم که چون نشتری در دل بخلد و دیگر حشر مرا با جناب حکیم غزنوی

که صحبت او مرا مانند زاغیست که در یک قفس با طوطی هم نفس باشد و گرنه من خود معترفم و وقوف

استاد سخن و او پر متحقق جناب بدیع نگار ادام الله عزه مکتوب شما را مطالعه خود مشرف و از دید تصدیق

فرمودند که امروز ساحت انشاء و عرصه کتابت را در کلک و بیان شما فسحتی تمام بود و بی تکلف است

و آنچه اضافه در دفتر تنها عین الکمال برای من خواسته بودید در حق شما سزاوار است صد بار دیدنی

و زندیها جناب این شکر را تشریح کرده و چشم بندی و عیاریهای ایشان را لعیاری گرفته اند که

روان حریری قصه ابو زید سروجی را از مقامات خودش برداشت و من چند روز است که با کمال از احوالم

ترجم خورده این مختصر را که کمتر از طول شمامیت با کمال ضعف نوشتم تا جناب معان

و این شکر را ملاقات نمایم و کاغذ شما را دوست بدست بگردانم نوشته دیگر شما

چند وقت قبل با قلم شما اشعار رسیده در همان ایام جواب مشروح نوشته بمعین التجار دادم

و تاکید کردم که با نوشتجات خودش برای حاجی محمد مهدی بفرستد که شما برسانند

عجب است که نفرستاده و اگر فرستاده عجب است که حاجی مهدی نرسانده این ایام دیدنی

و عصر یعنی مملکت با آیه امانت را نسخ کرده اند و صبح دیانت را فسخ من از معین التجار تو کیلم شوم

شما خودتان از حاجی محمد مهدی بپرسید که آن کاغذ چه شده زیاده زحمت نمیدهم و منتظر

نوشتجات دیگر شما هستم دوم شهر محرم است حفظ الله اجورنا و اجورکم مصائبنا

یا الحسین علیه السلام

فدایت شوم مطلبی است لازم و بالضروره با شرح و بسط بخدمت عالی عرض مینمایم که

چند وقت قبل که عالیجاه فخامت همراه موسیو پطروف جنرال قونسول روس به پیش

و بی حق شکایتی از جناب ساعدالملک اظهار نارضامندی کرده و با ایشان کراراً ...

نموده و جناب عالی به جناب والا امر علیه همیونی تحریراً و تلگرافاً مرقوم فرموده بودید که جناب

مغری الیه از جنرال قونسول ترضیه حاصل کند اگرچه ساعدالملک ملاحظه اینکه جنرال

قونسول بی‌غیرحق از او شکایت کرده چه رسماً و چه شخصاً خود را به دادن ترضیه راضی

نمیکرد و سهل است با کمال اصرار از کفالت کارگذاری قفقازیه در مقام استعفا بود اما مخلص

بهر طور بود مغری الیه را ساکت و متقاعد کردم و محض امتثال امر همیونی و اطاعت فرمایش

جناب عالی رفته از جنرال قونسول ترضیه حاصل کرد و برای تکمیل رضامندی جنرال [illegible]

ترتیب دادم و طرفین با یکدیگر صفا کردند و لازمه آن ترضیه و تصفیه این بود که جنرال قونسول

سبک خود را با جناب ساعدالملک تغییر داده با ایشان در مقام مودت و موافقت باشد

و امور اتفاقیه را به وجه مساعدت تسویه نماید اما راست باید گفت و متاسفانه بجناب عالی اطلاع

[illegible]

میدهم که جنرال قونسول ابداً هیچ نوع تغییری به سبک خود نداده سهل است زیاده مخالفت با جناب ساعدالملک را

قوت داده و علاوه بر اینکه طرز مراوده و رفتار ظاهری ایشان با ساعدالملک با حالت مودت

و موافقت منافات کلی دارد و علانیه و آشکار با ایشان در مقام بهانه جوئی و بدگوئی [illegible]

مراسلات رسمی خود را هم بر عبارات سخت و درشتی قرار داده‌اند که از سبک و وضع و طرز اسلوب

تحریرات رسمیه خارج است و در مکاتیب خود غالباً عبارات و الفاظی درج مینمایند که [illegible]

و اجرای تکالیف غیر محقه و منافی حفظ احترام و رعایت مقام ساعدالملک است از جمله در همین

روزها مراسله در مسئله ادعای حاجی ابراهیم نام اروبادی بمغری الیه نوشته که سواد آنرا با جوابی

که ساعدالملک به ایشان نوشته‌اند لفاً ارسال خدمت نمودم ملاحظه خواهید فرمود که جنرال قونسول چه

عبارتهای زشت و چه الفاظ بی‌احترامانه در مراسله رسمی خودش مندرج کرده و جناب ساعدالملک

با چه رعایت احترام و با چه دلایل حسابی جواب ایشان را نوشته‌اند بالجمله بی‌پرده و از روی

حقیقت بجناب عالی عرض می‌نمایم که جناب ساعدالملک بواسطه ظهور این نوع حالتها و این نوع بهانه
جوییها و مشاهده این نوع نوشتجات بی احترامانه جنرال قونسول یکپاره و بالمره به تنگ
آمده و در مقابل حرکات ناگوار و تحریرات بی احترامانه مشارالیه زیاده بر این صبر و تحمل را قوه
خود ندیده چهار روز قبل عریضه استعفای از کفالت کلیه مهام خارجه آذربایجان حضور
مبارک حضرت ارفع امجد والا عرض کرده و عزم و نیت ثابتش این بود که استعفای خود را بکلی
بجناب عالی نیز عرض نماید و ما از بهم مخلص بهر زبان و بهر تدبیری که بود ایشان را تسکین داده از این خیال
منصرف کردم و حالا این ذریعه را خدمت جناب عالی عرض می‌نمایم که در مقام انصاف اینطور بهانه جوییها
و اشتلمها و تحقیرهای تحریری و شفاهی و این تحکمات غیر معهود جنرال قونسول روس با دوستی
محکم و مودت کامله دولتین فخیمتین و با سبک و طرز مامور رسمی یک دولت بزرگی هیچ مناسبت ندارد
و چون غیر ممکن و محال است و ابداً تصور نمیتوان کرد که جناب جلالتمآب وزیر مختار اینطور رفتار
[illegible]

و این طرز نوشتجات را از جنرال قونسول خودشان تصدیق نمایند لازم است که جناب جلالتمآب
عالی صورت امر را بجناب معزی الیه اطلاع داده و سواد مراسله جنرال قونسول را بملاحظه
ایشان برسانید و بحکم ضرورت تغییر سلوک مأمور خودشان و ترضیه جناب
ساعدالملک که شخصاً و شأناً یکی از رجال و اشخاص محترم دولت علیه ایران است
و سالها است بسمت وزیر مختاری در دربار اندولت شناخته شده از جناب معزی الیه بخواهند
که اگر کار باین وضع که هست بماند نه تنها ساعدالملک از عهده کفالت امور خارجه بر نمی‌آید
و محققاً استعفا خواهد داد بلکه هیچ کارگذار دیگر از عهده مهام خارجه آذربایجان بر نمی‌آید
سهولت تکلیف جناب عالی و این مخلص نیز زیاده از حد دشوار خواهد شد و بغایت اشکالات
بر آن مترتب خواهد گشت که ملاحظات دقیقه جناب عالی بر آن احاطه دارد و
حاجت باظهار مخلص نیست و باز هم صریحاً عرض مینمایم که اگر قرار در تغییر

رفتار جنرال قونسول و اولیای تعیین مأموری دیگر بجای ایشان داده نشود برای جناب جلالتمآب عالی

و جناب جلالتمآب وزیر مختار باعث زحمت کلی خواهد بود و در مهام خارجه آذربایجان

که نهایت اهمیت دارد اختلال عظیمی بهم خواهد رسید و تکلیف مخلص بود که حقیقت امر و

صورت حال را بی پرده بخاکپای عالی اطلاع بدهم زیاده مصدع نمیشوم ۴ صفر ۱۳۲۲

قربان وجود حمیدت گردم   مدتی دل طالب جام جم از ما میکرد که با وجود عدم معرفت در حضرت

که قبلهٔ احباب و کعبهٔ اصحاب است باب مکاتبت گشاید و اظهار بندگی نماید منتظر وسیله بودم که بعرض

رسیله خود را به آستانهٔ محبت نشانه حضرت عبدالمجید خان دام ایام افاضته معرفی نماید

که بنده درگاه از جملهٔ ارادتکیشان آفاقی و اخلاصمندان غایبی است تا اینکه اخوی میرزا ابوالقاسم

که نغمه سرای شاخسار ارادت و ترانه سنج مرغزار محبت است وارد شد شرحی که زبان از بیان

آن عاجز است در اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده ذات سلطانم و آقائیم حضرت عالی ذکر نمود

لهذا محض تفرقهٔ خود در حالیکه باین فقره مترنم بودم   در دل دوست بهر حیله رهی باید کرد

و ادای تشکر از مراحم مبذوله نسبت باخوی بعرض این عریضهٔ مشتاقانه جسارت نمود در ضمن

عالی مکتوب که بهترین محبوب دوستانست بزبان فصیحهٔ عثمانیه و بیان ملیحهٔ ترکانیه بود واصل و زیارت

گردید ایکاش من بنده نیز بلد بودم و شرح حالی مینمودم هزار افسوس و هزاران

حسرت   دست ما کوتاه و خرما بر نخیل   تسلی خاطری که دارم اینست که اگر فارسی هم مینوشتم ترجمه

میکردم بواسطهٔ اینکه پدران ایران در تحصیل اطفال خود تنها یکدست و قلم قانع هستند و ترجمه مشق

دست و قلم منوط برحمت قبلهٔ جانی مهدی خان بانی است بهر تقدیر صورت املائیه ام بطرزی

کنایه شرحی از ایران خودتان شکایت فرموده بودید حق بجانب ذات عالی است من بنده هم

اوقات توقف اسلامبول هرگاه این مملکت مخروبه را در خواب میدیدم سراسیمه از خواب وحشت

بیدار میشدم و شکرها میکردم که خواب بوده است ولی بعد از آنکه بایران آمدم گرفتار گیر شدم که

سنگلاخی را مانده تمامی پیدا داشتم و آنقدر بچوب بالندم که روی سنگ خارا خز

و دو پا بنظرم آمد بقدری از مامورین تعدی دیدم که خوردن صد چوب ناحق و دادن جهل تومان

جریمه را حکم داودی میدانم از علما چیزها دیدم که فتوی قتل مظلومی بحکم حق و نص حدیث شرافت از واعظین و

ذاکرین دروغها شنیدم که عنقا و کیمیا را باور کردم از تجار بقدری نفاق و نقار ملاحظه نمودم که بدتر

گرگ و میش پاره بردم درحالتیکه موجب سالیانه سرباز هفده هزار و ده شاهی جیره نفر خرجش هفت هزار و

دو عباسی باشد ای بیچاره بجان عزیزت وقتی که داخل این مملکت چار و پنجساله شدید طوری

اسباب فراهم میآید که از خود غافل میشوید و بطوری اوضاع مدنیت را از نظر مبارک میبرند که گویا نه

ترقی در عالم بوده و نه دولت فرانسه و انگلیس در کوچهای اینقدر ویرانه سرگردان و حیران میگذرانید که

کردیوار چینه یک ذرعی شانزلیزه پاریس آید از عدم لباس پاره ملابسی بجای [illegible]

استعمال میشود همین قدر عرض میکنم هیچ واهمه نداشته باشید دست و پای خود را جمع کرده [illegible]

می بخشائی ایران نرسید صعوبتش تا سه چهار ماه است بعد از آن حضرتعالی هم یکی از این مأمورین

یا یکی از این علما و واعظین و تجار و ذاکرین خواهند شد که گویا سفر هشت ساله در سعادت وجاهت

فوق العاده لم یکن بوده اند از جسارت خود عذر میخواهم وجوب عریضه بزبان فارسی [illegible] روز

یک شنبه ۲۹ ربیع الاول ۱۳۱

کاغذیست که بمرحوم امیر حسینخان شجاع السلطنه ایلخانی قوچان نوشته است

فدایت شوم رقیمهٔ شریفه وصول ارزانی داشت چون رقیمجات سرکار عالی

برای من در هر موقعی اندوه بر غم بشکرد شادی به جان پرورد صد بار فزون از بیش

از شوق سراپا هر بار ولی خوشترم آمد بنظر نیز خاصه که حاکی سلامت احوال و مشتمل بر

استقامت مزاج شریف بود باعث انواع مسرت و نشاط شد پوستین [illegible]

امتیاز داشت رسید و او را مثل جان شیرین در بر گرفتم بوی جان میاید از پشم تر [illegible]

سلطان ویس دور   و این التفات مخصوصی که فرموده اید بر مراتب تشکر و امتنانی که از سرکار
عالی دارم افزود بحمد الله تعالی سرکار عالی همه وقت دشمنان را پوست برکنده و دوستان را
پوستین داده اید   تا بود چنین بود و تا باد چنین باد   از احوال مخلص قدیم خود اگر جویا باشید چهار روز
بود که در التزام رکاب مبارک حضرت اقدس ارفع امجد والا دولت شوکته بسیر کشتی ولایات
سرحدیه رفته مراغه و ساوجبلاغ و ارومی را دیدیم و از راه سلماس رجعت کردیم بحمد الله تعالی و
از اقبال بیزوال شاهنشاه روحنا فداه همه جا امن و نظم بود و از نزول موکب مسعود والا مرحمتها
و نوازشها که نسبت باهالی عامه این ولایتها مبذول فرموده اند بر مراتب امیدواری آنها
افزود و در سفر بوجود مسعود مبارک از هر جهت خوش گذشته و در چهارم هم ماه با مزید شوکت
تشریف فرمای دار السلطنه شده و خواطر مبارک بندگان اقدس شاهنشاهی روحنا فداه ارفع
ایمنا وقت و راپورتهای مفصلی که در مرکز تلگرافخانه عرض شد قرین کمال مسرت گشته بخط

های مبارک تلگرافی مرحمتها فرمودند که زبان از تشکر آن قاصر است زیاده زحمت نمیدهم و مستدعیم
که همه وقت بتحریر رقیمجات و رجوع فرمایشات و مژده سلامت احوال شریف مخلص دیرین خود را
قرین مسرت فرمایید ایام شوکت و جلالت پاینده باد

فدایت شوم   رقیمجات پنجم رمضان دیروز که یکشنبه غره شوال بود شرف وصول یافت از
فقره قضیه مرحوم محمد علیخان اطلاع زیاده از حد ملول و متألم شدم حقتعالی روان او را بمغفرت خودش شاد نماید و
آنمخدوم را صبر و شکیبائی کرامت فرماید این ناخوشی که در مملکت ها وفوری دارد و مادۀ این نوع ناخوشیها
غالب از فکرهای اندوهناک است و مزاج اکثری از ناها مستعد و آماده این ناخوشی است تا چه مقدر باشد ابن السلطان
نیز که مرحوم شده از رنج دنیا فارغ گشته   رحم الله معشر الماضین   البته خدمات و مشاغل مرحوم
باشان که همه را با کمال تسلط و اقتدار اداره میکردند بحکم وراثت بجناب امین الملک و سایر اخلاف
مرجوع و محول خواهد شد وصول دو فقره برات یکصد و پنجاه تومان و دویست تومان از امروز و فردا

بوده باعث طمینان شد و نشاء الله تعالی بهمانطوریکه مرقوم و نموده اید با توجه و مواظبتی که از عطا[یای] خلقت

سرکار است تجدید وضع آنخانه که متعلق بخودتان است شروع خواهید فرمود چند فقره را جواب که سؤال

نموده بودید بهمان ترتیب در صفحه دیگر نوشته ارسال خدمت نمودم و بهمانطور که وعده کرده ام

است یکصد و پنجاه تومان از اهم رای و خرج شوال بسرکار میرسانم که برای مخارج لازمه ثانی معطل نباشد

تا در آخر صورت جمع و خرج کل را ارسال بفرمائید مجابة زیاده براین فرصت مزاحمت ندارم اسؤال ۱۳۰۰

بوی پیراهن گم گشته خود میشنوم ور بگویم همه گویند ضلالی است قدیم دستخط مبارک حضرت دل

شرف چون پیک عالم بالا نزول یافت غم برد شادی آورد نذر تهنم آیه رحمت بود یا بابی جنت

بوئیم کشود مضامین مرحمت آمیزش که سر بی نظام و بی زیم از او هویدا بود مفرح ذات و ممد

حیات گردید شهانه خامه است تن مرده جان دهد از جان اگر لطیف تر است آن دهد

آنچه را که در حفظ الغیب بنده در خاکپای مبارک همیونی در تعریف و انهار نزل مرحم مرحمت مرقوم

الهم

و نموده بودید ظهر ربدی و توضیح و ضبع بوده قربانت شوم مرحمت حضرت والا شامل احوال آن

روشن است و ارادت بنده واضح و مبرهن جای شبهه و تردیدی نیست و حاجت شاهد و گواهی

نه علم الله تعالی که زبان و بیانم از تقدیم شکرگذاری قاصر است و خامه و بنانم از عرض حالم عاجز

و در عوض مرحمت حضرت والا شکر بلی زبنده نیاید و ستاره بلند در دامن کوه الوند پست نماید غیر از نطق

و غیرا یما و سخن صد هزاران ترجمان خیزد ز دل پس زبان بی زبانی خوشتر است همدلی از

همزبانی خوشتر است همین قدر سلامت وجود مبارک و ازدیاد شان و شوکت و ادامه این نعم را از

خدای تبارک و تعالی مسئلت مینمایم آهوی رشته خماری از ناله بوسعید و اوهم خو بشتر

فدیت شوم ناصر الملک تشریف آوردند معلوم شد که فلان از تقصیرات و سرکار شما

از یاد مخلصان غفلت ندارند و نموده اید که بسلیقه من اقامت در شهر بر سیاحت صحرا ترجیح دارد چنین

آن قوش آقا ریکیست که مرغ خاکی شما میکند و من آن باز تیز پنجه ام که آهوی صحرائی را از هوا

میرزا بیم شاهین صفت چو طعمه ربودم ز دست شاه کی باشد التفات بصید کبوترم فرموده بودند

که با فلان بشرط نصیحت بجا آوردیم خدا عمرت بدهد گوش حق شنو کو تا من روم و ضعی

و کبری رتبت بدهم نتیجه بدست غیر افتاده است و با هیچ دلیل عقلی و برهان درستی کار از پیش میرود هم

لطف شما پیش هنگامی چند لعنت خدا بر این مچکاری آذربایجان که رشته طبیعی مرا از دست گرفت

و مبتلای گرفتار شدم که روز و شب خود را نمیدانم ولی انفصال این ماموریت مبارک این است که پاره

و بالمره از ادای رسوم نیابت در خدمت آقایان معظم خودم که سالها با من لطف داشته اند

دستم کوتاه شده فرصت نوشتن کاغذ و عرض ارادت هم باشان ندارم شما را بخدا حالت

و گرفتاری مرا بطوریکه دیده و میدانید تشریح نمائید که لا محاله حمل بر بیحقوقی من نفرمایند زیاده

براین فرصت ندارم ۱۲ ربیع الثانی ۱۳

فدایت شوم آن شنیدم که با تو کرده ره صحرا در پیش خدا لعنت کند آن مسافر شما را

کهادم

که با دم الاذیت و متفرق الاحباب شد هر که بر خرمن جمعیت ما شد باریست تو پریشان تر از

آن زلف پریشانش کن و دیگر چه لازم که بگویم کدام زلف پریشان که تو خود دانی اگر عاقل و زیرک

باشی و البته خواهید دانست که ما شاء الله در عاقلی و زیرکی دست بالا را گرفته اید نمره اول هستید

راه از شهر تا باسمنج را با گرد و غبار زیادی طی کردم نهایت از شب گذشته وارد شدم و زیر افغانی

که گماشتگان حاجی شیخ حاضر کرده بودند نان بچه کش خانه پزی را خدمت جناب عالی فرستادم

و انشاء الله تعالی فردا عازم حاجی آقا خواهم شد مطلب کاغذ میرزا هاشم خان را با قندی حالی

و خواطرشان نمائید شبهه این مسئله را اهم که الاف و الوفی در میان نبوده و فیت زحمتها بشد

که محقق شود که فقط ابراز و همدرد بوده ایم زیاده زحمت نمیدهم

بمرحوم شجاع الدوله قوچانی نوشته است

فدایت شوم پوستهای ثقاتی رسید و میدانم هر کدام یک ساز آنها نشان از نجابت بزرگی

از یکی بهتر و تعدد آنها شاید ملاطفت مخصوصه سرکار عالی بود و جای هزار نوع امتنان دارد

از احوال بنده دیرین خود بخواهید پیری و شکستگی و ضعف بنیه و [illegible] بدرجه کمال رسیده و با این

احوال خود را از تکالیف خدمت معاف نداشته و بجهد تهد نظم و امنیتی در کلیه امور مملکت آذربایجان

هم رسیده که باعث خشنودی خاطر خطیر شاهنشاهی روحنا فداه گشته نه دفعه در عزیمت و نکثان وضع مکرر را

برای العین مشاهده نموده و دانا و ایابا بنحوی سخت و لثغات با بین خلایم بوده شان در نموده که از دیگر

گذاری آن قاصر متعالی وجود مسعود شاهنشاه حق گذار ما را پاینده دارد و حشمتش فزاینده امیدوارم

که مزاج جناب عالی قرین صحت خواهد بود و دولت شاد و حالتی خوش و خاطر آسوده داشته باشد الحمدلله و آن

حالتی که از جراحت وارده بر رضا خان بسرکار عالی وارد آمده بالتیام جراحات فرخنده شده باشد

و چون مخلص از شنیدن این خبر متاسفم لطف فرموده خبر بهبودی او را انگار اطلاع بدهید که باعث

مسرت خواهد بود و اگر خدا نخواسته تا اکنون تلف نشده باشد قاتل مرحوم اوت او را که خونبهای

یک عضو از اعضا را او نخواهد شد بقصاص برسانید که ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب

باقتضای ارادت مخصوصی که در خدمت جناب عالی دارم باصطلاح ترکها تیکل کردم که از آذربایجان

هدیه خدمت سرکار تقدیم نمایم و بدین تفصیل [illegible] پست ارسال شد خواهش دارم که قبول

آن بر مخلص خود منت نهند و همیشه بتحریر رقیمجات و مژده سلامت حالات شریف مسرورم فرمایید

کاغذیست مرحوم والاشاهزاده عضدالدوله نوشته اند

فدیت شوم مرقومه مبنی بر ملاطفت سرکار والا زیارت شد بر مراتب اخلاص سابقه که دارم

افزوده و چون من خودم بکلی پیر و شکسته شده ام و میرزا احمد خان [illegible] بسته از روی

قیاس سرکار والا هم مثل من پیر و شکسته شده اند از قراری که اظهار کرد بحمدالله تعالی مزاجتان سالم و تنومند

تان قویست و بعبارة اخری دل شیر داری تن ژنده پیل نهنگان برآری ز دریای نیل

اینک عکس خودم را ارسال خدمت نمودم تا نقطه مقابل خود [illegible] ملاحظه فرموده اند

که از سوغاتهای آذربایجان تقدیم نمایم با آن بلائی که در سماور ساعت و بازی شطرنج بر سر من آورده‌اید

لازمه‌اش این بود که به اصطلاح فرانسه‌ها هزار دفعه باید پاردون بخواهید و اقلاً از هدایای خراسان

یک چیزی برای من بفرستید تا بنده نیز همت و تقوائی که دارم از آن گناهان بزرگ و ذنب لا یغفر

سرکار والا عفو و اغماض کرده از هدایای آذربایجان تقدیم نمایم والا خسته باشید با این مدعا و تمنای طرفینی

از مخلص چیزی نگیرید لا یلدغ المؤمن من جحر واحد مرتین زیاده زحمت نمیدهم

فدیت شوم عنوان فرمایش جناب عالی اصلاً و فخذ ذاته برای من باعث دلتنگی و اوقات تلخی

زیادی بود و حالا که یکمرتبه عازم شدید و تا نتوانستم بیایم و جناب عالی را وداع نمایم تشریف برده بودید

دیگر بیشتر باعث افسردگی و دلتنگی شد که انس طبیعی و مسرت خاطر و دلخوشی من در این شهر منحصر بوجود جناب عالی

بود و حالا که بهطور ما از هم جدا کردند دیگر بچه امید در شهر توان بود شاید حال من شد و از جهته

بی یار و یار و بی سلام بی هم خیال ماندم و چون در این ساعت از شدت دلتنگی چیز دیگر نشنوانم

[illegible]

نوشت اجمالاً و مختصراً مینویسم که انشاءالله تعالی سعادت و سلامت رفیق راه و بدرقه جناب عالی باد

و آنچه باید در ضرورت مرحمت دادن جناب جلالتمآب عالی بجناب ناصر الملک نوشته و علی العاقب

بجناب عالی میرسانم و بوجه صریح بخود جناب عالی اطلاع میدهم که اگر جناب عالی را خوب و زود

مرحمت ندهند منهم در اینجا نخواهم ماند و معافی خود را از خاکپای اقدس مستدعی خواهم شد

عجالةً زیاده براین زحمت نمیدهم و حالت کسی که بهترین دوست و مشفق جدا شده

باشد اقتضای آن را ندارد که زیاده براین بنویسد در مسئله پولیسکه با بیچاره‌ها مثل گوسفند عاجز در میان

دو گرگ گرسنه واقع شده‌ایم و هر وقت باشد ما را طعمه خود خواهند کرد دام تحفت دیگر بار شود

لطف خدای ورنه نهان نبرد صرفه ز شیطان رجیم والسلام علی من اتبع الهدی

قربانت شوم دیدیکه وفا بجا نیاوردی رفتی و خلاف دوستانه کردی و تا ارقید ارومی

رنج حدود رومی نجات یافتید چنان رفتید که یاد گردتان نرسید و یکدفعه از روی ترحم که [illegible]

پشت سر خود را نگاه نکردید که همراهان شما چه شدند منهم از درد این بی‌اعتنائی و از غصهٔ این
بی‌وفائی سرکار که دیگر دستم بهیچکس نرسید حمزه آقا را هدف گلوله‌های تفنگ کردم و قشونی لشکر
کشی با زحمتهای فوق‌العادهٔ دولت و رنجها و زحمتهای بی‌نهایت سران سپاه بدست آوردم
تا شما باشید و دیگر با این شدت مخلصین خود را فراموش نفرمائید خوب حالا دیگر چه فرمایشی
دارید و دیگر چه میخواهید که باز هم با این شکستگی و این ضعف و ناتوانی دستی از آستین برآرم
تا بدانید که باز هم دود از کنده برمیخیزد پیش از این رجز نمیخوانم گفته‌اند مشک آنست که ببوید نه آنکه
عطار بگوید اگر هست مرد از هنر بهره‌ور هنر خود بگوید نه صاحب هنر وحالا این دلیری را
در میان دو ب بنویسیم و اگر بگوئید و بپرسید که برای چه از ساوجبلاغ باینجا آمده‌ام عرض مینمایم که [illegible]
خدمت خود را با نهایت تکمیل انجام داده‌ام که مخاصمه فیمابین ترک و کرد را زایل و موجبات مصالحه فیمابین
آنها را دایر نمایم و بحمد الله اسبابش را فراهم آورده‌ام و نتیجه هم فردا پس فردا انجام این عمل و

اجرای نیت نیز نایل و موفق خواهم شد امیدوارم که اینهم خدمت من در نظر دولت
لایق قبول و قابل تحسین باشد و حالا نوبت سرکارست که بخط مبارک خودتان راپورت بدهید که
بعد از حرکت از ارومی چه کرده اید و حالا بسلامت و سعادت در کجائید و چونی و چون
همیگذرد بر تو روزگار زیاده عرضی ندارم
فدیت شوم دلشب تشریف بردید و مرا با آن کسیکه میدانید گذاشتید و با چنین مصاحب
ناجنسی شبی بر من گذشت که گفتنی نیست و نوشتنی نه کاغذها را مهر کرده خدمت جناب عالی فرستادم یقین
دارم که قونسول انگلیس فردا حضرت را با خودش خواهد آورد و روزگار مرا سیاه خواهد کرد در باب
قول میرزا مهدی آنچه نوشته شده خدمت جناب عالی میفرستم معلوم شد که تیمور پاشاخان بر اثر تلگراف
جناب قوام الدوله جوابی نوشته شد که لفافه خواهید فرمود و ملتفت خواهید شد که در همین جواب مختصر
هزار نادرستی بکار برده و حسن خدمتها بخرج داده و باید از او سوال کرد که اگر سرحدات آرام و منظم است

پس اینهمه شکایتهای یومیه قونسولگریهای روس و عثمانی چه ضرر است ولی حالا این اسامی چیه

تاخت و تازها و قتل نفوس است که در محال قراچمن و چالدران و آواجق میکنند دور است

یاغی شده اید و هیچ نمی پرسید که امیری داشتم حالش چه شد و امروز با وجود در پهلوی شما از

ملاقات آفندی چه زحمتی کرده و چون فردا حضرت والا دست شوکته که نمیز را بقدوم مبارک

خودشان شرف بدهند و جناب عالی شریک هر نوع افتخار من هستید فردا زودتر تشریف بیاورید

تشریفات را ترتیب بدهید دیشب شب وصل با چو تو نوش لبی امشب شب هجر با چنین تب تب

و تبی افسوس که مستوفی دیوان قضا آن را شبی نوشت این را شبی منزل جناب عالی مبارک

باقتضای ان من البیان لسحرا راپورت معروضه من کار خودش را کرده عزیمت کوب

همیون را زده و راه پل شکلوار ولی خدا آفرین موقوف شده و عقیده چاکرانه مراقصد بود نموده

وار عزیمت را تنها مستقیم از راه جلفا داده اند

فدیت شوم باده دردآلودتان مجنون کند صاف اگر باشد ندانم چون کند با دو دل

بی بر که رستم زال عاجز و بستری کرد باین خوبی و قشنگی نوشته اید و اگر دل نمیده شیطونی

نوشتید زرین قشنگی و زیبائی تهای کل مولا از کنار حضرت والا هم که جا گرفته و بحمدالله تعالی

در نیمه هنرهای خودتان را که باعث سرافرازی مخلص شماست بوجه اتم و اکمل ظاهر نموده اید دیگر آن

عذریست که نسبت بخط خودتان نوشته اید و چرا خط خودتان را با خط جناب امین لشکر مقابله

و موازنه میکنید خط ایشان را با رمل و اسطرلاب نمیتوان خواند و کاغذ جناب عالی را دیدند و سلام رسانیدند

بعون الله تعالی و توفیقه تمام شد منشآت مرحوم سردار حسنعلیخان امیر نظام گروسی رحمه الله

که تا حال طبع و نشر نشده بود با زحمت و مشقت بیشمار بدستیاری اقل الکتاب العبد المذنب و ملازم

فی یوم الحساب المتوسل بعنایة رب الغفور ذو عقاب والمتمسک بولایة حضرت ولایت مآب

التحریر الفانی کالسحاب اعنی میرزا احمد رضا ابن جناب معتمد السلطان میرزا ابراهیم در یوم سه شنبه

خمس و عشرین من شهر محرم الحرام سنه [illegible] ۱۳۲۲

عریضه‌ایست که جناب اعتماد الکتاب بحضور حکومت نوشته است

تصدق حضور مبارک شوم مراتب ثبوت دعاگویی مخصوص است در این مرحوم [illegible] و مروج

مبارک که حضرت مستطاب [illegible] شریف روحی فداه سایه الطاف بی‌منتهای [illegible] دعاگو [illegible] گسترانیده

چاکر همیشه اراده قوی چاکران کارگذاران حضور مبارک است خود را در مقام [illegible] الله

شود [illegible] خواهند حضرت [illegible] زیارت جمال [illegible] مبارک [illegible] دل

بالله [illegible] قسمی چاکر [illegible] بود [illegible] و [illegible] و [illegible] صنف شهر [illegible]

امید [illegible] و [illegible] امید [illegible] خواهد [illegible] ایران

حضرت مستطاب [illegible] روحی فداه را اطلاع که مطلوب [illegible] است [illegible]

و [illegible] مبارک همه [illegible] و [illegible] مرحمت و [illegible] حضرات [illegible] روحی فداه

دعاگو [illegible] چاکر قوی [illegible] خود در [illegible] سلطان [illegible] شهر

محرره

ساسان پناهی مخصوص [illegible] در اتمام این فقره و [illegible] برای اتمام آن [illegible] رحمات

اولیه و حفظ مذاکرات متفرقه از افواه مردم در عالم محبت [illegible] و بر آن داعی [illegible] محترم

فرض که با تقدم سابقه بمقام مرحمت برآمده به نصایح دوستانه خاطر شریف را [illegible]

ارباب غرض مغرض و صلاح این چند نامه [illegible] دارد و معایب [illegible] را از [illegible]

مکشوف کند و [illegible] که در هر مجلس نام شریف [illegible] در باب [illegible] گردد و [illegible]

و [illegible] که مکتوب نصیحت [illegible] جناب معظم له را [illegible]

شریعه پناه [illegible] اعتماد الکتاب جناب مستطاب [illegible]

و در مقام خیرخواهی رحمت [illegible] اقتضای [illegible] خود [illegible]

محبتین را که خدا دانا و آگاه است غیر از خیرخواهی شما و حفظ عزت [illegible]

قبول [illegible] که [illegible] فلان [illegible] عالی [illegible]

و خیالات ارباب غرض [illegible]

رای شما نیز بموضوعات [illegible]

و در مقام ترافع و تحاکم شرع و عرف و تکذیب معروفات [illegible]

و مجالس عقدی که [illegible]

خیرخواهی و نصایح مشفقانه محبتین را ملتفت خواهید گردید [illegible]

جواب تعلیقه جناب مستطاب آقا و رسیده [illegible] خود [illegible] ضمیمه [illegible]

[illegible] زیاده زحمت است

[illegible]

جناب شیخ [illegible] مقامه [illegible] هرکس [illegible] گذشته مصرف [illegible] است.

محض [illegible] عبارت [illegible] از جمله مستأجرین املاک موقوفه [illegible] متعهد [illegible] اجاره

که [illegible] جناب مستطاب آقای نظام العلما و جمعی دیگر [illegible] آنها خواستند [illegible] اجاره

داده اند و [illegible] رساله [illegible] هر وقت مطالعه شده [illegible]

اجاره نامه هم به ملاحظه مبارک خواهد رسید استدعا آن است [illegible]

[illegible] مصرف عمر رسید و حالا [illegible] اجاره [illegible]

مزبوره اجاره باطل است و در اجاره [illegible] مخصوص [illegible] است که در صورت [illegible]

وجه اجاره قادر بر فسخ باشد اگر اجاره [illegible] اجاره [illegible] فسخ [illegible]

درست و معتبر است [illegible] امر [illegible] والسلام علی من اتبع الهدی

معروض میدارد [illegible] ... مرحمت و التفاتهای [illegible] باید [illegible]

[illegible] عین عبارت [illegible] زیارت کرده [illegible]

دعاگوی خود [illegible] الحق هرچه تصور [illegible] که [illegible]

[illegible] استقرار [illegible] حضرت [illegible] دعاگو ظاهر شده [illegible]

نوع [illegible] و [illegible] این دعاگو [illegible]

[illegible] حق [illegible] که [illegible] طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین [illegible]

این است که [illegible] این حسن اعتقاد و محبت [illegible] رسالت [illegible]

علی حق [illegible] نجات و حیات [illegible] همین است [illegible]

مشهود است که چه طور [illegible] اسباب [illegible] دعا [illegible] فراهم آورده [illegible]

که داعی [illegible] صاحب [illegible] شاه اولیاء [illegible]

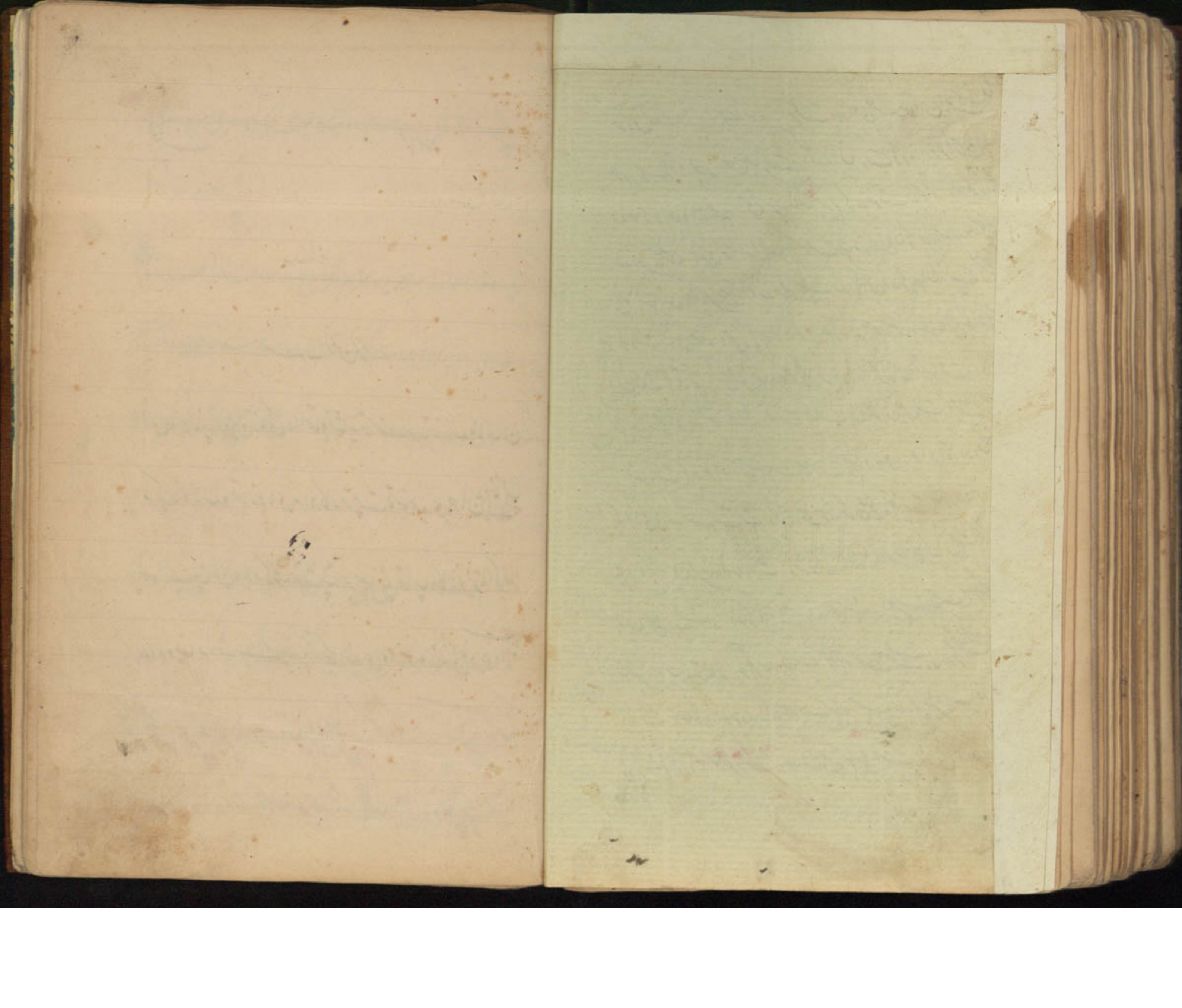
[illegible] شاه اولیاء است [illegible] مبارک [illegible]

[illegible] دعاگو [illegible] راضی باشد [illegible]

[illegible] مبارک است [illegible] دعا [illegible]

اوقات [illegible] دعاگوی وجود مبارک [illegible] ۱۳۲۲

فراهم خواهم آورد [illegible] شهر ربیع الاول [illegible]



پند نامه

هو الله تعالی شأنه

بسم الله الرحمن الرحیم

ای فرزند چون این زندگی را اعتماد نشاید ترسم عمر بآخر رسد و ناگهان مرگ در رسد و آرزوهای مرا در کار تربیت تو نومیدی و حرمان بدل نماید پس صواب چنان دیدم که کلمات چند بر سبیل پند ترا یادگار نویسم تا اگر خدا خواهد و بمقام رشد رسی پند پدر بکار بندی و از عمر و زندگی خود برخوردار شوی

مجموعهٔ پندیات این جاکر آستان فهدی کارگذار مهام خارجهٔ کل مملکت آذربایجان

پند اول خدا را فرد و یکتا و بی شریک و خالق موجودات و رزاق خود بدان

پند دوم پدر و مادرت را عزیز و محترم و گرامی شمار و اطاعت امر ایشان را بر او حتم فوری بدان که حق حیات بگردن تو دارند رضایت خاطر پدر و مادر اسباب طول عمر و عزت و سعادت دنیا و آخرت است حقوق عظیم بگردن تو دارند

پند سیم استاد و معلم را خیلی احترام کن هر کس یک کلمه چیز بشخص بیاموزد هر آینه او را عبد خود کرده حق تربیت را هرگز فراموش مکن

پند چهارم با برادر و خواهر و اقوام و طایفهٔ خود مهربان باش و مهر و دوستی آنها را از دست مده

پند پنجم با خلق خدا خواه امیر خواه فقیر با ادب و احترام و خوشروئی

رفتار کن که همه با تو دوست باشند و از ملاقات تو خوشوقت و خورسند گردند

پند ششم کبر و دشمنی و سوء سلوک اسباب خفت و ذلت و تنفر طبایع است

پند هفتم هرگز دروغ مگو که دروغگو اگر راست هم بگوید سخن اش را کسی هیچ نشنود

راستی موجب رضای خداست   کس ندیدم که گم شد از ره راست

دروغ گفتن بضرب شمشیر ماند اگر جراحت درست شود اثرش همچنان باقی

ماند چنانکه برادران یوسف علیه السلام بدروغ گفتن موسوم شدند براست گفتن

ایشان اعتماد نماند بل سولت لکم انفسکم فصبر جمیل

پند هشتم به بزرگتر از خود سلام کن و حرمت او را نگاه دار

پند نهم در دین خود ثابت و برقرار باش و از خداوند توفیق ادب بخواه و از برای خود

صحت

صحت و نعمت مسئلت کن و از برای پدر و مادرت طلب مغفرت نما

پند دهم پاکدل و پاک نهاد و درست حساب و درست قول و صادق الوعد باش

پند یازدهم محرم اسرار مردم باش و سر کسی را فاش مکن

شعر گفت پیغمبر که هر کو سر نهفت   زود گردد با مراد خویش جفت

پند دوازدهم راز خود را با احدی مگوی بی مشورت بکاری اقدام مکن

بیخ بی مشورت چو بنشاندی   بر نیارد بجز پشیمانی . . . .

پند سیزدهم قبل از اقدام بهر کاری عاقبت آنرا ملاحظه کن که مآل اندیشی بسیار مفید است

پند چهاردهم تهمت و افترا و بهتان به هیچکس مبند که بکسی حرکت زشت یا خطائی نسبت دادن

درصورتیکه آن بیچاره مرتکب نشده باشد گناهی است عظیم . . . .

پند پانزدهم شهادت باطل هرگز مده که نزد خدا و رسول .
مسئول خواهی بود پند شانزدهم قتل نفس مکن یعنی کسی را
مکش بلکه بکشتن پشه راضی مشو پند هفدهم با امانت مردم خیانت
مکن پند هیجدهم در شداید صابر باش و برضای خدا شاکر
پند نوزدهم نیکوکاری پیشه کن چنانکه شیخ علیه الرحمه میفرماید :.
سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آنست که نامش بنکوئی نبرند . . .
پند بیستم از منهیات پرهیز کن و تقوی پیشه نما . . .
پند بیست یکم غیبت کسی را مکن یعنی در غیاب مردم بدگوئی منما :.
پند بیست دوم زهد مفروش و نفس نیز خود را تشهیر مساز چنانکه
خواجه علیه الرحمه میفرماید ولا دلالت خیرت کنم براه نجات مکن بفسق مباهات
وزهد

وزهد هم مفروش پند بیست سوم به بعضی بازیها از قبیل
کشتی گیری و الک دولک بازی و آتشبازی میل مفرط نداشته باش که خطرات بسیار
دارد پند بیست چهارم تمرد امر پادشاه را مکن چو قرب او
طلبی در صفای نیت کوش پند بیست پنجم در درگاه سلطان که عزت
پیدا کردی عرایض خیرخواهانه کن و بد کسی را مگو هر چه سلطان کند که او گوید
حیف باشد که جز نکو گوید پند بیست ششم نان و نمک هر کسی را که
میخوری دولت خواه او باش خلاف امر ولینعمت جهل است و کفاره یمین سهل :.
پند بیست هفتم امور متعدده را در یک دفعه مباشرت مکن که از عهده همه بر نخواهی
آمد پند بیست هشتم بدیگری مپسند آنچه بخود نمی پسندی یاد دارم ز پیر دانشمند
تو هم از من بیاد دار این پند آنچه بر نفس خویش نمپسندی نیز بر نفس دیگری مپسند

پند بیست و نهم با دوستان موافقت و مروت کن و با دشمنان
مدارا چنانکه خواجه علیه الرحمه میفرماید آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان مروت با دشمنان مدارا پند سی ام مردم آزاری مکن چنانکه شیخ علیه الرحمه
میفرماید مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در طریقت ما غیر ازین گناهی نیست
پند سی و یکم سخنان بدگو را درباره احدی بی تحقیق باور مکن پند سی و دوم
تنبل و تن پرور مباش و بار خود را بدوش دیگران مگذار و آنچه خود میتوانی بدیگری تکلیف مکن
پند سی و سیم کار امروز بفردا مفکن عمل فوتی را مهمل مگذار پند سی و چهارم
جلو غیظ و غضب خود را بگیر و عذر مردم بپذیر حضرت ختمی مآب تحسین فرموده
الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس پند سی و پنجم حسود مباش که حسد بدترین
صفات رذیله است پند سی و ششم عدل پیشه کن و ظلم منما خواجه علیه الرحمه

میفرماید دو رنگی مگیر و برسنج عدالت خوش باش که ظالم نبرد راه بمنزل ::
پند سی و هفتم در هر کار میانه روی و اعتدال را اختیار کن چنانکه پیغمبر
فرموده خیر الامور اوسطها حتی در غذا خوردن نیز ملاحظه را از دست منه یعنی
نه زیاد بخور و نه امساک کن چنانکه شیخ علیه الرحمه میفرماید نه چندان بخور کز دهانت برآید
نه چندان که از ضعف جانت برآید پند سی و هشتم بجای کسیکه احسان و نیکی بجا
میآری ولی نیکی و احسان دیگران را در حق خود هرگز فراموش مکن پند سی و نهم
جود و سخا با اندازه داشته باش شیخ علیه الرحمه میفرماید شرف مرد بجود است و کرامت بسجود
هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود فردوسی علیه الرحمه میفرماید فریدون فرخ فرشته نبود
ز مشک و ز عنبر سرشته نبود بداد و دهش یافت آن نیکوئی تو داد و دهش کن فریدون توئی
پند چهلم قمار بازی مکن که اسباب خفت شان و بی اعتباری و عداوت و بدنامی

ونقصان مایه و شماتت همسایه است **ویوقع بینهم العداوة والبغضا**

پند چهل و یکم هیچ دوائی بی تجویز حکیم عالم استعمال مکن و ارثیه که برای اولاد خود

میخواهی اولی آنست که قدری از آنرا در حیات خود صرف تربیت انها کنی که اولاد نادان قابلیت

نگاهداری مال ندارند **پند چهل و دوم** هرچه میکنی از نیک و بد بجودت راجع می شود شعر

چو دشنام گوئی دعا نشنوی بجز کشته خویشتن ندروی **پند چهل و سیم**

عمل که در پیش داری در اتمام ان ساعی باش و در انجام ان عدل و انصاف منظور کن

پند چهل و چهارم در امور دنیوی بذاره محکم کاری کن که گویا ابدالدهر [illegible] زنده و عمل

و در اعمال اخروی چنان جد و جهد نما که گوئی دم واپسین زندگی است **پند چهل و پنجم**

با ابنای جنس خود محبت و دستگیری کن چه کسی در آمد از پا و تو دستگاه داری گرت ذوقی هست

دلش نگاهداری **پند چهل و ششم** از حادثه و المی که بدیگران رخ مینماید و لو اینکه دشمن تو باشند

شادی مکن بلکه اندوهگین باش بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار **پند چهل و هفتم**

از صباوت بکسب علم و هنر کوشش نما که بی علمی بدترین عیوبست حضرت صادق علیه السلام

میفرماید اشخاصیکه ادراک معارف الهی کرده اند بمنزله [illegible] و حضرت شاه ولایت علیه السلام

میفرماید **شرف المرء بالفضل والادب لا بالاصل والنسب** علم مایه ثروت

و سعادت ابدی و علت نجات و حیات جاودانی است **الناس موتی و اهل العلم**

احیاء فلاح و نجات هر ملت و ترقیات آن بعلم دیگر منوط است در ایران ارباب مکنت و ثروت

بهمان مالی که گرد کرده اند مطمئن و مغرورند و تصور میکنند که اولاد و احفاد انها بملک و مال و اندوخته پدرانشان

میتوانند مادام العمر بعزت و راحت و بختیاری زندگی نمایند افسوس که بچشم خود می بینند و ملتفت نیستند که بسا

اشخاص مالها و پولها برای اعقاب خود گذاشتند و گذشتند و بازماندگان انها با [illegible] جهالت بباد دادند

بضلالت افتاده در قلیل مدت هر چه داشتند از دست داده ذلیل و پریشان و با وجود آنکه آزاد

و حکمرانی محکوم زیردستان خود شدند و در عین خودکامگی بنده دیگران گردیدند چنانکه شیخ علیه الرحمه میفرماید

حکیمی پسرانرا پند همیداد که ای جانان پدر هنر آموزید که دولت دنیا را اعتمادی نباشد یا دزد بیکبار ببرد

یا خواجه بدفعات بخورد ولی هنر دولتیست پاینده و چشمه ایست زاینده و هنرمند هر کجا رود قدر بیند

و بر صدر نشیند و بی هنر لقمه چیند و سختی بیند   وقتی افتاد فتنه در شام   هر کس از گوشه فرا رفتند

روستازادگان دانشمند   بوزیری پادشا رفتند   پسران وزیر بی دانش   بگدائی بروستا رفتند

پس ای فرزندان با غیرت و ای عزیزان با حمیت تعصب ملی را چرا از دست داده و غیرت جبلی را

چرا ترک گذاشته وقت آنست همتی کشید و عصر خود را گذارید محل تشکر اعصار اخلاف شما گردد

ایران یک وقتی ترقی خواهد کرد و نور علم در دلها تابش خواهد نمود حدیث علوی است میفرماید

العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء بنا بر این خوبان در تحصیل علم و صنعت اقدام

نمائید

نمائید و گوی شرف و نیکنامی را از میدان بربائید و طوری نکنید که اعقاب شما

سرزنش کنند و بگویند پیشینیان ما چیزی نفهمیده چون جاهلان مغرور و مستان مخمور عاری از شعور

بودند و غافلا ذاهلا روزگار خود را گذرانند ما ایرانیان در میان ملل متنوعه و دول

متمدنه خیلی مبتذل و بیکاره قلم رفته‌ایم و ما را بواسطه عدم علم و عدم حرفت و صنعت فقیر و از هر جهة محتاج خود

میدانند از لوازم تمدن کم نمونه ترتیبی هیچ چیز در ما موجود نیست و هر چه هم می شنویم و می فهمیم ابدا...

ملتفت نیستیم سبحان الله چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا ای فرزند معتقد ربان

که شخص نادان ابدا قرب بحق پیدا نخواهد کرد   طلب کردن علم از فرایض است که به علم کسی بحق راه یافت

پند چهل و هشتم هرگز روزگار و وضع زندگانی خودرا با وضع معیشت اشخاصی که از حیث

مال و جاه برتو برتری دارند مسنج بلکه به پست تر از خود نگاه کن تا از بخت و روزگار خود دلگیر

حق تعالی جل شانه راضی و شاکر باشی **پند چهل و نهم** همیشه راستگو و درست پیمان باش

پیر پیمانه کش ما که روانش خوش باد ‌ گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان **پند پنجاهم**

بی تعمق تکلم مکن ‌ مزن بی تأمل بگفتار دم ‌ نکو گو اگر دیر گوئی چه غم **پند**

پنجاه و یکم از قسم خوردن و شاهد بودن احتراز کن ‌ جز راست مگوی گاه و بیگاه

تا حاجت نیایدت بسوگند **پند پنجاه دوم** از ضمانت این و آن پرهیز نما رعایت کردن .

ممدوح و ضمانت کردن نزد عقلا ناپسند است **پند پنجاه سیم** اندازه کار خود را نگاه دار

و غیرتمندانه در تحصیل معاش بکوش تا محتاج رعایت و حمایت دیگران نشوی

پند پنجاه چهارم از تنگی معاش دلتنگ مباش ‌ همت و نیت مرنجان ضمیر خوش میباش

که نیستی است سرانجام هر کمال که هست **پند پنجاه پنجم** در کارها تعجیل کن و در امر سیاست تأخیر

پند پنجاه ششم شرف و ناموس خود را محفوظ بدار که بی شرفی ترا رسوا می کند

و مرگ برای شخص غیرتمند گوارا تر از رسوائی و بدنامی است **پند پنجاه هفتم**

عیب

عیب مردم را انتقاد مکن و بعیب خود بنگر **پند پنجاه هشتم**

دشمن را حقیر و بیچاره مشمار ‌ مگسی گفت عنکبوتی را ‌ کین چه ساق است و ساعد باریک

گفت اگر در کمند من افتی ‌ پیش چشمت جهان کنم تاریک **پند پنجاه نهم**

خودستائی مکن مشک آنست که خود ببوید نه که عطار بگوید ‌ اگر هست مرد از هنر بهره ور

هنر خود بگوید نه صاحب هنر **پند شصتم** با مردم بد منشین نخست موعظه پیر میفروش اینست

که از مصاحب ناجنس احتراز کنید ‌ و نیز فرموده اند ‌ همنشین تو از تو به باید تا ترا عقل و دین بیفزاید

پند شصت و یکم از استعمال مسکرات پرهیز کن که مایه هزار گونه فساد و باعث بروز انواع

ناخوشیها و علل دیگر است ‌ چنانکه فردوسی علیه الرحمه میفرماید ‌ بمی نیز گستاخ گشتم بشاه

به پیر و جوان از می آید گناه **پند شصت و دوم** بتملق این و آن مغرور مشو بتمجید بعضی فریفته مشو

و مپندار که خلقا و خلقا و علما و عقلا از آنها بهتری همین تملق هاست که شخص را دیوانه میکند

پند شصت و سیم همیشه فکر کن که استعداد خود را مصروف کاری کنی که متضمن خیر و آسایش عامه باشد   خدا را بر این بنده بخشایش است   که خلق از وجودش در آسایش است

پند شصت و چهارم شخص بدگهر و ناقابل کاری رجوع مکن که عاقبت اسباب پشیمانی و ندامت خواهد بود   ز بد اصل چشم بهی داشتن   بود خاک در دیده انباشتن

پند شصت و پنجم بدوست نادان اعتماد مکن دوستی با مردم دانا نکوست پند شصت و ششم همیشه جهد کن که ظاهر و باطنت یکی باشد گندم نما و جو فروش مباش بعضی مردم خیلی بد عقیده هستند   بقول بنده یزدان قائلند ولیک   باعتقاد همه بنده شیطانرا

پند شصت و هفتم در هر لباس ممکن است آزاد و یزدان پرست باشی و در صدد خدمت خلق برآئی و تقوی پیشه کنی پند شصت و هشتم زهد و ورع بژنده پوشی نیست بلکه بزنده دلی و ترک دنیا و هوی و شهوت

زاهدی در پلاس پوشی نیست   زاهد پاک باش و اطلس پوش   چنانکه یکی از صلحا بخواب دید

پادشاهی را در بهشت و پارسائی را در دوزخ پرسید که سبب چیست و موجب درکات این چه که مردم بخلاف همی پنداشتند ندا آمد آن پادشاه بمحبت درویشان در بهشت است و این پارسا بتقرب سلاطین در دوزخ نعم الامیر علی باب الفقیر و بئس الفقیر علی باب الامیر   دلقت بچه کار آید و تسبیح و مرقع   خود را ز عملهای نکوهیده بری دار   حاجت بکلاه برکی داشتنت نیست   درویش صفت باش و کلاه تتری دار

پند شصت و نهم بر مسند ریاست اگر نشستی مثل نور بر همه بتاب و در عدالت و مردانگی و ترحم و حلم و عفو و رسی در امور و وفای سایر وظایف قصور مکن و در احکام ثبات رای داشته باش و از حکم ناحق و تلون مزاج و سوء ظن پرهیز پند هفتادم وقتی که حرف با تو میزنند در کمال دقت گوش کن با حواس جمع و خوشروئی سخن طرف مقابل را استماع کن و بفهم پند هفتاد و یکم بر حذر باش که ظالم و بدکردار و تندمزاج و رشوه خوار

نشوی واین صفات زدیله عقل ترا تاریک نماید **پند هشتاد و دوم**
با هر کس نیکی ومهربانی میکنی باید بی ملاحظه غرض ومعادله عوض باشد والا نوعی است
از تجارت ومستلزم سود وخسارت نیکوئی محض باید مثل خوض جواهرات گرانبهای
ابدی باشد که از هیچ حالت تغیر نپذیرد **پند هشتاد وسیم** از حرص وآز اجتناب
کن **پند هشتاد وچهارم** هر وقت با کسی میخواهی مصاحب بشوی اول ملاحظه کن که فهم دارد یا نه،
دانشمند است یا عوام با شرف است یا بی شرف جواد است یا لئیم بعد از انکه حالات اورا
سنجیدے وفهمیدی که قابل مصاحبت است انوقت معاشرت اورا مغتنم شمار وافتخار کن
پند هشتاد وپنجم قدر نعمات خدارا بدان وشکر از ابجای آور ابر وباد ومه وخورشید وفلک درکارند
تا تو نانی بکف آری وبغفلت نخوری **پند هشتاد وششم** در مجلس عام ومحفل خاص در هر جا ویا هر که باشد
هنگام تکلم آرام وشمرده وملایم حرف بزن صدای خود را بلند مکن ودست وسر خود را زیاد
مجنبان

مجنبان نه پر گوئی کن ونه سکوت اختیار نما وتا ممکن است مطلب را ساده و
خلاصه بیان کن بطول کلام معتاد مشو که از اطناب وتطویل شنونده را ملال خیزد
پند هشتاد وهفتم جامه عاریت از هیچکس مخواه بی جامه بودن عار وعیب نیست بلی
زیر جامه شدن ننگست کهن جامه خویش پیراستن به از جامه عاریت خواستن
پند هشتاد وهشتم عمر خود را بجلب منافع شخصی وراحت خود مصروف مکن ودر همین
قانع مشو سعی کن وتدبیر نما بلکه جمعی زیر پرتو وجود تو بهره مند شوند رحم الله معشر الماضین که بر دی
قدم سپردندی راحت خویشتن بشمردندی راحت نفس بندگان خدای..
پند هشتاد ونهم در حوزه شر وفساد هر گز داخل مشو **پند نودم** اگر به کجی راه بینی
که بخطا میرود راه راست را باو بنما اگر بینی که نابینا وچاه است اگر خاموش نشینی جنایت است
پند نود ویکم هر کس مخالف راستی است مخالف خداست زیرا که وضع خلقت

براستی و معاونت همدیگر ست نه بر کجی و مخالفت **پند هشتاد و دوم** هر کس مضمون
وساوس شیطانی ست نزد خدا عاصی ست **پند هشتاد و سیم** هر گاه کسی بی
ادبانه بتو حرکت نماید تو معقولیت و ادب با او رفتار کن که متنبه و نادم شود **پند هشتاد**
چهارم از ربا خوردن احتراز کن **پند هشتاد و پنجم** ریا و دو روئی را از خود دور
کن و بند و بر و حیله مردم فریب مده که این دلیل خیانت است نه برهان ساده لوحی طفل
پند هشتاد و ششم سعی کن که سعادت محبت عامه را دریابی یعنی که بعموم مردم قلباً خوب و
مهربان و رایگان باشی و آئینه دل را از زنگ حسد و دشمنی و بیرحمی و شیطنت پاک کنی
بی انفعال قبایح اعمال خود مختصر کن با کمال سربلندی برآئی و محبوب القلوب همه باشی
پند هشتاد و هفتم از تادیب و جور معلم آزرده مشو پادشاهی پسر بمکتب داد لوح سیمین پیش
بر کنارش نهاد بر سر لوح او نوشته بزر جور استاد به ز مهر پدر

پند هشتاد

پند هشتاد و هشتم متابعت هوای نفس را مکن شیخ میفرماید
ما کشته نفسیم بس آوخ که برآید از ما بقیامت که چرا نفس نکشتیم **پند هشتاد و نهم**
هر وقت میخواهی در میان دو نفر حکومت نمائی در نهایت حلم و حوصله عرایض طرفین را
گوش کن و از قانون عدل و انصاف تجاوز منما **پند نودم**
در صحت عمل بکوش و سعی کن که تمام افعال و اعمال از روی قاعده و قانون عقل باشد از وقت
از عیب جوئی این و آن غم مخور تو پاک باش و مدار ای برادر از کس باک **پند نود**
یکم از شوخی و استهزا احتراز کن که شخص را بی شان و بی وقر میکند **پند نود و**
دوم خود پسند مباش خواجه میفرماید نیک نامی خواهی ای دل با بدان صحبت مدار
خود پسندی جان من برهان نادانی بود **پند نود و سیم** شهویات و لهویات گذشته از آنکه ضرر جسمانی
دارد از قوه عقلانی و روحانی می کاهد و بر حیوانیت میافزاید طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت

بدر آتی ما به پسنی طیران آدمیت **پند نود و چهارم** خیالات بیهوده که مورث اتلاف
وقت گران بهاست هرگز مکن **پند نود و پنجم** سعی کن که سعادتمند شوی بعضی مردم لذائذ
و منافع شخصی خود را سعادتمندی پندارند و حال آنکه سعادت حقیقی سعادت عمومی ست هر کس
اقدامات خود را در تحصیل آسایش خاطر بندگان خدا و نیکوئی نوع خود مصروف دارد نیز
برای خود کسب سعادت حقیقی نموده **پند نود و ششم** بزن و دختر و
ناموس مردم بچشم بد منگر که گناهیست عظیم **پند نود و هفتم**
میزان دخل و خرج خود را هیچوقت از دست مده و اهتمام کن که خرج زیادتر از دخل نشود **پند**
نود و هشتم در تنظیف بدن و حمام و پاکیزگی منزل و خانه و رخت شوی دهان و دندان و بینی و زایل کردن
موی بعضی مواضع بدن و حفظ ضروریات ستّه مراقبت تامّه داشته باش
پند نود و نهم در هر مملکت که وارد میشوی بآداب اهالی آنجا رفتار کن

پند صدم تمجید کردن دروغ از کسی بدتر از فحش گوئیست **پند صد و یکم**
از برای شخص هزار دوست کمست و یک دشمن زیاد **پند صد و دوم**
عزت و راحت دنیا چون روشنائی برق بی ثباتست و محبتش چون تاریکی
ابر بی بقا نه فواید نعمت آن لایق الفت ست و نه شداید المش شایستهٔ اندوه و ملالت
پند صد و سیم هر کس بحرام دنیا میل کند از حلال آخرت محروم میماند **پند صد و چهارم**
عبادت از روی ریا مقبول درگاه حضرت احدیت نیست شیخ علیه الرحمه میفرماید
چو روی پرستیدنت با خداست اگر جبرئیلت نبیند رواست **پند صد**
و پنجم بحرف ساحر و فالچی اعتقاد مکن **پند صد و ششم**
پی تحصیل کیمیا مرو **پند صد و هفتم** سرگذشت احوال گذشتگان بارقهٔ
راه آیندگان ست **پند صد و هشتم** از برای پادشاهان و حکام حکم

بعدالت کردن عبادتست   شاهرا به بود از طاعت صدساله خلق   قدر

یک ساعت عمری که در او داد کند **پند صد نهم** قدر صحت و جوانی در وقت مرض و پیری معلوم

میشود **پند صد دهم** خاصان درگاه خدا با حدی خصومت ندارند **پند صد یازدهم**

جوانان بر نصایح پیران محتاجند **پند صد سیزدهم** هیچ ذلتی بالاتر از بی علمی و عوامی نیست

چنانکه در کلام مجید میفرماید **العوام کالانعام بل هم اضل** **پند صد سیزدهم**

صحبت زنان و نادان عقل را از زیان میرساند **پند صد چهاردهم** هر که در مصارف خود اسراف

نکند محتاج این و آن نشود **پند صد پانزدهم** شخص مقروض اسیر طلب کار است

پند صد شانزدهم قاضی رشوه خوار خاین دین و دولت است **پند صد نوزدهم**

جزای عمل هر کس بخودش عاید میشود **پند صد هغدهم** اگر میخواهی عالی همت باشی طمع را دل

مردم مکن **پند صد هیجدهم** تو اگر از گذشتگان عبرت گیری آیندگان از تو عبرت گیرند

پند صد بیستم

پند صد بیستم اعانت ظالم بدترین ظلمهاست   نکوئی با بدان کردن چنانست

که بد کردن بجای نیک مردان **پند صد بیست و یکم** زبان را نباید بخود سری معتاد کرد

پند صد بیست و دوم غرور عاقبت شخص را نیست و نابود میکند و فروتنی بلند مرتبه عزیز

شیخ علیه الرحمه میفرماید   یکی قطره باران ز ابری چکید   خجل شد چو پهنای دریا بدید

که جائیکه دریاست من کیستم   گر او هست حقا که من نیستم   چو خود را بچشم حقارت بدید

صدف در کنارش بجان پرورید   سپهرش بجائی رسانید کار   که شد نامور لؤلؤ شاهوار

بلندی از آن یافت کو پست شد   در نیستی کوفت تا هست شد   **پند صد بیست و سیم**

دعا و حاجت تو وقتی قبول میشود که دعا و حاجت دیگر را قبول کنی **پند صد بیست و چهارم**

آنچه از عدم خلق شده باز معدوم خواهد شد **پند صد بیست و پنجم** بدوستی دشمن نباید

اعتماد کرد   دشمن اگر دوست شود هم نهان   صاحب عقلش نشمارد بدوست

باز همان هست بمعنی که بود ‌ گرچه بظاهر بدر آید ز پوست **پند صد و بیست و ششم**

دشمن را نباید حقیر و بیچاره شمرد ‌ دشمن ار پست است و پا منی از او ایمن مباش ‌ زهر قاتل

دارد ار افعی پست است و پاست **پند صد و بیست و هفتم** ضمانت طلب مردم عین مهر دوستی است

پند صد سی و چهارم اطاعت سلطان عبادت یزدان است

پند صد و بیست و هشتم طالع نیک رهبر آخرت است **پند صد و بیست و**

نهم طلعت زیبا به از خلعت دیباست **پند صد سی ام** چیزی را که لازم

نداری مخر **پند صد سی و یکم** مرد باید از قول و عهد خود سر باز نپیچد

پند صد سی و دوم اتفاق مایه دوام و یکجهتی هر طایفه و سلسله است و نفاق فنا

کننده هر قوم و قبیله **پند صد سی و سیم** از عاقبت ظلم غافل مشو

چو که بدکردی برو ایمن مباش ‌ زانکه تخم است و برویاند خداش **پند صد سی و چهارم**

از مال خود در حیات چنین بهره‌مند شو بکوش و بنوش و بپوش و بده ‌ برای ذخیره تو چیزی به

مبادا که در دهر دیر ایستی ‌ مصیبت بود پیری و نیستی ‌ ولی با اشخاص شد که مالرا

بمحنت بدست آرند و بمشقت نگاه دارند و بحسرت بگذارند **پند صد سی ششم** دین به هیچ مفروش

پند صد سی و هفتم یار شاطر باش نه بار خاطر **پند صد و سی و هشتم**

گل باش و خار مباش **پند صد و سی و نهم**

دنیا جای آزمایش است نه دار آسایش **پند صد و چهلم**

دنیا راهی است باریک و چاهی است بسیار تاریک هرگز بی پیران و راهبران این ورطه را

طی نتوان کرد و بی قطب‌نمای عقل در این بحر مظلم کشتی مران قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن ظلمات است

و بترس از خطر گمراهی **پند صد و چهل و یکم** زور کار غدار است و دنیای

ناپایدار عمر مثل برق درگذر است عنقریب نه از نام ما خبری نه از اجسام ما اثری خواهد بود

آنچه قلمزن و انگشت خط‌نویس هر بندی و گشاده بجای مفصلی پس تا درست

نیکوکاری پیشه کن و از آزار مردم اندیشه **پند صد و چهل و دوم** تصدق و خیرات رافع

بلاست دعای خوش رفع صد بلا کند **پند صد و چهل و سیم**

از مردم فرومایه پرهیز **پند صد و چهل و چهارم** و با اشخاص هنرمند مقتبس پیوند

پدر گر من روانش باد پرنور / مرا فرزانه پندی داد کای پور / رو از بیدولتان بگریز چون تیر

وطن در کوی صاحب دولتان گیر / سر فخر خواهی بگرد مقبلان گرد / که زود از مقبلان مقبل شود مرد

پند صد و چهل و پنجم سرزنش مکن **پند صد و چهل و ششم** درویشان ابلیه باز گردان

پند صد و چهل و هفتم حرمت خاندان قدیم نگاهدار **پند صد و چهل و هشتم**

بتوانگری فخر مکن توانگری بهنرست نه بمال و بزرگی بعقلست نه بسال **پند صد و چهل و نهم**

اعضای جسم خاصه چشم بسیار شریف و گرامی ظرف احتیاج انسان شد باید خیلی محافظ کرد

وقدر

وقدر روا نست همه چیز تا موجود و مشهود است قدر آن از نظر دور و از غفلها مستور

جسم تا علیل و چشم تا کلیل نشود البته نعمت توانائی و لذت بینائی بر شخص معلوم و پیدا

و ظاهر و هویدا نخواهد بود **پند صد و پنجاهم** اندک خود را بهتر از بسیار

دیگران دان **پند صد و پنجاه و یکم** در نهان بهتر از پیدا باش

پند صد و پنجاه و دوم کمتر از آنچه علم داری اظهار کن

پند صد و پنجاه و سیم تا نپرسند مگوی

پند صد و پنجاه و چهارم تا نخوانند مرو

پند صد و پنجاه و پنجم ناشنیده مگوی و نادیده باور مکن

عارفی کرد از سخندانی سؤال / حق و باطل چیست ای نیکو خصال / گوش را بگرفت گفت این باطلست

چشم حق است و یقینش حاصلست **پند صد و پنجاه و ششم** از دشمن دوست‌نما حذر کن

پندصد پنجاه هفتم از نادان مغرور اجتناب نما

پندصد پنجاه هشتم بزاهد جاهل اعتقاد مکن

پندصد پنجاه نهم در همه کارها استعانت از خدا طلب کن

پندصد و شصتم از پرستیش حق و تعالی غافل مشو زیرا که عبادت سرمایه سعادت دنیا

و پیرایه کرامت عقبی ست پندصد و شصت یکم در مدت عمر سلامت روی و

پیشه کن و با اخلاص قدم زن بطوریکه رفتار و کردار تو از غرض و سایر علل پاک باشد

پندصد شصت و دوم شکر و سپاس منعم را فراموش مکن شکر نعمت

نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند پندصد شصت سیم

در همه کارها صبور باش که صبر بهترین صفات است گرت چو نوح نبی صبر هست در غم طوفان

بلا بگردد و کام هزار ساله برآید پندصد شصت چهارم با شرم و حیا باش

سهران

که آن صفتی است بس شریف و خصلتی بس نیکو پندصد شصت پنجم

عفیف باش زیرا که عفاف از جمله مکارم اخلاقست و آن احتراز از شهوات و آنچه

منهیات است پندصد شصت و ششم ادب پیشه کن شعر

از خدا جوییم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از لطف رب پندصد شصت هفتم

بلند همت باش زیرا که همت عالی و علو طبع نیکوترین خصایلست و همه کارهای بزرگ

از همت عالی تحصیل پذیرد مرغ با پر میپرد تا آشیان پر مردم همت است ای مردمان

گر همی شیری خورد از لاش خر سگ بود او شکل شیری کم نگر ور پلنگ و گرگ را افکند سگ

شیر میدان مرد را پر پشک پندصد و شصت هشتم صاحب عزم باش چه هیچیک

از سلاطین بی عزم راسخ نام تسخیر ملکی بقبضه اقتدار خود در نیاورده و بدون عزم هیچکس

مقصود مهمی نایل نگردد کسی منزل مقصود ره نمییابد مگر کسی که تمام مرد کار بعزم درست

پند صد و شصت نهم مشو تن آسا مباش تن آسایت رنج بار آورد
چه رنجش دهی گنج بار آورد پند صد و هشتادم ثابت قدم و مستقیم الرای باش
ولا در عاشقی ثابت قدم باش که در این ره نباشد کاری بی اجر پند صد و هشتاد و یکم
در هر کاری عدل پیشه کن حق سبحانه و تعالی بندگان را بدین صفت امر میفرماید ان الله
یأمر بالعدل والاحسان پند صد و هشتاد و دوم حلیم باش زیرا که حلم نیکو
ترین مکارم اخلاق است ان الله غفور حلیم و این صفت سورت غضب را میشکند
پند صد و هشتاد و سیم خوشخو باش زیرا که خلق نکو بهترین نعمت و زیباترین خصلت است
بشیرین زبانی و لطف و خوشی توانی که پیلی بموی کشی پند صد و هشتاد و چهارم با وجود
عظمت شان نسبت بهر کس تواضع کن تواضع ز گردن فرازان نکوست گدا
گر تواضع کند خوی اوست پند صد و هشتاد و پنجم امانت و دیانت داشته باش
پند صد هشتاد و ششم

پند صد و هشتاد و ششم حاجات خلق را بر آر اگر میخواهی حاجات تو را خدا بر آورد
چار چیز است آیین مردم هنری که مردم هنری زین چهار نیست بری اول سخاوت که بیچیز دستگاه بود
به نیک نامی ز رانجشی و بخوری دو دیگر آنکه زبان را نگاه کن ز گفتن زشت نگاه دار که تا وقت عذر غم نخوری
سه دیگر آنکه دل دوستان نیازاری که دوست آینه باشد چه اندر او نگری پند صد هشتاد
و ششم در کارها عجله مکن مکن در امور سیاست شتاب ز راه تانی عنان بر متاب
که صد خون به یکدم توان ریختن ولی کشته نتوان بر انگیختن پند صد هشتاد و هفتم
کاری که بمشورت و تدبیر فیصل پذیرد با هزاران نیزه و شمشیر انجام نگیرد مشو مغرور عقل و دانش خویش
بنه آیینه تدبیر در پیش مدد خواه از خردمندان آگاه که تا یابی سبق مقصود خواه پند صد
هشتاد و هشتم با حزم و دور اندیش باش مباش غافل و از حزم بر کناره مشو که حزم تیر بلای زمانه را
سپر است کسیکه عاقبت اندیش و دوربین باشد ز حادثات زمانه همیشه بر حذر است پند صد

و هفتاد و نهم شجاع و قوی القلب باش و از جبن و خوف بپرهیز تا جز ترسنده دل
لرزنده جان در جهان نه سود و نه زیان پنصد و هشتادم عزت
دین و دولت داشته باش پنصد هشتاد یکم اسرار خود را بکسی مگوی چنین باید آیین
اسرار تو که کس ره نیابد بر کردار تو سکندر که بشرقیان حرب داشت در خیمه گوینده عرب داشت
پنصد و هشتاد دوم رعایت حقوق مردم را از دست مده اساس مکرمت بر حق شناسی است
پنصد و هشتاد سیم از ادای الفاظ مغلقه و عبارات غیر مانوسه کناره جوی که مسخره مردم نشی
پنصد و هشتاد چهارم هیچ وقت خود را بشرافت نسبت تسلی و از محامد صفات آبا و اجداد آنچنان
مگوی و جهد کن که خود فی نفسه شایسته و در خور مدحت و ستایش باشی المرء یفتخر بالهمم العالیه
لا بالرمم البالیه پنصد هشتاد پنجم با مردم روزگار در شدت و رخا و فقر و غنا
به یک نهج رفتار کن پنصد هشتاد ششم با فرومایگان دانی مپسند با فرومایه روز کار مبند

گرنی بوریا شکر نخوری پنصد هشتاد هفتم از نو دولتان چشم نیکی مدار که انجماعت را
در تنگ دستی و احتیاج وقعی ننهند و بعضا حاجت تو التفات نکنند و اگر احیانا رفع حاجتی
از ایشان برآید هزار بار بر تو منت گذارند و در نزد خداوندان همت تحمل زحمت
از قبول منت گواراتر است پنصد و هشتاد و هشتم دفع اشخاص مفسدی و موذی
از واجبات است دست بر پشت مار مالیدن به تلطف نگار هشیار است کان
بداخلاق بی مروت را سنگ بر سر زدن سزاوار است پنصد هشتاد نهم
در کارها نه زیاد درشتی کن و نه زیاد نرمی چو نرمی کنی خصم گردد دلیر و گر خشم
گیری شود از تو سیر درشتی و نرمی بهم در به است چو رگ زن که جراح و مرهم نه است
پنصد و نودم از برای اشخاص حیلی که چپ دشمنی با مردمان کنی جایز نیست چنانکه
شیخ علیه الرحمه میفرماید ماه را دیدم شب پر گفت شاهدت روی دلپذیر نیست

انکه خلق آفتاب گویندش رست خواهی که چشم من نکوست گفت خاموش شو که من نیم

دشمنی وی از برای تو دوست **پند صد نود و یکم** تربیت ناجنس اوقات ضایع مکن رشحه

که تلخست ویرا سرشت گرش بر نشانی بباغ بهشت وراز جوی خلدش بهنگام آب

به بیخ انگبین ریزی وشهد ناب سرانجام گوهر بکار آورد همان میوه تلخ بار آورد

گوهر بکار آورد

پند صد نود دوم از غمازی و نمامی احتراز کن که عیب بزرگیست غماز را حضرت سلطان کرا داد

همصحبت تو هیچ نباید ضروری امروز اگر نکوهش من کرد پیش تو فردا نکوهش تو کند پیش دیگری

پند صد نود و سیم هرگز حامل خبر بد مشو تامل کن دیگری بگوید بلبلا مژده بهار بیار

خبر بد بیوم باز گذار **پند صد نود و چهارم** با هر کس بقدر عقل او با او سخن گوی چنانکه حضرت ختمی مرتبت

فرموده **کلم الناس علی قدر عقولهم** **پند صد نود و پنجم** از ذکر بعضی عجایب

و امور غریبه که باور نکردنیست و لو اینکه راست هم باشد اجتناب کن زیرا که قبول ان خارج از

از افهام واوهام مردم است باور نخواهند کرد و برای صحت آنها باید قسمها یاد کنی وعاقبت

اگر در ظاهر ساکت شوند در باطن دروغ پندارند **پند صد و نود و ششم** مشورت

با نادان نابجاست و ترحم بر ظالمان گناه ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان

پند صد و نود و هفتم دوستی که بعمری بچنگ آری نشاید که یکدم بیازاری سنگی بچند

سال شود لعل پاره زنهار تا بیک نفسش نشکنی بسنگ **پند صد و نود و هشتم** بقول

دشمن از دوست مگذر یار مفروش بدنیا که بسی سود نکرد انکه یوسف بزر ناسره بفروخته بود

و شیخ علیه الرحمه میفرماید بقول دشمن پیمان دوست بشکستی ببین که از که بریدی و با که پیوستی

پند صد و نود و نهم هرچه را نمیدانی از پرسیدن ان ننگ مدار **پند دویستم**

با هر کس بمذاق ان تکلم کن هر انکه فلک با مجنون نشنید نباید کردنش جز ذکر لیلی حتی الاطفال

هم بزبان انها باید حرف زد چونکه با کودک سروکارت فتاد هم زبان کودکی باید گشاد

پند دویست و یکم هر که با بدان نشیند ولو اینکه طبیعت ایشان در او اثر نکند بتهمت

ایشان متهم گردد اگر بخرابات روی برای نماز کردن منسوب شوی بخمر خوردن

بعنبر فروشان اگر بگذری شود جامه تو هم عنبری اگر بگذری سوی انگشت گر

بجز از سیاهی نیابی دگر پند دویست و دوم در میان حرف دیگران تکلم مکن هر که در

پیش سخن دیگران افتد پایه فضلش بدانند و مایه جهلش معلوم کنند پند دویست و چهارم

حق ناشناس مباش اجل کاینات آدمیت و اذل موجودات سگ و باتفاق خردمندان

سگ حق شناس از آدمی ناسپاس است سگی را لقمه هرگز فراموش نگردد

گر زنی صد نوبتش سنگ دگر عمری نوازی سفله را کمتر چیزی آید با تو در جنگ

پند دویست و پنجم از نفس پرور هنرپروری نیاید و بی هنر سروری را نشاید

پند دویست و ششم هر که تا در پی دنیا راه صواب نگیرد بتعذیب عقبی گرفتار آید

وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ

يَرْجِعُونَ پند دویست و هفتم با قوی تر از خود زور آزمائی مکن

هر که با فولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد پند دویست و هشتم

ستاری پیشه کن حق جل و علا می بیند و میپوشد و همسایه نمی بیند و میخروشد

پند دویست و نهم هر که بر زیردستان نبخشاید بجور زبردستان گرفتار آید

پند دویست و دهم دنیا را دلبستگی نشاید هر چه میگذرد دل منه که دجله بسی

پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم ورت

مجال نباشد چو سرو باش آزاد پند دویست و یازدهم از صراط مستقیم و راه حق بپیچ

منحرف مشو که نگذارد هر گز ره ایزدی کزو نیست نیکی و هم زو بدی پند دویست و دوازدهم

در هر جا و هر مجلس که بوی معارضه و مجادله استشمام کردی خاموش شو سکوت و صبوری [illegible]

عظیم شمارد **پند دویست سیزدهم** مردم را انجهار ناهنجار مرنجان که شها مانی
مکن که گوکبهٔ خسروی شکسته شود چه چاکران کمر بزند بندکان بهبند **پند دویست چهاردهم**
هر کس که به نیکنامی عمر طی کرد زنده ابد باشد دولت جاوید یافت هر که نکونام زیست
کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را **پند دویست پانزدهم** در مدح و ذم مردم چندان مبالغت
منمای که اعتباری در سخن نماند و بیم و امید هر دو مرتفع شود **پند دویست شانزدهم**
معلمین پدران روحانیند و طبیب امراض نفسانی و مدارس کارخانهای آدم سازی هستند
که تیغ وجود را از زیر صیقل تربیت با جوهر علوم ساخته و از زنگ جهل زدوده پرورش میدهند
پند دویست هفدهم شکر انعام منعم را دائما بر زبان ران که **من لم**
یشکر الناس لم یشکر الله **پند دویست هجدهم** اگر یکی از آشنایان تو
بر مقام و تمام بلندی نایل شود باید آداب تو نیز نسبت باو بیشتر گردد و **کل یوم هو فی شان**

پند دویست و نوزدهم هر گاه عزیزی بذلت افتد کمال انسانیت احترامات او را منظور
دار گفت پیغمبر که بر این سه گروه رحم آرید ار ز سنگید ار ز کوه آنکه او بعد از عزیزی خوار شد
وانکه بد مال و بی دینار شد وان سیم آن عالمی کاندر جهان مبتلا گردد میان ابلهان
پند دویست بیستم هر که شخصی را خیلی بخواهد حسن معاشرت و عدم مخالفت ...
پند دویست بیست و یکم اگر وقتی دنیا بتو اقبال کند زنهار که غرور ترا از آن فریبد که روزی از
مقام بلندی پست شوی که آزموده ام سودی نداشت مغروری **پند دویست**
بیست دوم باسباب دنیا و لباس و جامه برتری بکسی که از تو دانشمندتر است مجوی
جامه را بدن خود عزت و شرف ده که گفته اند مرد یکی هیچ جامه ندارد باتفاق
بهتر ز جامه که در او هیچ مرد نیست **پند دویست بیست و سیم** پرده در مباش
پرده دار باش **پند دویست بیست و چهارم** اگر خدا نکرده بمرض مسری مبتلا شدی بعلاج آن

بکوش تا کاملاً معالجه نشوی بمعاشرت مردم اقدام مکن که دیگران را هم مبتلا خواهی کرد

و این دون انصاف و مروت است پند دویست و بیست و پنجم آنچه خدا

خلق کرده همه بجای خود خوب و بحکمت بالغه درست است جهان چون چشم و خط و خال

و ابروست که هر چیزی بجای خویش نیکوست ترا نمیرسد که چون و چرا کنی آیه مبارکه

قل کل من عند الله این سخن نازل است در کارخانه که ره علم و عقل نیست وهم ضعیف رای فضولی کند چرا

پند دویست و بیست و ششم امر مردم بنیکوئی یاد کن و با لقاب بد مردم را مخوان

پند دویست و بیست و هفتم مذمت مردگان را روا مدار اذکروا موتاکم

بالخیر پند دویست و بیست و هشتم اگر با تو مشاورت کنند موتمن باش و هرچه

صلاح و خیر است باز گوی پند دویست و بیست و نهم در کار خود فکر کن که هیچکس در کار تو

فکر نکند پند دویست و سی ام بکثرت کلام معتاد مشو که نوبت از خون

پند دویست و سی و یکم هرگز زبان بدشنام دراز مکن که کار قبیحی است

پند دویست و سی و دوم حب وطن داشته باش یعنی وطن خود را عزیز و گرامی شمار

و ترقی و آبادی و بقای آنرا از خدا بخواه حب الوطن من الایمان از احادیث معتبره است

پند دویست و سی و سیم وسعت قلب داشته باش که گفته اند آلة الریاسة سعة الصدر

پند دویست و سی و چهارم قبل از ابتلا ببلائی اندیشه کن و احتراز نما ولی چون مبتلا

شدی آنوقت دل قوی دار که مردم فرومایه استهزا نکنند و کم دلت نخوانند پند دویست و سی

و پنجم چقدر نزد عقلا پسندیده است حسن سلوک و ملایمت و افتادگی در حین قدرت و صبر

و تحمل در قهر و مسکنت و نفرت از تملق ناکسان و کناره جوئی از مردم احمق و نادان و ترحم بمظلوم

و احتراز و تبری از عصیان پند دویست و سی و ششم تحصیل نعمت در تحمل زحمت است

نابرده رنج گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد پند دویست و سی و هفتم

در موقع گفتن ساکت منشین و در وقت سکوت خاموشی گزین اگرچه نزد خردمند خاموشی

ادب است بوقت مصلحت آن به که در سخن کوشی دو چیز تیره عقل است دم فرو بستن

بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی

خاتمه

ای فرزند این نصایح که نوشتم از خود نمیگویم و جز مدعا نبوده و نا گفته نیاوردم

نهایت معلومی چند از کلمات بزرگان و حکمای دانشمند و فرمایشات انبیا و اولیا

اخذ نموده بر تو بذل نمودم اگر بسمع قبول اصغا کنی و بعد از آن عمل نمائی هر آینه در دو دنیا

سعادتمند شوی گوشوار دُر و لعل اگرچه گران دارد گوش دور خوبی گذرانست

نصیحت شنو این رساله مواعظ و پندیات از تألیفات

جناب مستطاب اجل اکرم آقای حاجی میرزا سید مهدیخان

مفاخر الدوله کارگذار کل مملکت آذربایجان ادام الله اقباله است

وصیت جناب خاتم النبیین بحضرت امیر المؤمنین

یا علی هرگاه عروس را بخانه آوردی نعلین او را بکش و پاهای او را بشوی و آن آب را جمع کن پس بپاش آن را از در خانه تا نهایت آن چه هرگاه چنین کنی
حق تعالی بیرون برد از خانه تو هفتاد نوع فقر را و داخل گرداند هفتاد نوع برکت را و فرستد
هفتاد رحمت را که بر بالای سر عروس باشد و ایمن باشد عروس از جنون و جذام و برص مادامی که
در آن خانه است یا علی منع کن عروس را در هفته اول از خوردن شیر و سرکه و گشنیز و سیب ترش
پس حضرت علی عرض کرد یا رسول الله وجه این چیست که رحم عقیم و سرد میشود از این چهار چیز
در کنج خانه بهتر است از زنی که نزاید پس گفت یا رسول الله ضرر سرکه چیست گفت چون سرکه خورده
باشند که حائض گردد از حیض پاک نمیشود یعنی از حیض تمام رفع نمیشود و گشنیز حیض را در شکم
منع نفقه و نطفه میکند و گشنیز حیض را بر می انگیزد و زایمان مشکل میشود بر او و سیب ترش
قطع حیض میکند پس آن مرض میشود برای او یا علی مجامعت مکن در اول ماه و میان ماه

و در آخر

و در آخر ماه جهت آنکه جنون و جذام و خبل عارض او میشود و مجامعت مکن بعد از ظهر چه اگر
فرزندی شود احول میشود و شیطان خوشحال میشود از احول یا علی سخن مگو در وقت جماع
چه اگر فرزندی شود ایمن مباش از لال شدن آن و باید نظر بفرج زن کرد و باید چشم را
در وقت جماع بهم گذاشت چه نظر بفرج زن باعث کوری او میشود یا علی مجامعت
مکن بشهوت زن غیر چه اگر فرزندی شود مخنث و مؤنث با عقل شود یا علی اگر در حالت جنابت
با زنت جنب باشی قرآن نخوانید چه میترسم که آتش از آسمان نازل شود و هر دو را
بسوزاند یا علی جماع مکن مگر آنکه با تو خرقه باشد و با زنت خرقه و هر دو از یک
خرقه پاک مکنید چه وقتی که شهوت داخل دیگری شود باعث عداوت میان شما
باشد که به تفریق و طلاق بکشد یا علی جماع مکن در سر چهار ماه قمری است و اگر فرزندی
باشد بول کننده در رهگذر باشد یا علی مجامعت مکن در شب عید قربان
چه اگر فرزندی باشد شش انگشت باشد یا علی مجامعت مکن در آفتاب مگر آنکه پرده های شهر
چه اگر فرزندی شود همیشه دلگیر و فقیر باشد تا بمیرد یا علی مجامعت مکن در زیر درخت میوه
چه فرزندی که شود جلاد و قتال و بد کار شود یا علی مجامعت مکن در وقت اذان
و اقامه چه فرزندی که شود حریص بر خون ریختن شود یا علی جماع مکن زن حامله

حجامت مکن با دیگر باد صحیح چه اگر فرزندی شود کور باطن و کمین شود باب حجامت

مکن در شب پانزدهم شهر شوال چه اگر فرزندی شود شوم و صاحب عیب شود باب

حجامت مکن وقتی که از ماه روز نباشد چه فرزندی که شود راهزن و معین ظالم شود

و بهر کس بسیار رکنی در دست او خواهد بود باب حجامت مکن در ماه دی ماه که در زیر

ستاره چه فرزندی که شود منافق و اهل بدعت باشد باب چون بغیر روی کار است

حجامت مکن چه فرزندی که شود صرف مال در غیر رضای خدا می کند باب حجامت

وقتی که بغیر روزه روی چه فرزندی که شود معین ظالم خواهد بود باب اندرم کن

بر خود حجامت شب جمعه چه فرزندی که شود حافظ کتاب الله و در اصل حقیقت علما

خواهد بود باب اگر حجامت کنی در شب سه شنبه فرزندی که شود شهادت نصیب او شود

به زور شهادت لا اله الا الله و پاکیزه باشد بوی دهن او و رحم دل شود و دست پاکیزه

باشد از عیب و جور و دهان باب اگر حجامت کنی در شب پنجشنبه فرزندی

که شود حاکمی از حکام و علمای از علما باشد و اگر حجامت کنی در روز پنجشنبه در روز ظهر

فرزندی که شود شیطان و دزد یک شود تا پیر شود و صاحب فهم شود و بالا ببرند

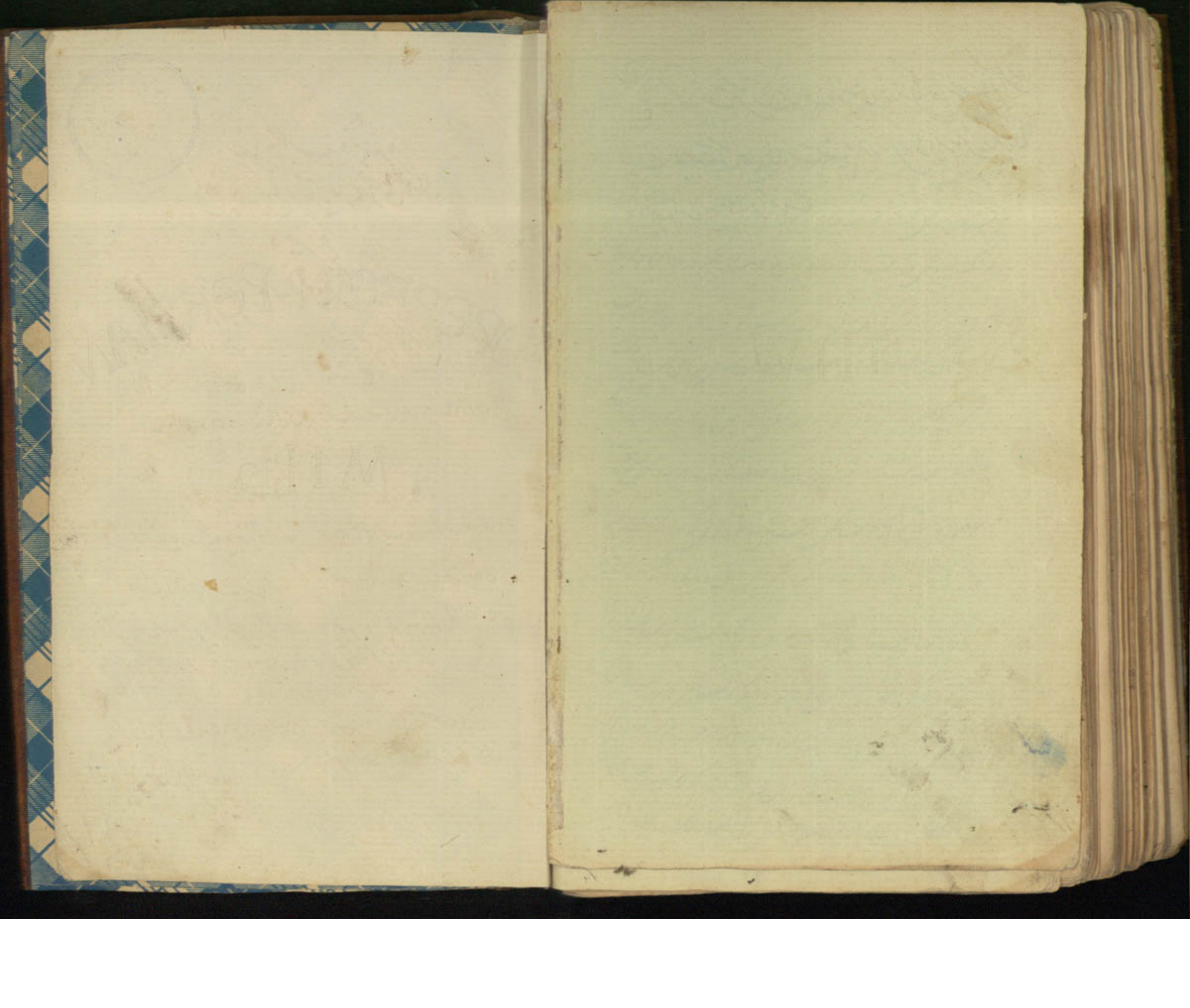
دو دعای او باب اگر حجامت کنی در شب جمعه فرزندی که شود خطیب و سلطان گردد

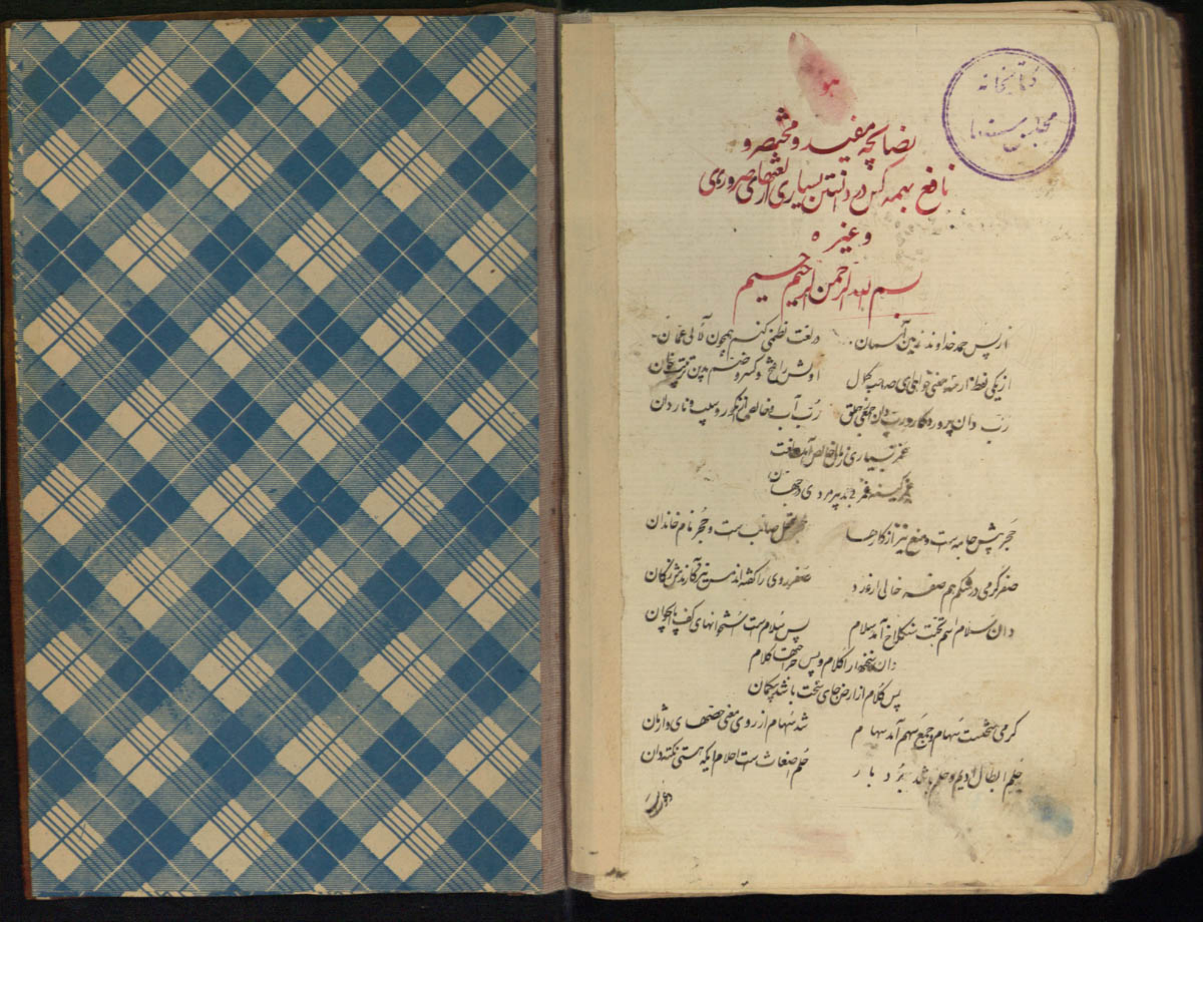
باب اگر حجامت کنی در روز جمعه قبل از عصر فرزندی که شود دم زنده شهید دانا باشد

باب اگر حجامت کنی شب جمعه بعد از نماز خفتن فرزندی که شود شریف و کرامی شود

باب حجامت مکن در اول ساعت شب چه فرزندی که شود [illegible] ساحر [illegible]

و خیانتکار [illegible] و دنیا میشود بر آخرت





هو

نصابچه مفید و مختصر و
نافع بهمه کس در دانستن بسیاری از لغتهای ضروری
و غیره

بسم الله الرحمن الرحیم

از پس حمد خداوند زمین آسمان — در لغت نظمی کنم همچون لآلی عمان
از یکی نقط از رسته معنی‌های صاحب کمال — اولش را فتح و کسر و ضم چون ترجمان
رَب دان پروردگار و رُب دان جمعی حق — رُب آب میوه‌ها از انگور و سیب و ناردان
عمر بسیاری ز مال خالص آمد لغت
عمر گیسه عمر چندی پیرمردی در جهان
حَجر پس حاجت است و منع نیز از کارها — حُجر صاحب است و حُجر نام خاندان
صفر گرمی در شکم هم صفر خالی از غرد — عصفر روی را کشته اند مس تیز گاز زنگان
دان سَلام اسم تحیت سنگلاخ آمد سِلام — پس سُلام است استخوانهای کف پا چنان
زان سخن‌دار الکلام و پس جراحت کلام
پس کُلام از ارض جای سخت باشد همچنان
کرمی سختست سِهام و جمع سهم آمد سهام — شد سُهام از روی معنی صحفه‌ی دامان
حِلم الطال ادیم و حلم باشد بردبار — حُلم صفات است احلام اکه هستی نکنند آن

حلم



